

کرده بود، روزنامه من (ایران یومیه) بود و این خبر چیز عمده‌ای در بر نداشت، فقط معلوم مینمود که خبریست.....

از آغاز صبح فرمان بازیگران کودتا مطابق نقشه منظم بگیر بگیر شروع شد، مأمورین تأمینات (کار آگاهی) باتفاق یک دهه قزاق بحال نظام براه افتاده بودند، مأمور پیشاپیش و دهه قزاق در قفای او، لباس قزاقان پارچه پشمی بخور پررنگ و ساز و برگ آنها نو نوار و قیافه هاشان مطمئن بود.



۲۰ - کابینه سید ضیاء الدین

هردهه از این دستجات مأمورخانه یکنفر از رجال کشور بود، که وارد خانه او شده او را دستگیر و ااثاث الیت او را اگر از اعیان بزرگ بود واری و مهر موم کرده خود او را باسیری میبردند، و احدی نمیدانست او را کجا خواهند برد و چه بر سرش خواهند آورد!

هر کس که سرش بکلاش می ارزید آنروز گرفتار شد، مگر کسی که امید همفکری باو میرفت و یا از دستگیر کردن او خائف بودند و نمیشد او را بعقیده حضرات در عداد «خائنان» قرار داد و این قبیل اشخاص انگشت شمار بوده اند از قبیل صمصام السلطنه و خوانین

بختیاری و مستوفی الممالک و مشیرالدوله و مؤتمن الملک و امثال آنها... و بالجمله در یک هفته قرب هشتاد نفر ناجور و از هر دست و هر طبقه و صنف بمحبس افتادند و غالب آنها را در عمارات قزاقخانه مشرف بمیدان مشق قدیم حبس کرده و از تنگی مکان هر دسته را در اطاقی جای داده بودند.

تلگرافخانه و تلفونخانه، شبانه مانند شهر بانی بتصرف درآمد و بازارها باز نشد و مردم حیرت زده و مبهوت باهم صحبت میکردند.

غروب دوشنبه ملتفت شدند که تلفونخانه خط قم و ساوه و عراق آزاد است و اخبار مرکز بدان نواحی داده شده است و باشکال مبهم و گوناگون در آن ولایات شهرت یافته. منجمله بقم خبر داده شد که قزاقها بالشویکک شده اند و تهران را گرفته و غارت کرده اند، مردم قم ازین خبر وحشت اثر اجناس مغازه ها و دکا کین را بنحانها برده و پنهان کرده و خود در صحن حضرت معصومه اجتماع نموده بودند.

تاروز سه شنبه بعضی دوایر دولتی باز بود و مابقی بحال تعطیل باقی مانده بود، عصر سه شنبه پستخانه را هم تعطیل کردند و بسایر دوایر نیز حکم تعطیل داده شد، و در همین روز شهرت یافت که سید ضیاء الدین رئیس الوزرا شده است، و مشارالیه لباس خود را تبدیل کرده با کلاه و سرداری بدربار فرح آباد رفته دستخط رئیس الوزرائی خود را از شاه گرفت و شاه در آن دستخط اشاره به « غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دورهای گذشته» کرده بود. غروب اینروز دستخط شاه راجع بریاست وزرائی سید ضیاء الدین بولایات ایران مخا بره گردید و در همان روز دو ورقه بامضای « رضامیر پنجه رئیس دیویزیون قزاق، منتشر شد: یکی دارای دو صفحه مشتمل بر تملق از شاه و دیگری که عنوانش « حکم میکنم» بود و پس از انتشار چون بدعنوانی داشت بفوریت جمع آوری شد، قریب باینمضمون بود که: حکم میکنم ادارات تعطیل شود حتی اداره پست و تلگراف مگر اداره ارزاق، و از ساعت هشت بعد از ظهر احدی نباید از خانه بیرون بیاید و از سه نفر زیادتیر نبایستی اجتماع کنند و هر کس مغل آسایش باشد یا بنظامی و آژان (پاسبان) تیر خالی کند بیدترین مجازاتها گرفتار خواهد شد، اجتماعات سیاسی بکلی ممنوع است، تا تر و سینما و عرق فروشها و قمارخانهها هم ممنوع است^۱.

۱ - قسمتی از این اعلامیه در صفحه ۸۶ ضمن یادداشتهای خصوصی يك صاحب منصب ذکر گردید، این قسمت هم در ضمن یادداشتهای احمد شهرپور موجود بود.

چهارشنبه صورت دستخط شاه راجع بریاست وزرانی سید ضیاء الدین طبع و در شهر منتشر گردید.

هشتاد هزار تومان از خزانه دولتی و بانک شاهنشاهی دریافت شده بین افسران کودتا و قزاقان برسم انعام قسمت شد، و پیاسبانان شهربانی نیز نقری دو تومان ازین پول انعام داده شد.

شب چهارشنبه ۱۴ جمادی الاخری مطابق ۶ حوت، مصادف باشب جشن اعطای مشروطیت بود، و هنوز قانون ماههای شمسی وجود نداشت و جشن مشروطه را بحساب ماههای قمری برپا میکردند.

دولت ازین معنی غفلت کرد، و در صدد انعقاد جشن برنیامد و اسباب حرف و پاره‌ای توهمات گردید، ولی شب بعد جشن گرفته شد، و با احترام آنشب حکومت نظامی که با کلنل کاظم خان بود یکساعت دیرتر متعرض مردم شد و از سه و نیم بعد از غروب مزاحم مردم شدند.

* * *

روز پنجشنبه ۱۵ مطابق ۷ حوت، از دفتر رئیس الوزرا بمن تلفون شد و مرا بعمارت «گالاری» احضار کردند (در صفحه ۹۱ هم باین معنی اشاره کرده‌ام) رئیس الوزرا با کلاه پوست ترکی مانند، و سرداری در آخرین اطاق جنوبی مرا پذیرفت، هنوز دولتی انتخاب نکرده بود.

در ملاقات با ایشان «دست خوش!» گفته شد، رئیس دولت اظهار داشت: «اگر من کودتا نکرده بودم، مطمئن باشید که «مدرس» کودتا کرده همه ما را بدار می‌آویخت!»

سپس بیانیة طولانی خود را که روز شنبه منتشر ساخت، برای من از اول تا آخر خواند و درین بیانیة فقط یکنوبت اشاره بقانون ورژیم کشور شده بود و آن در مورد «بلدیة» بود که نوشته بود «بلدیة قانونی» ولی در نسخه چاپی بجای لفظ «قانونی» لفظ «معاصر» نوشت!

پس از قرائت بیانیة اشاره بجشن مشروطیت کرد و گفت مخصوصاً اول کاری که کردم ارباب کیخسرو را خواستم و قرار انعقاد جشن مشروطیت را دادم، بعد از آن

گفت: از فردای ورود ما بتهران همه مأمورین خارجه مرا ملاقات کردند و همه حاضرند که هر چه پول بخواهم بمن بدهند و همه قسم و عده مساعدت بمن داده‌اند.

* * *

(سه روز بکودتا مانده روزی مستر اسمارت انگلیسی مستشار سفارت، نزد من آمد و پس از آنکه شرحی در وخامت اوضاع صحبت کرد، از من پرسید که: بعقیده تو چه حکومتی در ایران ضرورت دارد؟

گفته شد: حکومت مقتدر و توانائیکه از عمر و وزید اندیشه نکند و اصلاحات را از ریشه شروع کند، و از مداخلات شما و روسها علی السویه جلوگیری نماید و بزرگتر از هر کاری بفکر امنیت و تجارت و امور اقتصادی باشد و قرار شد بار دیگر در این باب صحبت کنیم. عصر آنروز با آقا سید ضیاء الدین نیز نظیر همین صحبتها بمیان آمد، و من بایشان اطمینان دادم که اگر شما نقشه منظم و پخته ای داشته باشید من باشما صد در صد موافقم، دو روز دیگر هم کودتا شد!)

* * *

سپس گفت خیال دارم همه روزنامه‌ها حتی روزنامه رعد را توقیف کنم و تنها روزنامه ایران را دایر نگاه دارم و ماهی هزار تومان بعنوان کومک خرج باین روزنامه خواهم داد، و تو باید بامن همدست و همکار شوی و برطبق قولی که باهم داده ایم باهم کار کنیم.

من از ایشان گله کردم و گفتم: بنا بود قبلاً در نقشه کارها بامن صحبت کنید و مرا از اصل نقشه و مراد حقیقی خود مستحضر فرمائید، شما بدون سابقه کاری کرده‌اید و من کورکورانه نمیتوانم باشما همکاری کنم، بعلاوه میدانید که چند سال است علی التوالی کار میکنم و بسیار خسته و فرسوده شده‌ام و احتیاج بااستراحت دارم، اجازه بدهید حالا که شما مسئولیت اصلاحات را شخصاً و بدون شور دوستانان بعهده گرفته‌اید من هم استفاده کرده قدری استراحت کنم و بامور شخصی و جمع آوری آثار ادبی خود و کارهای علمی پردازم و امیدوارم در پیشرفت کارهایتان احتیاج مبرمی بمساعدت من و امثال من نداشته باشید.....

من از روی واقع و کمال خلوص نیت این صحبت را طرح کردم و یک احساس قلبی و نکته روحی نیز بالبداهه مؤید این گفتار بود و پیشنهاد ایشان ازینراه از طرف من رد شد، و خود من میرزا علی اکبر خان خراسانی را که سردبیر روزنامه «ایران» بود مدیریت آن روزنامه با آقای رئیس الوزرا معرفی کردم و رئیس الوزرا نیز بیدرنگ وبدون اینکه چانه بزند نظر مرا پذیرفت...

از فردا جمعیت زیادی هر روز در خانه من گرد میآمدند، و از آنجا برخی بیرون آمده در دفترخانه ریاست وزرا رفته وقت ملاقات از رئیس الوزرا خواسته داستانهائی از خانه من و صحبتهای آنجا نقل مینمودند!

این قضایا را رئیس کابینه ایشان «سلطان محمد خان نائینی» بمن اظهار داشت، و گفت: خوبست کسیرا پذیرید، گفته شد ممکن نیست، مگر دولت قزاق بگذارد و مانع ورود مردم شود، و حقیقت این بود و سوء قصدی نسبت بدولت سید ضیاء الدین در اندیشه من خطور نکرده بود و باصلاحاتی که وعده داده شده بود امیدوار بودم، اما فساد اخلاق همگنان بر کسی پوشیده نیست، و بهمین علت مراهم توقیف کردند و پس از ده روز توقیف در شهر بانی بدزاشوب فرستادند، و تارفتن سید در آنجا بودم و از انزوائی که دیری بود طالب آن بودم استفاده کردم و تصدیق دارم که سید نسبت بمن بد نمیخواست و منظور بدی نداشت ولی پیش آمد چنین پیش آورد...

حاق مطلب این بود من با رژیمیکه او در نظر داشت نمیتوانستم همکاری کنم، از بین بردن همه رجال تربیت شده ایران از خوب و بد، یعنی همان کاریکه بعدها با صبر و حوصله طبق نقشه محافظه کارانه تری صورت گرفت و آنروز باشیوه انقلابی میرفت صورت گیرد اگر هم عملی و مفید مینمود موافق سلیقه اجتماعی من نبود، و نیز نکته قلبی و احساس روحی که شرحش دشوار است، مرا از پیشنهادهای دوستانه ایشان منصرف داشت.

* * *

روز دوشنبه ۱۹ جمادی الاخره مطابق دهم حوت، رئیس الوزرا هیئت دولت را بطریق ذیل بحضور شاه معرفی کرد:

سید ضیاء الدین: رئیس الوزرا و وزیر داخله.

ماژور مسعود خان (کیهان): وزیر جنگ^۱.

نیرالملک (هدایت): معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه.

مدیرالملک (جم): وزیر خارجه^۲.

فیرزا عیسی خان: وزیر مالیه.

دکتر مؤدب الدوله (نفیسی): صحیه و خیرات عمومی.

مشیر معظم (خواجوی): پست و تلگراف.

موقر الدوله: تجارت و فواید عامه.

عدل الملک (دادگر): کفیل وزارت داخله.

منصور السلطنه عدل: کفیل وزارت عدلیه.

سید ضیاء الدین عضو حزب و جمعیت نبود که افراد علاقه مند و آزموده داشته باشد و خود او بعد از گله ای که از او کردم و گفتم: چرا قبلا از نقشه خود مسبوقم نکرده اید بمن گفت و قسم خورد که تا آنساعتیکه بطرف قزوین حرکت کردم ازین نقشه خبر نداشتم. مستر اسمارت مستشار سفارت انگلیس روزی بامن در خصوص خرابی اوضاع تهران و چگونگی حکومتی که باید در ایران بروی کار آید صحبت کرده بود و معلوم میشود سایر افراد سفارت نیز باسید از این قبیل مذاکرات کرده، اما نقشه را با او در میان نگذاشته بودند، و الا بایستی تدارکات بیشتری دیده باشد و در باب وزرا و جراید و دسته بندیهای دیگر که بی اندازه در پیرامون دولتی انقلابی ضرورت دارد قبلا فکرها کرده و باصطلاح دارو دسته را طوری جور کند که یکروز قبل از تشکیل دولت آنطور باحال تردید یا بیخبری بامن مذاکره نکرده باشد، و از آن قبیل وزرائی تهیه کند که

۱ - مسعود خان کیهان در هفتم برج حمل بواسطه اشکالاتی که در کار وزارت خود با وجود قدرت و مداخلات یحیی سردار سپه در امور نظام میدید مستعفی گردید ولی استعفای او پذیرفته نشد و سپس گفتگوهای و فعل و انفعالاتی پیش آمد که باریگر ناچار باستعفا شد و عاقبت در ۷ برج ثور (اردیبهشت ۱۳۰۰) از کار کناره جست و سردار سپه که تا آنروز رئیس دیویزیون قزاق بود بعد از انجام جشن سلام نیمه شعبان بسمت وزارت جنگ حضور شاه معرفی گردید، و مسعود خان بسمت وزیر مشاور در کابینه باقی ماند.

۲ - روز ۲۳ ثور بمناسبت اینکه میرزا عیسی خان کسالت داشته بفرنگ رهسپار شده بود، مدیرالملک وزیر مالیه شد و معزز الدوله (نبوی) بوزارت امور خارجه بحضور شاه معرفی گردید.

توانند از توطئه‌ای بدان سادگی برضد رئیس خود مانع شوند، و در بارهٔ محبوسان آن اندازه تردید ننماید که گاهی از آنها پول بخواهد، گاهی تهدید بقتل کند و گاهی اجازه دهد رضاخان رئیس دیویزیون خاتمان پسر بانوی عظمی و غیره را آنطور غارت کند!

سید ضیاء الدین دوستانی برای خود انتخاب کرده بود که هیچکدام از حیث شہامت در عرض او نبودند و در کارهای اجتماعی زبردستی و تجربه و شہامت لازمه را که خود او دارا بود نداشتند، بنا بر این همینکه سید در چنگال «کار» آنها «عمل قرطاس» دچار شد و در بین کاغذها مستغرق گردید، کسیرا نداشت که او را از حیث صلاحیت ملی و ثانیاً از لحاظ تجربه و شہامت بقدر خود مشارالیه مقدرت داشته لایق اداره کردن افکار عمومی باشد و بدین سبب بعد از سه ماه از میان رفت!

سید ضیاء الدین طبعاً مردی انقلابی و با شہامت بود، اما با اصول ثابت انقلاب و اقسام تشکیلات از سوسیالیسم و کونیزم، یا فاشیسم طبق رویهٔ علمی و از روی منطق و کتاب احاطه نداشت. و چنانکه دیدیم در حزب و دسته بندیها هم کار نکرده بود، و در امور اجتماعی (طبق قاعدهٔ هر مصنف و نویسنده ای) بیشتر بامور نظری متوجه بود نه امور عملی و با اصول رفیق‌بازی بیش از اصول فرقه بازی و کمیته‌چیزی اعتقاد داشت! لذا پس از آنکه با عده‌ای قزاق پایتخت را تصرف کرد، زیادتر خیالات دیرینه در دماغش خلعان میکرد، و از قزوین تا تهران نیز صاحب‌منصبان قزاقرا که تا آنروز سخنانی جدی و مهیج نشنیده بودند، بسخنان هیجان آمیز آمادهٔ کار کرد و آنها را برای انتقام جوئی از رجال تهران خواه اعیان و خواه تهیدست و فقیر حاضر ساخت، و بعد حکم کرد همه را بگیرند و بگرفتند، تا اینجا در دنبال «خیالات» و ورزشهای فکری دیرینه خود عمل کرد. آنوقت ماند معطل که چه بکند!؟

چه اصل معینی نداشت، نه کونیست بود که همه را بکشد، نه فاشیست بود که با اعیان همکاری کند و تندروان و کمونیست‌ها را خاموش سازد و نه حزبی داشت که هم مسلکانرا کار بدهد و باقی را بیکار سازد، نه ایل و عشیره‌ای داشت که اقوام خود را که طبعاً بسته او باشند بر مردم دیگر مسلط کند، و نه هم قبلاً طبق اظهار خود مشارالیه تدارک دیده شده بود که لااقل صد نفر دوست مناسب اوضاع با خود همدست سازد که بعد از سه ماه سردار سپه نتواند زیر پایش را جاروب نماید!

اولاً اشخاصی را بدون تناسب توقیف کرد، مدرس و شیخ حسین یزدی، حاج مجد الدوله، و فرماقرما، و تیمورتاش و رهنما و دشتی و فرخی و فدائی و من و سیدهاشم و کیل و جماعتی کثیر از این قبیل همه حبس شدند، من در حبس نمرهٔ دو که شبانه بآنجا وارد شدم هنگامهٔ عجیب و غوغای تماشائی دیدم، از پیر هشتاد ساله تا پسر بچهٔ چهارده ساله که او را با زیر شلواری از خانه کشیده و آورده بودند در آنجا یاقتم و مشغول سخنرانی برای آنها شدم، چه بقدری جمعیت در آنجا زیاد بود که بصحن مسجدی شبیه‌تر بود تا محبسی و پلیس کافی نبود که مراقبت و مواظبت کند و فقط نجابت ایرانی مانع بود که پاسبانان و آقای پاشاخان را که آمد و رفت داشتند گرفته همه را خفه کنند و بیرون بیاوند!...

بالجمله رئیس دولت نظریاتی داشت، ولی جرئت نمیکرد آن نظریات را بصورت عمل درآورد، میگویند چون اعتماد قوی بخود نداشت و لااقل باصلی و مسلکی ثابت ایمان نیآورده بود کاری نتوانست بکند و جرئت نکرد مردم را که در واقع و نفس الامر در چشم خلق معلوم نبود ازو بدتر باشند بقتل برساند و ازین ببرد!

جواز خروج از شهر که تا این اواخر دوام کرد و سانسور در تلگرافخانه و فرمان موقوف شدن عرق فروشی و فرمان تعطیل جمعه‌ها و اذان گفتن و هزاران فرامین دیگر کاری صورت داد، اما ریشهٔ کار دولت را نتوانست ثابت و استوار سازد.

سید ضیاء الدین در سخن ماهر بود، او ظاهراً فاشیست بود اما با اصول فاشیسم آشنا نبود! آنروزها مرض دیکتاتوری برای جلوگیری از کونیزم در دنیا مد شده بود! سید ضیاء الدین برای ضدیت با کونیزم بوجود آمده بود، و طبق مد و مرسوم عمومی دنیا سید بیکنفر فاشیست بود، لکن دوستانی که برای اینکار ذخیره کرده باشد نداشت یا از انتخاب آنان غفلت کرد، بنا بر این در کار خویش فروماند، و اتفاقاً خود مشارالیه در مصاحبه‌ای که پس از بیرون شدنش از ایران در فرنگستان با بیکنفر کرد و در مطبوعات همان وقت منتشر گردید باینمعنی اعتراف کرده و گفته است که: رفیق و همکار نداشته.

احمد شهریور در اینمورد چنین مینویسد:

« بعد از ده روز تلگرافخانه و پستخانه بکار افتاد اما با سانسور و گماشتهٔ قزاق و مأمورین خاص که مخبرات مضر واقع نشود... »

« درین ده روز رئیس دولت در قصر ایض مشغول نظم مهام و ولایات و مخایره با مأمورین خارج

بود و دستور العمل میداد. حکومت‌های قم و کاشان و سمنان و دامغان و شاهرود و قزوین و زنجان و عراق را منفصل کرد، حکومت نظامی تحت امر ادارات ژاندارمری برقرار کرد، همه عدلیه های ایران را منفصل کرد و مردم مانند عهد قدیم بحکام مراجعه میکردند.

و بتدریج مردم شروع بزمزمه کردند و نفرت عمومی برضد سید آغاز شد.

مردم آهسته آهسته از بهت زدگی و حیرانی خارج شدند و بعلت راحت حکومت نظامی از ساعت دو و نیم از شب (هشت و نیم) در کمال سختی بسر میردند، مخصوصاً کسبه لاسیما قهوهچی و خیاط و ارسی دوز و اشخاصیکه درین شب عیدی با صنایع و دست رنج خود تا ساعت چهار و پنج از شب در کارخانه و دکا کین خود برای فروش باید جنس تهیه نمایند، شبی نیست که دوست سبده نفر در کمساریاها از کسبه و بازاری بسر نبرند در حالیکه ثلث آنها یکدست دیزی آبگوش و زیر بغل نان برای زن و بچه خود تهیه نموده اند، اینها تا صبح در سرما در اطاقهای کمساریاها بیخوابی میکشند و صبح از بیست و پنج قران تا سه تومان بر حسب ظاهر حال از اشخاص جریمه دریافت میشود و سید روزنامه چی روی تخت خواب در اطاق ایض عمارت سلطنتی براحتی غنوده است.

ولی ما اطلاع داریم که آقای سید ضیاء الدین هم شبها براحتی نغوده بود و شب و روز در آشیانه خود بین اوراق تلگراف و دوسیه و مراسلات لول میزد و کار میکرد و بقدری گرفتار بود که از دسایس اطرافیان بیخبر ماند و بزودی او را از رصدخانه و آشیانه اش صدا زده گفتند بروید بیرون...

۲۲ - شمه‌ای از کارهای سید ضیاء الدین

الکسندر خان مدیر تجارتخانه تومانیاس مأمور شد بانک استقراضی را بموجب معاهده دولتین ایران و روس تحویل بگیرد.

در همین ماه ۲۱ حوت ۱۲۹۹ غره رجب ۱۳۳۹ - ۱۱ مارس ۱۹۲۱ تصویب نامه‌ای از هیئت دولت گذشت که اصلاحاتی در اصول محاکمات شده بود.

روز دوشنبه ۱۱ رجب - اول فروردین، شاه در شهر بسلام عام نشست، درین سلام غیر از افراد نظامی و پلیس و دولت کسی از رجال و اعیان وجود نداشت و مستوفی الممالک و مشیرالدوله و سپهدار و موتمن‌الملک و غیره که آزاد بودند هیچکدام بسلام حاضر نشدند. سردار معظم خراسانی با وزیر مختار انگلیس مستر فرمان در باب کودتا و سید صحبتی کرده بود و ظاهرآ بسید خبر بردند و او را توقیف کرد.

احمد شهر یور میگوید:

« از فرما تهر ما هشت کرور تومان پول نقد خواستند و چون نداد تضییقاتی در

حق او کردند و در غذا و فرش و اسباب خواب سخت گرفتند و باز هم نم پس نداد، بنا براین در صدد برآمدند که دوسیه خیانت برایش مرتب کرده محاکمه اش کنند، ولی قبل از اینها سید رفتنی شد! ...»

در آغاز سال جدید بعد از آنکه قرارداد ۱۳۳۸ - ۱۹۱۹ از طرف دولت ایران و انگلیس هر دو لغو شد قرار شد مستشار از دول متفرقه برای وزارتخانه‌ها یساورند و انگلستان پلیس جنوبرا بدولت ایران واگذار کند و قوای قزوین را هم مراجعت بدهد و قوای خراسان نیز دیری بود بازگشته بود و روز ۱۹ رجب مطابق ۹ فروردین ۱۳۰۰ شمسی مازور مسعود خان وزیر جنگ بسوی قزوین حرکت کرد برای اینکه قزاقانی که در تحت سرپرستی انگلیسها بودند تحویل بگیرند و بعضی مهمات هم قرار بود از طرف نیروی جنگی انگلستان به وزیر جنگ تحویل داده شود و گفته شد که روز ۲۲ دیماه اوایل آوریل نیروی انگلیس ایران را تخلیه خواهند کرد و بعد قرار شد تا نیمه ماه آوریل حرکت کنند، و قرار شد ۲۵ هزار قبضه تفنگ و قدری توپ در بین النهرین بدولت بفروشند ولی این معامله صورت نگرفت.

در این ماه آقای دکتر مصدق السلطنه والی فارس مورد سوء ظن دولت قرار گرفته تلگرافاتی میانۀ او و رئیس دولت مخابره شده بود و احتمال میداد که نسبت باو سوء قصدی شود استعفا داد و از فارس عزیمت کرده وارد خاک بختیاری شد و در آنجا پناه گرفت و دست دولت باو نرسید.

اما قوام السلطنه والی خراسان تلگرافی بسید مخابره کرده بود که از مفاد بیانیه رئیس الوزرا معلوم نمیشود که دولت ایران دارای چه اصول و رژیم است. و راست هم گفته بود، بعلاوه چند روز قبل از اینکه او را توقیف کنند جمعی از معارف شهر را جمع کرده گفته بود که محتمل است بالشویکها مانند گیلان بار دیگر بخراسان روی آورند و خداوردی در خاک روسیه آرام ننشسته است و قوای موجوده خراسان کافی نیست و لازم است قوای ملی تهیه شود و در آن مجلس صورتی تهیه شد که پولی برای تهیه ذخیره و تفنگ و لباس سرباز جمع آوری گردد و بدولت پیشنهاد کرد که قوای موجود کافی نیست و اگر دولت اجازه دهد اهالی حاضرند در حدود ۱۰۰۰ سرباز بخرج خود آماده نمایند.

روز ۱۳ نوروز والی و جمعی از رجال بقریه ملک آباد سه کیلومتری شهر مهمان بودند، عصر که در کالسگه‌ای بشهر بر میگشتند حسب الامر رئیس الوزرا مرحوم کلنل محمد تقی خان رئیس ژاندارم خراسان (که قبلاً با قوام السلطنه عهد و پیمان یگانگی بسته بودند و قوام السلطنه کمال اعتماد را بمشارالیه داشت) مصمم بدستگیری والی شد و اسمعیل بهادر صاحب‌نصب ژاندارم را مأمور کرد که والیرا دستگیر کند.

همین که کالسگه والی از دروازه ارك داخل و محاذات سر بازخانه یعنی کاروانسرائی که ژاندارم‌ها در آنجا منزل داشتند رسید، جمعی ژاندارم را امر داد جلو کالسگه را گرفتند و خود جلو رفته مطلب را بوالی حالی کرد و او را پیاده کرده بداخل کاروانسرا برده در اطاقی توقیف نمود، و بلافاصله خانه او را محاصره کرد و اسبها و فرشهای او و سایر اسبابها را ضبط کردند، و هر کس از اعیان که همراه او بود و از دنبال او وارد شهر شدند گرفتار گشتند و در ظرف یک هفته جماعتی از رجال شهر را دستگیر کردند و روزنامه تازه بهار که تحت مدیریت آقای ملک زاده برادر مؤلف دایر بود نیز توقیف و خود او حبس شد، و گروهی از تجار و آزادیخواهان و دموکراتها را هم حبس کردند و بعینه همان نقشه‌ای که رئیس دولت در مرکز پیش گرفته بود او نیز در خراسان اجرا کرد و الحق که این رویه خلاف سیاست و خلاف منطبق بود چه کلنل محمد تقیخان غیر از سید ضیاء الدین بود و سوابق و لواحق ساده و وجهه روشن محمد تقیخان و ایمانی که او داشت ضرورت اجرای این نقشه را برای او و سیاست شخصی او مدلل نمیداشت، و لازم بود که محمد تقیخان از ساعت اول بعد از توقیف والی برنجانیدن سایر طبقات مشهد طبق نقشه تهران دست نزنند، این حرکت او موجب شد که سیاست او بعدها در مشهد با افکار عمومی ملایم نیفتاد و نتوانست افکار خراسانرا متوجه خود نماید و در قیامیکه بخلاف حکومت و مجلس چهارم کرد تنها ماند و موفق باداره کردن خراسان نگردید.

باری والی حبس شد و بزودی او را تحت الحفظ بتهران فرستادند و در تهران بامر شاه و دولت حبس شد، و بعد از رفتن سید ضیاء الدین حکم ریاست وزرائی او را در محبس باو دادند!

روابط خارجی سید بعد از تصمیم (خواستن مستشار از دول اروپا و امریکا)

خوب شده بود و در مجلس شام شب شنبه سلخ شعبان در وزارت خارجه که از سفرای دول متحابه بعمل آمد و بجای مشروب دوغ، سر سفره آورده بودند نطقهای خوبی از طرف سفرا بعمل آمد مخصوصاً مسیو کالدول سفیر امریکا که شیخ السفرا بود نطق مهم و عارفانه‌ای کرد و وعده‌های خوب داد.

روز شنبه سلخ رجب رضاخان در قصر قاجار مانوری داد و شاه و سفرا و درباریان حضور داشتند و شاه از رضاخان که سردار سپه لقب گرفته بود اظهار رضایت کرد.

۲۳ حمل اکبر میرزا صارم الدوله والی غرب دستگیر شد و در حین دستگیری زد و خوردی از روی اشتباه بین سواران کلهر که در دستگیری والی با ژاندارم متحد بودند در عمارت حکومتی رویداد و معلوم نشد علت فرمان شلیک کردن ژاندارم بکلرها مبنی بر چه بوده است، و خلاصه چند نفر از خانزادگان و افراد کلهر در شلیک ژاندارم بقتل رسیدند و شهرت کرد که کلرها بحمايت صارم الدوله با ژاندارم طرف شده‌اند ولی حقیقت غیر ازین است و آنها بارتیس خود بحمايت ژاندارم و برای دستگیری والی بعمارت حکومتی آمده بودند و والی را رئیس کلهر دستگیر کرده و یخه او را از پشت گرفته و کشیده بود معذک ژاندارم در صحن عمارت بطرف سواران کلهر که در دالانی گرد آمده بودند شلیک کرد و آنها خواستند از درب دیگر بیرون بروند از آن طرف هم یکدسته ژاندارم حمله کرده و از کلرها هشت نفر کشته پانزده نفر مجروح شدند!

صارم الدوله هم توقیف و بمرکز اعزام گردید.

روز ۸ شعبان اعلامیه دولت دایر بر تخلیه قزوین از قوای انگلیس منتشر گردید، و جای آنها را ژاندارم و قزاق گرفته و منجیلرا سنگر بستند.

سردار معزز حاکم بجنورد خداوردی کرد را با ۲۸ تن اتباعش که امان داده و از کلنل محمد تقیخان برای آنها امان گرفته بود خلع اسلحه کرد و بقوچان پیست ژاندارم تحویل داد.

روز ۱۵ شعبان در سلام عید میلاد صاحب الزمان؛ رضاخان سردار سپه بسمت وزارت جنگ معرفی شد.

سه شنبه ۱۶ خبر انفصال رئیس دولت معلوم و فرصت برای اشخاص ناراضی که مترصد قیام بودند رسید، من هم که در دز آشوب متوقف بودم این خبر را شنیدم و خبر رفتن

سید و ریاست وزرائی قوام السلطنه محقق گردید .

صبح ۱۶ جمع کثیری از حبس‌شدگان در مسجد شاه و صحن بهارستان متینگ‌ها برضد سید دادند ، و عاظ و پیشنمازها نطق کردند .

سید یعقوب شیرازی و شکوه السادات (حضرتی) و حسین‌زاده سر دسته ناطقین بودند ، مردم در شهر بسید بد میگفتند و برضد آرامنه که سید هوادار ایشان معرفی شده بود گفتگو ها میشد ، جمعی هم بسوی خانه سید رفتند و نسبت بدو سوء قصد داشتند قوای دولتی آنها را متفرق کرد ، فردای آنروز هم باز جماعتی از جمله آقای تدین در صحن بهارستان گرد آمدند و نطقها کردند ، انقلابی نیمه طبیعی و نیمه عمومی برضد سید بوجود آمد که تحریکات شاه و وزیر جنگ و محوسین و قسمتی از مردم موجب آن بود ، و عوام فریبهای دولت فایده نبخشید !

سید ضیاء الدین روز چهارشنبه ۱۷ رمضان مطابق ۴ جوزا ۱۳۰۰ چهار ساعت بظهر باتفاق ایپکیان ارمنی که مردی نویسنده و هوشمند و از دوستان سید بود ریاست تشکیلات بلدییه را بعهده داشت و مائورمسعودخان وزیر مشاور و وزیر جنگ سابق و کلنل کاظم خان که حاکم نظامی تهران بود و اخیراً رئیس ارکان حرب شده بود با عده ای مستحفظ قزاق درسه اتومبیل بسوی قزوین حرکت کردند که از راه بغداد باروپا بروند .

* * *

دستخط شاه روز ۴ جوزا ۱۳۰۰ دایر بعزل سید ضیاء الدین بعموم ایالات و حکام مخابره گردید :

« نظر بمصالح مملکتی میرزا سید ضیاء الدین را از ریاست وزراء منفصل فرمودیم ، و مشغول تشکیل هیئت وزراء جدید هستیم ، باید کمال مراقبت را در حفظ انتظامات ، بعمل آورید و مطالب مهمه را مستقیماً بعرض برسانید . » « شاه »

غلت سقوط سید ضیاء الدین از تاریخ احمد شهریور :

۱ - نداشتن حزب و جمعیتی که فوراً وزارتخانها و دوایر را در دست بگیرد و مجلس را راه بیندازد .

۲ - نداشتن سابقه و جاهت ملی که لااقل هواداران قوی در میان صلحا ازو

حمایت کنند (من درین قسمت تردید دارم که و جاهت ملی عامل واقعی پیشرفت قائدی تواند شد - چه بمحض ریاست و جاهت متزلزل میشود پس نمی توان اینمعنی را اصلی کلی پنداشت - مؤلف) .

۳ - سوء انتخاب ، جماعتی را انتخاب کرد و بتجربه معلوم شد که چندان پای بند باخلاق نبودند و باز در میان آنها کسیرا برگزید که در سیاست و پیشرفت مقصود خود بهیچ مانع و رادعی پای بند نمیکرد ، معلوم است چگونه مرد فاضلی میتواند با این قبیل دوستان کار کند ؟

۴ - حبس کردن همه معاریف و زنده گذاشتن آنها . . . که اگر آنها را کشته بود باز امید ماندن و بقا برایش نبود زیرا سایر قسمتهای کارش خراب بود و برای قتل اینهمه مردم که نه عموماً سرمایه دار و نه عموماً کمونیست و نه عموماً دموکرات و نه عموماً آخوند بودند و مطابق هیچ مسلک و مرامی ممکن نبود آنها را یکدفعه از بین برد عذری نداشت .

۵ - رنجانیدن رضاخان ، فی المثل چنانکه احمد شهریور مینویسد :

« سید گاهگامی از در سمت شمس العماره وارد دربار شهری میشد و در مخصوصاً برای خود انتخاب کرده بود برای دخول . . . و قدغن کرده بود بدربان که کسیرا از این در راه ندهد ، اتفاقاً روزی رضاخان میل میکند از همان در وارد شود دربان در را باز نمیکند و عذر خود را هم میگوید ، این کار بر رضاخان برمیخورد و امر میکند از در دیگر جماعتی رفته دربانرا کتک مفصلی زده در را باز میکنند و فحش زیادی بسید میدهد .

رضاخان بعد از آنکه وزیر جنگ شد ، وزارت جنگی او هم زورکی بود و در هیئت وزرا بمائورمسعودخان تندی کرده بود و حتی میگویند صندلی او را تصاحب کرده بود ، و پس از وزارت جنگ دیگر بهیئت وزرا حاضر نشد و همواره در قصر قاجار میان سربازان زندگی میکرد ، فرما تهره را هم مرخص کرد که برود بفرمانیه و ملک شمیران خودش ، و روزیکه در قصر قاجار مانوری داده و شاه را مهمان کرده بود ، قزاقها بسید احترام نکردند و من خود (مؤلف اینکتاب) از یکتن از شاهزادگان شنیدم که

۱ - آقای کیهان این اخبار را تکذیب میکند .

گفت: شاه که رد شد قزاقها مارا هم که نوکر شاه بودیم راه دادند ولی سید و وزرایش عقب ماندند و از لای صف قزاقها خود را بدنبال شاه انداختند و ابداً کسی بآنها اعتنائی نکرد!

معلوم میشود که رضاخان خود را بشاه چسبانیده بود و بسید اعتنائی نمیکرد، بدیهی است مردم و کسان محبوسین و سیاسیون همه بسید بد میگفتند، درباریان هم بسید بدگوئی میکردند و او در دربار مدافعی نداشت، و این بدگوئیها در دماغ ساده رضاخان که ذاتاً خود خواه و ساده لوح و زود باور بود چه تأثیری میبخشیده است؟

۲۳ - شاه از سید رنجیده و از او میترسید

یکی از اصلاحاتی که سید دست زد تعدیل بودجه مملکتی بود، چنانکه حقوق شهریه بگیرها تا آنوقت بالغ بر چهل و سه هزار تومان در ماه بود، و سید آنرا به بیست هزار و شصت تومان تنزل داد، همچنین حقوق ماهیانه دربار مصوبه مجلس سوم، سی هزار تومان بود و ناصر الملک در غیاب مجلس آنرا چهل هزار تومان کرده بود، سید ده هزار تومان اضافی کسر کرد و شاه بدش آمد و اصرار کرد که همان مبلغ چهل هزار تومان دریافت دارد، سید حاضر شد اما در عوض حقوق شاهزادگان را بودجه دربار احاله داد ازینعمل که بسیار وطن خواهانه بود هم شاه رنجید و هم شاهزادگان و هم درباریان، دیگر شاهزاده خانمها و سایر شاهزادگان که برای استخلاص فرما قهر ما و عین الدوله نزد شاه میرفتند، طبعاً از سید بدگوئی میکردند و این بدگوئیها در دماغ شاه تأثیر میبخشید، شاه راجع باستخلاص بعضی و آسودگی بعضی دیگر بسید توصیه کرد و سید زیر بار نرفت و شاه رنجید.

نقشه کودتای دیگر:

سید از شاه نمیتوانست راضی باشد، زیرا قبلاً گفته ایم که طرز فکر و عمل شاه طرزی جدی و سریع و فعالیت اثر نبود و بهمین سبب با دولتهای فعال نمیساخت بلکه باهیچ دولتی نمیساخت، خاصه با دولتی انقلابی چون دولت سید ضیاء الدین، بنا بر این بعد از دو ماه شکر آب در میانه حاصل شد، اینجا احمد شهریور اطلاعی داده است که

ما با اعتماد آن مرحوم که مردی مدقق و با اطلاع بوده و قضایا را در موقع خود یادداشت کرده است باختصار مینویسیم:

« سید از حرکات رضاخان جاهل، و بی میلی شاه، ازدوام حیات سیاسی خود،
« مایوس شد و چون میل نداشت استعفا کند در فکر چاره برآمد که شاه را بردارد،
« درین باب محمد حسن میرزای ولیعهد را انتخاب کرد و با او وارد این تدبیر شد،
« ملاقاتهایی با ولیعهد کرد، راپورت این ملاقاتها به شاه و رضاخان رسید. شاه بسید امر،
« کرد که استعفا کند، سید از قبول استعفا سرباز زد و تمارض کرد، وزیر مختار،
« انگلیس باشاه ملاقات کرد ولی نتوانست شاه را راضی ببقای سید سازد، حتی با اشارات،
« حالی کرده بود که اگر سید برود از برای سلطنت شاه مخاطراتی خواهد بود، معهدا،
« شاه ایستادگی کرد،، انتهی یادداشت شهریور.

مؤلف گوید: در همان اوقات شنیدم که روابط سید با ولیعهد بشکلی غیر عادی پیش آمده است. و نیز شنیدم که شاه بولیعهد تغییر کرده و حتی گفته شد که احمد شاه سبلی بصورت ولیعهد زده است، که راست یا دروغ میرساند که در دربار کشاکش و معارضه ای بین دو برادر پیدا شده بود که در اطراف آن معارضه این اخبار تراوش میکرد و همان اوقات شهرت کرد که ولیعهد را میخواهند تبعید کنند، و اتفاقاً پس از سقوط سید چیزی نگذشت که ولیعهد عازم فرنگستان شد و از طریق بغداد و بصره عزیمت کرد و در عمره (خرم شهر) مهمان سردار اقدس (خزعل) گردید، و در همین وقت سید ضیاء الدین نیز در بصره در مهمانخانه ای منزل داشت.

شاهزاده یمین الدوله داستانی نقل میکند:

« ولیعهد بقصر خزعل در فیله وارد شد و هوا بسیار گرم بود، ولیعهد از گرما بیتابی مینمود، شبی شیخ را در باغ قصر ملاقات کردم. شیخ نسبت بولیعهد و بیتابی و عدم متانت و صبر او قیافه مایوسانه نشان داد، گفت میخواهم با ایشان در موضوع مهمی صحبت کنم و از من خواست که وسیله این ملاقات شوم، من با ولیعهد درین باب گفتگو کردم، ولیعهد میترسید که با شیخ محرمانه ملاقات کند، بهر قسم بود شبی را در یکی از حیاط خلوتها بدون آوردن چراغ میعاد نهادند، ولیعهد آنجا رفت منم در خدمت او

۱ - حسنعلی میرزا کوچکترین پسران ناصرالدین شاه است، وی در اثریش تحصیل کرده است و از همراهان ولیعهد بود.

رقم، چیزی نگذشت شیخ با عبا و قبا دراز در تاریکی نمودار گردید، خلاصه مذاکرات این بود که: «والاحضرت اینقدر از گرما متالم نباشند، وسیله دفع گرما فراهم میاید و هوا خوب میشود؛ بهتر اینست بفرمایند مملکت باشند، من چشمم از سردار سپه آب نمیخورد، شاه خوب نکرد سید ضیاء الدین را بیرون کرد. اگر والاحضرت حاضر باشند من حاضر از عرب و لر و پشتکوه قوه معتبر فراهم آورم، سید ضیاء الدین هم در بصره است، بفرستید بیاید و قوای خود را حاضر ساخته میرویم تهران را تصرف میکنیم، آنوقت میل میل مبارکت خواستید شاه را ابقا میکنید نخواستید خودت شاه میشوی».

آنشب در این مهم بسی گفتگو شد، و بالاخره مرا مأمور کردند که باتفاق دیگری از اجزای دربار برویم و من در بصره با سید گفتگو کنم و او را با این خیال همراه سازم... من ببصره رفتم، سید در اطاقی ساده و محقر مرا پذیرائی کرد در حالیکه هندوانه‌های پاره کرده و بخوردن آن مشغول بود. صحبت کردیم و نقشه را با او گفتیم، سید سری تکان داد و گفت: شیخ راست میگوید و میتواند کاری صورت بدهد، اما من برفیق شما یعنی (ولیعهد) ابدآ اعتماد ندارم. او مرد کار نیست، و نخواهد آمد، و اگر بماند و بیاید کار ما را خراب خواهد کرد، او همه خیالاتش متوجه خانمهای پاریس است، و عجله دارد که هر چه زودتر خود را از ایران و مشرق بفرنگ برساند، من او را آزموده‌ام بدرد اینکارها نمیخورد. و ازین قبیل خیلی صحبت کرد، من دفاع کردم، اما سید اقناع نشد. ظاهراً سید ضیاء الدین در مختصر سازشی که در بالا اشاره کردیم که با ولیعهد برای کودتای دیگر کرده بود او را بمحک امتحان زده و عیار این شاهزاده جوان را سنجیده بود، و از قضا بزودی شیخ خزعل هم از ولیعهد مأیوس شد و عجله‌ای که ولیعهد در حرکت داشت و حرارت هوا را بهانه میکرد میفهمانید که کمال مطلوب او چیز دیگر است!

* * *

بالجمله سیاستمداران تهران نتوانستند شاه سرسخترا نسبت بسید نرم کنند و اطلاع داریم که رقبای شمالی آنها هم باشاه در طرد سید همدست بوده‌اند و یادداشت‌هایی هم درینباب دیده شده است که مناسبات سید ضیاء الدین برفیق «روتشتین» وزیر مختار جدید الورد

دولت ساویت خوب نبوده است، از جمله دریاد داشت «انصاری» چنین نوشته است: «پس از ورود «روتشتین» بتهران مشارالیه از رئیس‌الوزرا خواهش میکند که «نادره‌پرز» (کارگذار عشق‌آباد و مهماندار وزیر مختار که از سرحد خراسان تا تهران همراه مشارالیه بوده است) چند روز دیگر در معیت او باشد، ولی آقای سید ضیاء الدین در پاسخ میگوید که: شما منشیان خوبی در سفارتخانه دارید، خوبست کارهایتانرا بآنها مراجعه کنید، این اظهار موجب سوء ظن وزیر دولت شوروی شده دستور میدهد که فوراً عذر دو منشیان ایرانرا بخواهند».

این رنجش بعدها بیشتر میگردد^۱، و در همان یادداشت‌ها ثبت است که از طرف سفارت شوروی روزی از دولت سؤال شد که: رژیم مملکت ایران مبتنی بر چه اساسی است؟ و نیز میگوید که: وزیر مختار مذکور نزد شاه نیز رفته از رئیس‌الوزرا اظهار نگرانی و عدم رضایت کرده بود.

در اینصورت ممکن است که تهدیدهای وزیر مختار انگلستان (اگر چنانکه احمد شهریور مینویسد اساس حقیقی داشته باشد) بشاه بی اثر مانده و عدم رضایت روسها از سید با تمایل انگلیسها نسبت بمشارالیه تکافو کرده باشد، و میل باطنی شاه درینمیان بر میل وزیر مختار انگلیس چریده باشد. بنا بر این چنانکه گفتیم شاه در اواخر اردیبهشت (ثور ۱۳۰۰) بسید تکلیف استعفا نمود.

سید ضیاء الدین مردی نبود که بسهولت دست از کار بردارد، و جز وزیر جنگ باقی اعضاء دولت از هر حیث با او وفادار بودند.

چنانکه گفتیم (یعنی احمد شهریور نوشت) سید از اجرای سیاست خارجی نیز موفق باسترضای شاه نشد و غیر ممکن بود که بتواند شاه را با هر نوع تهدیدی از سید مطمئن کند، و چنانکه دیدیم شاه بسید تکلیف کرد که استعفا کند.

روز ۲۸ ثور سید ازدوام زندگانی سیاسی خود در ایران نومید گردید و مطابق

۱ - نقل از تاریخ، کودتای ۱۲۹۹، حسین مکی در روزنامه مهر ایران.

۲ - سید ضیاء صاف ورود وزیر مختار شوروی در تهران من و جماعتی از دموکراتها و آزادیخواهان را دستگیر کرد و گفته میشد که این جماعت را از خوف آنکه مبدا باستقبال وزیر مختار شوروی بروند و یا با او روز ورود ملاقات کنند دستگیر کرده است... .

اطلاعاتیکه یافته‌ایم دست بکار شد تا بوسایل دیگر مگر کودتائی از نو راه بیندازد و از جمله میگویند که با ارامنه داشناکسیون کنار آمد که جمعی مسلح شوند و همچنین با بعضی صاحب منصبان ایرانی ژاندارم داخل مذاکره میشود و برخی از پستهای ژاندارم نیز تلگرافاتی مخابره مینماید که بطرف تهران حرکت کنند، اما همه این فعالیتها در نتیجه مقاومت شاه و وفاداری سردار سپه و صاحب منصبان قزاقخانه با احمد شاه بی اثر ماند و سید سقوط کرد (رجوع شود بمراسله آقای ارداقی - تاریخ حسین مکی).

بدیهی است اسناد مربوط باینقسمت از تاریخ تا آندرجه زیاد و طرف اعتماد کامل نمیتواند باشد و اگر روزی این اسناد از طرف دول همجوار ما انتشار یابد یا تاریخی صحیح بقلم خود آقا سید ضیاء الدین نوشته شود میتوان بکم و کیف جزئیات پی برد. بالجمله بعد از سه ماه و چند روز در ۴ جوزا ۱۳۰۰ دولت سید ضیاء الدین ساقط گردید و بشرحی که اشاره کردیم تا سرحد مشایعت شد و از آنجا از راه بصره بارو پا رفت و در، مترو، از شهرهای سویس متوقف گشت.

۲۴ - اسناد پراکنده

۱- بیانیه رئیس دیویزیون قزاق که در روز دوم کودتا منتشر گردید و شرحش گذشت.

هموطنان:

وظائف مقدسه فداکاری نسبت بشاه و وطن ما را بمیدانهای جنگ هولناک گیلان اعزام نمود، همان میدانهای خونین مرگباری که قشون دشمن برای تسخیر ایران و تهدید پایتخت با قوای فزونتر و اسلحه مکمل تر تشکیل نموده بود.

افراد دلاور قزاق این وظیفه مقدسه را با جان و دل استقبال نمودند، زیرا تنها قوه منظم ایرانی که میتواند مدافعه وطن را ایفاء نماید همین قوه و افراد آن بودند که بدون لباس، بدون کفش، بدون غذا، بدون اسلحه کافی سینه و پیکر خود را

۱ - درین روزها اواسط بهمن ماه ۱۳۲۱ لایحه‌ای توسط مظفر فیروز، منسوب به یلانات سید ضیا، در تهران منتشر شد که هیچگونه استفاده تاریخی از آن بعمل نمی‌آمد و سراسر مبتنی بر دقایق سیاست روز و غالباً مخالف با واقع بود و برای جلب استرضای دولت شوروی و عوام تهیه شده بود.

سپر توپهای آتش فشان نمودند، غیرت و حمیت ایرانی را ثابت و دستجات انبوه متجاسرین را از پشت دروازه قزوین تا ساحل دریا راندند.

اگر فداکاری و خدمات جانبازانه اردوی قزاق نتیجه مطلوب را حاصل نکرد و نتوانستیم خاک مقدس وطن و عصمت برادران گیلانی خود را از دست دشمن نجات دهیم تقصیری متوجه ما نبود بلکه خیانت کاری صاحبمنصبان، کسانی که سرپرستی و اداره امور بآنها محول شده بود موجب عقیم ماندن نتیجه خدمات ما گردید ولی باز افتخار میکنیم که فوران خون قزاق دلیر توانست پایتخت و وطن مقدس ما را از استیلای دشمن نجات دهد، اگر خیانتکاران خارجی توانستند نتیجه فداکاریهای اولاد ایرانرا ختنی نمایند برای این بود که خیانتکاران داخلی ما را باز بچینه دست و آلت شهوت خود و دیگران قرار میدادند.

هنگام عقب نشینی از باطلا قهای گیلان در زیر آتش توپ دشمنان احساس نمودیم که منشاء و مبداء تمام بدبختیهای ایران، ذلت و فلاکت قشون، خیانتکاران داخلی هستند، در همان هنگامی که خون خود را در مقابل دشمن مهاجم میریختیم بحرمت همان خونهای پاک و مقدس قسم خوردیم که در اولین موقع فرصت خون خود را نثار نمائیم تاریشه خیانت کاران خود خواه تن پرور داخلی را برانداخته ملت ایران را از سلسله رقیب مشتی دزد و خیانتکار آزاد نمائیم.

مشیت کردگاری و خواست حضرت خداوندی این فرصت را برای ما تدارک دیده اینک در تهران هستیم.

ما پایتخت را تسخیر نکرده ایم، زیرا نمیتوانستیم اسلحه خود را در جایی بلند کنیم که شهریار مقدس و تاجدار ما (۲) حضور دارد.

فقط بتهران آمدیم که معنی حقیقی سرپرستی مملکت و مرکزیت حکومت بدان اطلاق گردد.

حکومتی که در فکر ایران باشد، حکومتی که فقط تماشای بدبختیها و فلاکت ملت خود واقع نگردد، حکومتی که تجلیل و تعظیم قشون را از اولین شرایط سعادت مملکت بشمار آورد، نیرو و راحتی قشون را یگانه راه نجات مملکت بداند.

حکومتی که بیت المال مسلمین را وسیله شهوترانی مفتخواران تنبل و تن پروران بی حمیت (۲) قرار ندهد.

حکومتی که سواد اعظم مسلمین را مرکز شقاوتها، کانون مظالم و قساوت نسازد. حکومتی که در اقطار سرزمین آن هزارها اولاد مملکت از گرسنگی و بدبختی حیات را بدرود نگیند.

حکومتی که ناموس و عصمت گیلانی، تبریزی، کرمانی را با خواهر خود فرق نگذارد. حکومتی که برای زینت و تجمل معدودی بدبختی مملکتی را تجویز نماید.

حکومتی که بازبچه دست سیاسیون خارجی (۴) نباشد. حکومتی که برای چند صد هزار تومان قرض هر روز آبروی ایران را نریزد و مملکت خود را زیر بار فروتنی نبرد.

ما سرباز هستیم و فداکار، حاضر شده ایم برای انجام این آمال خون خود را نثار نمائیم و غیر از قوت و عظمت قشون برای حفظ شهریار و وطن مقدس آرزوئی نداریم، هر لحظه چنان حکومتی تشکیل شود و موجبات شرافت و وطن، آزادی، آسایش و ترقی ملت را عملاً نمودار سازد و با ملت نه مثل گوسفند زبان بسته رفتار نماید، بلکه بمعنی واقعی ملت بنگرد (۴) آن لحظه است که ما خواهیم توانست بآتیه امیدوار بوده و چنانچه نشان دادیم و طیفه مدافعه و طنرا ایفاء نمائیم. با تمام برادران نظامی خود ژاندارم، افواج پلیس که آنها هم با دلهای دردناک شریک فداکاری اردوی قزاق بودند کمال صمیمیت را داشته و اجازه نخواهیم داد که دشمنان سعادت قشون، بین ماها تفرقه و نفاق یافکنند.

همه شاه پرست و فداکار وطن، همه اولاد ایران، همه خدمتگذار مملکت هستیم. زنده باد شاهنشاه ایران.

زنده باد ملت ایران، پاینده باد ملت ایران،

قوی و با عظمت باد قشون دلاور ایران،

رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت شهریار

و فرمانده کل قوا «رضا»

این بیانیه بقلم سحر آمیزیکه ظاهر آقلم خود آقاسید ضیاء الدین است نوشته شده بود، اما چندان تأثیری در قلوب ایرانیان نبخشید، زیرا پیشروان این فکر و گویندگان

این ترانه «قزاقان» بودند و هنوز قزاق ایران درست يك قوه ساخته شده اجنبی و مطیع اجنبی شناخته میشد، نه يك قوه پاك و فداکار ایرانی، وشکی نیست که این قوه در گیلان و مازندران فداکارها کرده بود اما آنهمه در تحت نظر و مصالح سیاست خارجی بود، و اگر هم میبایست قوای قزاق ازین ببعده يك قوه ملی و مؤسس کودتاشخصی صالح و فداکار معرفی شود بدرد آنروز نمیخورد... فردارا هم کسی نمیدانست، و مانیز که ماندیم و فردارا دیدیم چندان چیزی ازین دلیران میدان نبرد نفهمیدیم!

بر ما معلوم بود و بر دیگران هم معلوم شد که هر جا سرو صدا و رنك و بوی و جلوه ظاهری فراوانتر است، حقیقت کمتر است!

۲ - دو سند راجع بکودتای سوم اسفند:

این دو سند بعد از طبع کتاب تا این صفحات، بدست ما آمد.

الف - مرد موثقی اظهار داشت:

در کابینه مرحوم سپهبد اعظم نزدیک ایام کودتا شخصی از مردم انگلستان موسوم به «دکتر فرتسکیو» که در نظام بریتانیا دارای پایه سرهنگی نیز بود، وارد تهران شده بود.

آن اوقات در بین رجال سیاسی و نظامی انگلستان که در سفارت بودند صحبت از خرابی اوضاع تهران و مخاطرات احتمالی هجوم قوای بلشویک بسواحل بحر خزر و قننه جنگلیها و هرج و مرج مرکز و ضعف دولت رد و بدل میشد و همه بر این عقیده بودند که باید دولتی قوی و مقتدر بروی کار آید و از طرف دولت انگلیس با آندولت مساعدت شود، لیکن در چگونگی آندولت حرف بود. برخی معتقد بودند که باید کودتا بوسیله یکی از شاهزادگان صورت گیرد، بعضی هوادار دموکراتها و آزادیخواهان و صلحا بودند، گروهی طرفدار این بودند که باید با ژاندارمری کار کرد و جمعی معتقد بودند که قزاقهای ایرانی برای اینکار بهتر از هر کس هستند، از مخالفان این فکر اخیر یکی ژنرال «دیکسن» انگلیسی بود که بعد از قرارداد ۱۹۱۹ بریاست کمیسیون نظام وارد ایران شده بود و او بود که بعد از کودتا بابدینی شدید از ایران خارج شد و این عمل را خیانتی فرض میکرد و بدان معتقد نبود.

مخالف دیگر مستر اسفند مستشار سفارت انگلیس بود که گفتم مکرر بامن در چگونگی ایجاد حکومت مقتدری در ایران صحبت کرده بود، و مخالفان دیگری هم بودند و شاید بتوان گفت همه کارمندان سفارت با کودتائی که بدست سید ضیاء الدین قزاقخانه صورت بگیرد موافق نبودند و این عمل با موافقت صاحبمنصبان مقیم قزوین و ژنرال ایرنسايد و کلنل اسمایس و مستر هاوارد کونسول انگلیس که طرفداران جدی این فکر بودند انجام گرفت.

دکتر فر تسکیو، سابق الذکر نیز با این نظر یعنی اینکه این کار توسط قزاقخانه صورت پذیرد موافق بوده است.

شخصی موقت چنین میگوید: شبی در تهران مجلس ضیافتی از آقای دکتر و جمعی صاحبمنصب و افراد ایرانی تشکیل گردید و کلنل اسمایس نیز حاضر بود، در آن مجلس رضاخان سر تپ هم حضور داشت.

صحبت از فساد مرکز و خرابی اوضاع مکرر شد و مخاطرات روسها و جنگلیها را طرح کرده بودند و در صدد چاره جوئی برآمده، پس از مذاکرات طولانی دکتر فر تسکیو پیشنهاد میکند که باید کودتائی بدست قوای قزاق صورت بندد و حکومتی قوی تشکیل گردد و بهرج و مرج خاتمه داده شود. و در این باب از سر تپ رضاخان که حاضر مجلس بوده است عقیده میخوانند، مشارالیه میگوید: من اهل سیاست نیستم، شماها هر تصمیمی بگیرید من حاضرم آنرا اجرا کنم!

ب - شخصی از رجال که در زمان سپهدار اعظم مدیر کل و رئیس ذخیره وزارت جنگ بود، روزی بملاقات ژنرال دیکسن میرود، ژنرال از او میپرسد که شنیده ام قزاقان از قزوین بسمت مرکز حرکت کردند، علتش چیست؟
- بی اطلاع، شاید بمرخصی یا تغییر مأموریت میآیند.

- چرا دو مرتبه سید ضیاء الدین درین اواخر بقزوین رفته است، مگر آنجا علاقه ملکی دارد؟

- شاید برای رسیدگی بفراریان گیلان باشد!

۱ - قبلا هم اشاره کردیم که درین اوقات جمعی فراری از گیلان و رودبار و انزلی بتهران آمده بودند و جمعی هم از اسرای متجاسرین در تهران بودند و سپهدار مبلغی پول برای اداره کردن آنها از خود داده و سید ضیاء الدین جمع آوری و نگاهداری آنها را تقبل کرده بود.

آقای رئیس ذخیره همان شب بمنزل رئیس الوزرا میرود، و داستان مذاکرات خود را با ژنرال و صحبت ژنرال را میگوید، سپهدار میگوید: خدا عاقبتش را بخیر بگذراند! ولی از شنیدن واقعه تعجب نمیکنند و معلوم بوده است که بقضایا کاملا واقف بوده است.

سومین شب (شب دوشنبه سوم اسفند) کمیسیون در وزارت جنگ خبر میکنند، این کمیسیون بی سابقه بود. امیر نظام وزیر جنگ و سالار لشکر وزیر عدلیه (دادگستری) در آن کمیسیون حضور پیدا میکنند، آن شخص میگوید: من وارد کمیسیون شدم، سالار لشکر روی نیمکت یکوری لم داده بود و رنگش پریده بود، کلنل گلر وپ رئیس ژاندارم هم آنجا بود، پیورلینگ کفیل شهربانی هم آمد، بعد از قدری صحبت وزیر جنگ بر رئیس ذخیره امر میکند، فوری ۱۰۰۰ قبضه تفنگ تحویل بریگاد مرکزی بدهید و دستور بدهید نانوائیهای قشون پخت نان روزانه را دو برابر کنند، و این کار صورت میگیرد.

سپس وزیر جنگ بکلنل گلر وپ اظهار میکند که: قوای خود را در باغشاه (آنجا مرکز اداره ژاندارم و سربازخانه بود) بجهز کنید و آماده باشید، قزاقها که میآیند هر گاه بشما تیراندازی نکردند شما هم بآنها تیر نیندازید و دوستانه رفتار کنید. گوید: از آنجا باتفاق وزیر جنگ بقزاقخانه رفتیم، وزیر جنگ محمدخان امیر تومان را خواست و گفت الساعة میروی بمرآباد و بقوای قزاق میگوئی که امشب وارد شهر نشوند و فردا وارد شوند.

سپس باتفاق آمدم منزل رئیس الوزرا، درینموقع تلفون صدا کرد و گفتند از فرح آباد است و شاه میخواهد بارتیس الوزرا صحبت کند، سپهدار گوشیرا برداشت، ما از صحبت شاه چیزی ملتفت نشدیم، ولی سپهدار در جواب گفت: قزاقها هیچ منظوری ندارند و فقط برای دریافت حقوق و لباس بتهران میآیند!...

بفاصله کمی آقای معین الملک منشی مخصوص شاه و آقای سمیعی و کلنل هیک و ژنرال دیکسن نزد سپهدار آمدند، و سپس این هیئت بمرآباد رفتند و قرار شد باردوی قزاق از طرف شاه و دولت بگویند که: همانجا متوقف باشند و بشهر نیایند.

آنها رفتند وقایعی رخ داد، و بالاخره معلوم شد در مهرآباد کسیکه زمام امور را در دست دارد آقا سید ضیاء الدین است که کلاه بصر نهاده و لباسش را عوض کرده است، ابلاغ امر شاهانه و رئیس الوزرا را برای عدم حرکت بشهر تذکر دادند، فرمانده قوی گفته بود تصمیمی است گرفته شده می‌آئیم اما مزاحم کسی نخواهیم شد، درین حین باز از فرح آباد تلفون شد، سپهبدار در ضمن مذاکرات گفت: سردار همایون هشتصد پنجاه هزاری از رضاخان میرپنج رشوه گرفت و فرماندهی این فوج را باو داد، تقصیر بنده چیست؟

* * *

این اسناد مندرجات گذشته تاریخ ما را تأیید میکند و میرساند که شاه و دولت و وزیر جنگ همه از حرکت اینعده مطلع بوده‌اند، مخصوصاً وزیر جنگ داخل در کار بوده و زیادتیر از باقی وزرا اطلاع داشته است.

و اما شاه، عقیده نویسنده بر اینست که احمدشاه ابتدا با حرکت قوی موافقت کرده و شاید فرامینی هم داده باشد، ولی بعد از آنکه میشنود سید ضیاء الدین دست اندر کار است، پشیمان میشود و میخواهد آنها را باز گرداند ممکن نمیشود، و حدس میزنیم که بعد از ترمز قزاقها از امر اخیر شاه و دولت که از مهرآباد پیشتر نیابند، شاه از سپهبدار توسط تلفون پرسیده است که: این صاحب منصب کیست که اینطور ترمز میکند؟ و کی او را فرمانده این فوج کرده است؟، سپهبدار آن جواب را داده که: سردار همایون رشوه گرفته و او را فرمانده کرده است.

* * *

از ناحیه موثقی خبر داریم که کلنل هیگ انگلیسی در عدم هجوم قزاقان بشهر جدیت بخرج نمیداده است و رضاخان برخلاف روایت سوم در جواب معین الملك گفته است: کسی ملتفت خدمات قزاق نیست و قدر نمیداند و ما باید بشهر بیائیم!

۳- روایت از قول آقا سید ضیاء الدین:

اخیراً مؤسس کودتای سوم اسفند خود در فلسطین با یکنفر از ایرانیان چنین گفته است - و این روایت جز بعضی قسمتها با تحقیقاتی که از آقای سمعی شده منطبق است

« بیست هزار تومان پول نقد در میان قزاقان که زیر امر رضاخان بودند قسمت شد، و دو هزار تومان بخود رضاخان دادم، زیرا بین راه حس کردم که در سرعت حرکت متأنی است و تردید دارد!

شب سوم حوت در مهرآباد بودیم، شیپورچی آماده بود که شیپور حرکت بزند، ناگاه خبر دادند که از طرف شاه و دولت جمعی برای ملاقات فرمانده دسته قزاق آمده‌اند و معلوم شد معین الملك از طرف شاه و ادیب السلطنه از طرف سپهبدار و کلنل هیگ و ژنرال دیکسن از طرف سفارت انگلیس با توافق آمده میخواهند رضاخان را ملاقات نمایند.

من با رضاخان تبانی کردم که چطور صحبت کند و نیز قرار شد اگر لازم شد که من با او مشورت کنم بعنوان اتاماژور مشارالیه را احضار خواهم کرد.

من پشت در اطاق دیگر پنهان شدم و مواظب حضرات بودم.

حضرات وارد شدند و نشستند، و از قول دولت و شاه و سفارت انگلیس پیغام دادند که نباید اینعده وارد شهر شوند دیدم رضاخان گفت: اطاعت میکنم!...

من بی اندازه متوحش شدم، زیرا کار بکلی خراب شده بود و دیدم مشارالیه پاک خود را باخته و یکباره تسلیم شده است!

فوراً رضا قلیخان (امیر خسروی) را فرستادم که برود و بارباب بگوید: اتاماژور شما را میخواهند.

رفت و گفت.

کسی از حضار گفت = اتاماژور کیست؟

شنیدم که رضاخان هم گفت: بله اتا ماژور دیگر کیست؟

ناچار من خود وارد اطاق شدم گفتم: سلام علیکم! بشیپورچی هم دستور دادم که بمحض اینکه من وارد اطاق آقایان شدم شیپور حرکت بزند، و وارد شدم.

صدای شیپور حرکت، حضرات را دستپاچه کرد و گفتند: ما از طرف دولت آمده‌ایم و فرمان شاه است که نباید قوی حرکت کند.

من گفتم = ما هم از طرف ملت آمده‌ایم و باید امشب این عده بشهر بروند، و بر رضاخان گفتم یا برویم!

حضرات گفتند = کجا!

گفتم = تهران!

آقایان که برخاسته بودند بنای چرخ خوردن را گذاشتند و بالاخره گفتند آقا چرا میخواهید بتهران بروید؟ گفتم: میرویم که تهران جنایت کار را بتوپ ببندیم، گفتند ژاندارم و سرباز آنجا است و خونریزی میشود.

گفتم: امر میدهم ژاندارم و سرباز را بتوپ ببندند!

گفتند: آقا دولت است امر بتوقف عده داده است، گفتم: دولت تا حالا کجا بود، و امر کردم حضرات را توقیف کردند!

رضان خان همه جا همراه من بود ولی متزلزل و مردد بود و من باو امر میدادم و او را باخود هر طرف میکشیدم که: بیا برویم!

رضان خان گفت: آخر ژاندارم دم دروازه است، گفتم: اهمیت ندارد آنها را بتوپ میندیم!

عده راه افتاد.

من در اتومبیل نشسته بودم، دستور دادم توقیف شدگان را در اتومبیل دیگر مواظب باشند و از عقب من آنها را بیاورند.

وارد شهر شدیم، کسی دست در نیاورد، وارد میدان مشق شدیم، توقیفی ها را در اطای ننگاهداشتند، و بعد از شلیک توپ و تصرف نظمی و کیساریاها بقزاقان که مأمور شهر شدند امر کردم مواظب باشند کسی بسفارتخانها پناه نبرد.

بعد از نصف شب بود، بارضاخان نشسته بودیم، ناگاه سربازی وارد شد و برضا خان گفت: شاهزاده فرمانفرما میخواهند با شما ملاقات کنند.

دیدم رضاخان فوراً گفت: شاهزاده فرمانفرما، وازجا برخاست... یافتم که باز خود را باخته است و الان کار خراب میشود... او را نشاندم و بقزاق گفتم، بگو چند دقیقه آنجا تشریف داشته باشند.

رضان خان با تردید نشست!

معلوم شد که فرمانفرما بعد از ورود قزاق بشهر بقصد پناه بردن بسفارتخانه انگلیس ازخانه حرکت کرده وقزاقها او را جلو گرفته اند، او گفته است صاحب منصب این عده کیست، گفته اند: رضاخان میرپنج است، دید که با این شخص آشنائی دارد بقزاقخانه آمد که او را ملاقات کند و اگر میگذاشتم شاهزاده رضاخان را ملاقات کند، کار خراب بود! چه دیدم رضاخان خیلی بشاهزاده فرمانفرما اهمیت میدهد، و هر دقیقه میخواهد که او را احضار کند، لذا دستور دادم شاهزاده را توقیف کردند!

سید ضیاء الدین گفته بود که من نمیخواستم کسی را توقیف کنم، اما بعد از توقیف فرمانفرما ناچار شدم باقی اعیان و رجال را هم توقیف نمایم! اما این ادعا تا چه اندازه مقرون بصحت است، معلوم نیست!

بعد از نصف شب بود ادیب السلطنه و معین الملک را که توقیف کرده بودند آوردند گفتم حالتان چگونه است، دیدم میخواهند چیزی بگویند ولی نمیگویند و تجمع میکنند. معین الملک به سمعی گفت: چرا نمیگوئی؟

بعد معلوم شد قزاقها آنها را لخت کرده اند و هرچه در جیب و بغل آنها بوده ربوده اند!

به صاحب منصب گفتم: بگوئید هر چه برده اند بیاورند و آقایان پس بدهند و الا تیرباران میشوند، او هم امر کرد پول و اسبابهای آقایان را آوردند و رد کردند، بعد گفتم بسلامتی تشریف ببرید و از آنها عذرخواهی کردم و گفتم ناچار بودیم با شما این معامله را بکنیم، حالا آزادید.

میگوید: تا سه روز بانتظام امور مشغول بودم و دستور جشن مشروطه را دادم، بعد شاه مرا احضار کرد و در ضمن صحبت اظهار کرد که ارکان دولت مرا توقیف کرده اید! گفتم: دولت شما ارکان نداشت، اگر ارکان میداشت من سید روزنامه نویس با عده قزاق در شهر تهران چکار میکنم؟

سپس قرار شد ریاست وزرارا بمن واگذار کنند، گفتم بشرطی قبول میکنم که در فرمان ریاست وزرانی (حضرت اشرف) ننویسند و نیز اختیارات تامه بمن داده شود!، اتمی

* * *

بالجمله سوء اداره و رشوه خواری وقتی در کشوری از دربار تا ادارات مادون

۱ - خواننده میداند که سید ضیاء الدین از حرکت ژاندارم با توطئه قبلی و عملیاتی که کرده بودند و موافقت اولیای وزارت جنگ و غیره اطلاع داشت و میدانست که آنها تیراندازی نخواهند کرد.

رسوخ کند، نظایر این بازیهای سیاسی و توطئه ها و مداخلات بیرویه و انقلابات و انحطاط و تیره روزی که منجر بانقراض خاندانها میگردد بهسولت روی میدهد و هیچکس از هیچکس حق گله و شکوه ندارد، و لامرد لقضاء الله...!

۲۵ - مجلس چهارم باز میشود

انتخابات این دوره چنانکه بارها اشاره کرده ایم صحبتش از رجب ۱۳۳۵ آغاز شد و پس از سقوط کابینه اول وثوق الدوله در بوته تعویق ماند، تا در شوال ۱۳۳۵ قمری در زمان نخست وزیری مرحوم علاء السلطنه که از شعبان همانسال تا محرم ۱۳۳۶ طول کشید انتخابات تهران در حکومت تهران مرحوم دبیر الملک اعلان گردید. قبلاً اشاره کرده ایم که با وجود اعلام انحلال احزاب در قصر شیرین از طرف اعضاء کیته - های سابق تهران، نظر بلزوم فعالیت حزبی و افتتاح مجلس و بردن اکثریت و ایجاد حکومت مقتدر از طرف حزب دموکرات، بعد از انقلاب روسیه در صدد برآمدیم که جمعیت مزبور را بکار و جنبش جدیدی و ادار سازیم، و در اینمعنی من پیشقدم بودم و دوستانرا تشویق کردم و با وجود دسایسی که از همه طرف برخلاف این نیت مفید شروع شد، و حتی افرادی از فعالترین دوستان ما را بنام «ضد تشکیل» بروی ما واداشتند، و مارا توسط «حسین صبا» مدیر ستاره ایران که مردی هتاک و بی پرستی بود بیاد فحش و هتاک گرفتند، باز ما بتشکیل جمعیت موفق آمدیم و دینته محلی تهران را انتخاب کردیم، و در برابر «ضد تشکیل» تا توانستیم ببردباری و منانت رفتار نمودیم تا آن دسته خود بخود منحل گردید.

قبل از انحلال قطعی دسته مزبور انتخابات تهران اعلان شد.

دولت مرحوم علاء السلطنه، دموکرات نبود ولی ما با انتخابات موافق بودیم، و «ضد تشکیل» مخالف با انتخابات بود، و برسر انتخابات بدولت اعتراض میکرد و میل داشت روزی انتخابات شروع شود که مهاجرین از اسلامبول و غیره بایران باز گردند و درحقیقت مخالفت با ما نیز مبتنی بر همین مسئله بود که بهواداری مهاجرین مانع از همه کارها شده بودند و از فرط تعصب و بی فکری متوقع بودند که چرخ گردش روزگار را نیز بتوانند بفتح رفقای مهاجر از حرکت باز دارند...!

انتخابات آغاز شد، کمیته جمعی را نامزد وکالت تهران کرد و ضد تشکیل هم جمعیراً از مهاجرین نامزد نمود که عده ای از آنها را ما نیز نامزد کرده بودیم.

حزب اجتماعیون اعتدالیون نیز نامزدهائی منتشر کردند، ولی باموجود بودن اختلافی بزرگ میان دموکراتها باز اعتدالیون از بردن انتخابات نومید بودند، و در تاریخ ۱۸ ذیقعد ۱۳۳۵ اعلامیه ای در روزنامه من نشر دادند و کناره جوئی خود را از شرکت در انتخابات بتقریبی نشان دادند.

نتیجه انتخابات این شد که دوازده نفر وکیل تهران بین ما و رقیب ما، ضد تشکیل، تقسیم شد و اعتدالیون غیر از آقای مؤتمن الملک که ما نیز با ایشان رأی داده بودیم کسی نبردند و بعدها که چند تن از نمایندگان تهران یا مرده یا مستعفی شدند و من نیز وکالت شهر بجنورد را پذیرفتم مرحوم سید حسن مدرس که چهاردهمی بود دوازدهمی شد و داخل مجلس چهارم گردید.

این دومین مرتبه ای بود (پس از انتخابات دفعه ثانی تهران در مجلس سوم) که دموکراتها پیش برده بودند و وکلای تهران صد درصد از دموکراتها انتخاب شده بود، اگر دنباله نفاق ضد تشکیلی و هتاک یکی دو روزنامه که بنای آنان بر حسد و تحریکات اغیار بود نمیبود، و انتخابات سایر نقاط ایران نیز همانوقت دنبال میشد، بدون شبهه دولت و مجلس در پنجه قدرت اینحزب درمیآمد، و چون مناسبات ما با شاه نیز بد نبود شاید دولت دموکرات حقیقی بوجود آمده و این دولت میتواند با پشتیبانی دولت انگلیس که در جنگ عمومی بسوی پیروزی نزدیک میشد ایرانرا بطور دلخواه اداره کند، زیرا رجالی مانند مستوفی الممالک و مشیر الدوله و مخبر السلطنه و صمصام السلطنه که آنوقت نامزد حزب دموکرات بودند نیز با ما متحد میشدند، و در ایران همه جا خاصه آذربایجان و خراسان و کرمانشاه و اصفهان و شیراز و کرمان اکثریت اهالی عضو حزب دموکرات بودند و کیتها همه جا دایر بود و ناگزیر فعالیت جدید و مرکزیت صالحی در ایران بوجود میآمد. اما دشمن ما متنفذ بود و در پنهان عمل میکرد!

اولاً انتخابات را دنبال نکردند، ثانیاً تزلزل در ارکان حکومتها انداختند، ثالثاً چنانکه گفتیم اختلافات میان حزب را دامن زدند، و باوجود انحلال جمعیت ضد تشکیل

۱ - جمعیت اجتماعیون اعتدالیون از تشکیلات حزبی غفلت کرده بودند و روزنامه نداشتند!

باز گروهی نقاد و تهمت زن پیدا شدند که زهر اختلاف را در مرکز و ایالات در قلوب ساده



۲۱ - عده‌ای از وکلای دوره چهارم

از چپ : نجات - ذوالقدر - سید یعقوب - ملک اشعراء بهار
صف دوم : سید حسن خان باوج - شیخ اسدالله مجلاتی - سید
محمد تقی تبریزی - سید محمد صادق طباطبائی - صدر الاسلام زنجانی
ایستاده : سید ملک‌رکن‌الملک صدری - فتح الدوله علی‌آبادی

لوحان پراکنده شدند، و عاقبت نه خودشان کاری کردند - چه منفی باف نمیتواند کاری بکند -

و نه گذاشتند ما کاری صورت بدهیم، و بدترین کاری که شد، تعویق انتخابات ولایات بود چنانکه اشاره کردیم.

نتیجه این شد که کابینه آقای وثوق الدوله چنانکه گذشت تشکیل شد و دموکراتهای تشکیلی از آن دولت بناچار هواداری کردند و مرحوم مدرس که متمایل باعتدال بود و افراد منفی باف حزب دموکرات که هنوز بحال خود باقی مانده بودند بخلاف دولت مزبور قیام کردند، تا قرارداد بسته شد و گذشت آنچه گذشت.

قسمتی از انتخابات در زمان این کابینه جریان یافت، و دولت تاحدی درین انتخابات دخالت کرد و ازین رو میگفتند که: وکلای مزبور وکلای قراردادند! هرچه بود بارفتن و سقوط دولت وثوق باز تشکیل مجلس عقب افتاد، زیرا جمعی از وطنخواهان مجلس را تصویب کننده قرارداد معرفی میکردند، تا آنکه سی و نه نفر وکیل مخالفت خود را با قرارداد اعلام داشتند، از آنروز مخالف تشکیل مجلس یکی بود و دو تا شد!!!.

تا کودتا آمد و چنانکه دیدیم رفت و مجلس چهارم بتاریخ غره سرطان ۱۳۰۰ دایر گردید، و آقای احمد قوام بریاست وزرا نامزد شد و سردار سپه وزیر جنگ او گردید.

۲۶ - چرا حزب دموکرات تشکیل نشد؟

در مجلس چهارم سی نفر از دموکراتها وجود داشتند، و میتوانستند فراکسیونی تشکیل دهند و دوازده نفر نیز از افراد منفرد در مجلس موجود بود که متمایل بدموکراتها بودند، و اگر این عده باهم ائتلاف کرده بودند اکثریت مجلس چهارم بدست حزب دموکرات افتاده بود.

عده‌ای از وکلا در عهد آقای وثوق الدوله و قسمتی دیگر هم بتدریج در عهد سپهبدان بمرکز دعوت شده بودند، و مدت دو سال این عده که قریب چهل و هفت تن میشدند با یکدیگر در برابر مخالفان داخلی و خارجی مقاومت ورزیده و باهم آمیزش کرده و مانوس بودند، و تا گذشتن اعتبارنامه‌ها نیز اتفاقی داشتند، اما بعد از گذشتن اعتبارنامه این ائتلاف بهم خورد و کیسیونی از مرحوم مدرس و آشتیانی و مرحوم سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) و مرحوم نصیر السلطنه اسفندیاری و مرحوم نصرت الدوله

فیروز تشکیل شد و در حقیقت ائتلاف سابق را بهم زدند تا از نو اکثریت مناسب و متجانسی بوجود آورند و هسته «جمعیت اصلاح طلب» درین انجمن بعد از بیرون رفتن مرحوم نصیرالسلطنه بسته شد.

درین موقع من با آقای حکیم الملک و آقای تدین و مرحوم شیخ ابراهیم زنجانی و شاهزاده سلیمان میرزا و جمعی دیگر صحبت کرده پیشنهاد کردم که بیایند و فراکسیون «دموکرات» را تشکیل بدهند، مخصوصاً این پیشنهاد چقدر بنفع رفقای ما که در اقلیت مانده بودند و بعد حزب «سوسیالیست» را با مساعدت آقای «طباطبائی» تشکیل دادند، تمام میشد.

متأسفانه موفق نشدم بقایای عداوت و افتراقی را که بین افراد تشکیلی و دیگران متراکم در نفوس شده بود برطرف سازم، و حتی بصراحت مطلب دیگری گفتند که بعدر بیشتر شیه بود تا بحقیقت و آن این بود که رفقا گفتند که ما صلاح خود را در این نمیدانیم که از حالا اکثریت مجلس را در دست بگیریم و زمامدار مملکت شویم، و مصلحت ما در آنستکه فعلاً منتقد باشیم تا در آخر مجلس و نزدیک بدوره تجدید انتخابات اکثریت را بدست آوریم و همین کار را هم کردند ولی نتیجه مطلوبه را بدست نیاوردند. یعنی نتیجه‌ای که بایستی مملکت را از دیکتاتوری نجات دهد!

با چنین منطق چه میتوانستیم کرد؟

من این داستانرا در همان اوقات در روزنامه «نوبهار هفتگی» بعبارت موجزتر نوشته‌ام و این جمله در پایان آنست:

«... ولی بعلم و جهاتی که شرح آن لازم نیست این آرزو و امید لذت حصول نبخشید و این دعوت بلا نتیجه و عقیم ماند و فرصت بزرگی از دست دموکراتهای مجلس بیرون رفت...»^۱

بنا بر این دوستان هر يك با امیدی و اکثر فقط برای احتراز از قبول مسئولیت و علاقه بانقاد صرف و عوام فریبی زمام حکومت و کشور را بسهولت از دست دادند و خود را با اقلیت افکندند و چند تن از رفقای ما را هم با خود کشیدند و بردند مانند آقای تدین و آقای حاج امین التجار اصفهانی و آقای حایری زاده و غیره...

فعالیت کیسیون پنجنفری و ناامیدی من از اینکه برای بار آخر دموکراتها گرد آمده لیاقت اداره کردن يك سیاست مثبت و ایجاد دولت مقتدر حزبی را از خود بروز دهند، باعث گردید که اکثریتی از دموکرات و اعتدال و بی‌مسلك و متفرد گرد آمده و جمعیت «اصلاح طلب» را که انعقاد هسته‌اش را در انجمن پنجنفری شرح دادیم رسمیت و اکثریت بخشید، و در حقیقت کسانی زمامدار اکثریت شدند که بعد از مرحوم مدرس و معدودی، مابقی بعدها خود از عوامل عمده سقوط قوام السلطنه و قدرت سردار سپه شناخته شدند و مردمی نبودند که بنیه اجتماعی و وجهه ملی حسابی داشته باشند و باز هم میگویم که گناه زیر سر عده‌ای از دموکراتها و سوسیالیستهای عوام فریب بود که قدرت اداره کردن يك اکثریت قاطع و ایجاد دولتی مقتدر و راندن سیاستی مثبت را در خویش نمیدیدند، و میخواستند بگذارند اکثریت را دیگران بر بایند و این آقایان از برکت منقعی باقی آبروی جدیدی در جامعه کسب کنند و در اواخر مجلس اکثریت را بدست گیرند و کاری که از حالا میتوانند بکنند آنروز بکنند!

۲۷ - هیئت دولت آقای قوام السلطنه

بعد از ظهر روز ۱۴ جوزا (خرداد ۱۳۰۰) شمسی مطابق ۲۷ رمضان ۱۳۳۹ ده روز بعد از سقوط دولت نود روزه سید، قوام السلطنه هیئت دولت خود را بقصر فرح آباد برده بشاه معرفی کرد:

قوام السلطنه	: رئیس الوزرا و وزیر داخله.
محتشم السلطنه	: وزیر امور خارجه.
سردار سپه	: وزیر جنگ.
مستشار الدوله	: وزیر مشاور.
ممتاز الدوله	: وزیر معارف و اوقاف.
دکتر مصدق السلطنه ^۱	: وزیر مالیه.
مشار السلطنه	: وزیر پست و تلگراف.
عمید السلطنه	: وزیر عدلیه.

۱ - در آن تاریخ دکتر مصدق در خاک چهار محال میهمان میرزا مرتضی قلیخان بختیاری بود و بهر آن احضار شده اما هنوز نیامده بود.

ادیب السلطنه (سمعی) : وزیر فواید عامه و فلاح و تجارت .
حکیم الدوله : وزیر صحیه و امور خیریه .

* * *

دولت روز بعد از معرفی بیانیه‌ای که حاوی يك قسمت از برنامه او بود انتشار داد، و
ر مقدمه بسرعت افتتاح مجلس و لزوم توسعه قوای نظامی اشاره کرد و روح برنامه چنین بود:
۱- توجه بر فاه طبقه سوم و رفع بیکاری و اصلاح حال زارع و توجه به بهبود
امر فلاح.

۲- براه انداختن بانک استقراضی (بانکی که دولت شوروی آنرا با کلیه
محاسباتش بایران واگذار کرده بود، بموجب معاهده) و کلیه شعب آن در مرکز و
ایالات بعنوان بانک دولتی ایران و تهیه سرمایه از منابع داخلی.

۳- بکار انداختن معادن و سایر منابع ثروت بوسیله تأسیس شرکتها و تحصیل
کار برای کارگران و سایر بیکاران.

۴- تهیه منابع و اعتباراتی برای استقراض داخلی و تحصیل سرمایه‌های کافی برای
تأسیسات ضروری مملکت.

۵- حذف مخارج غیر ضروری برای افزایش مصارف جدید، تکمیل قوای نظامی
و ایجاد موازنه و تعادل در بودجه جمع و خرج مملکتی، که حتی الامکان کسر بودجه
مملکت را از منابع و استقراضات داخلی تأمین نماید.

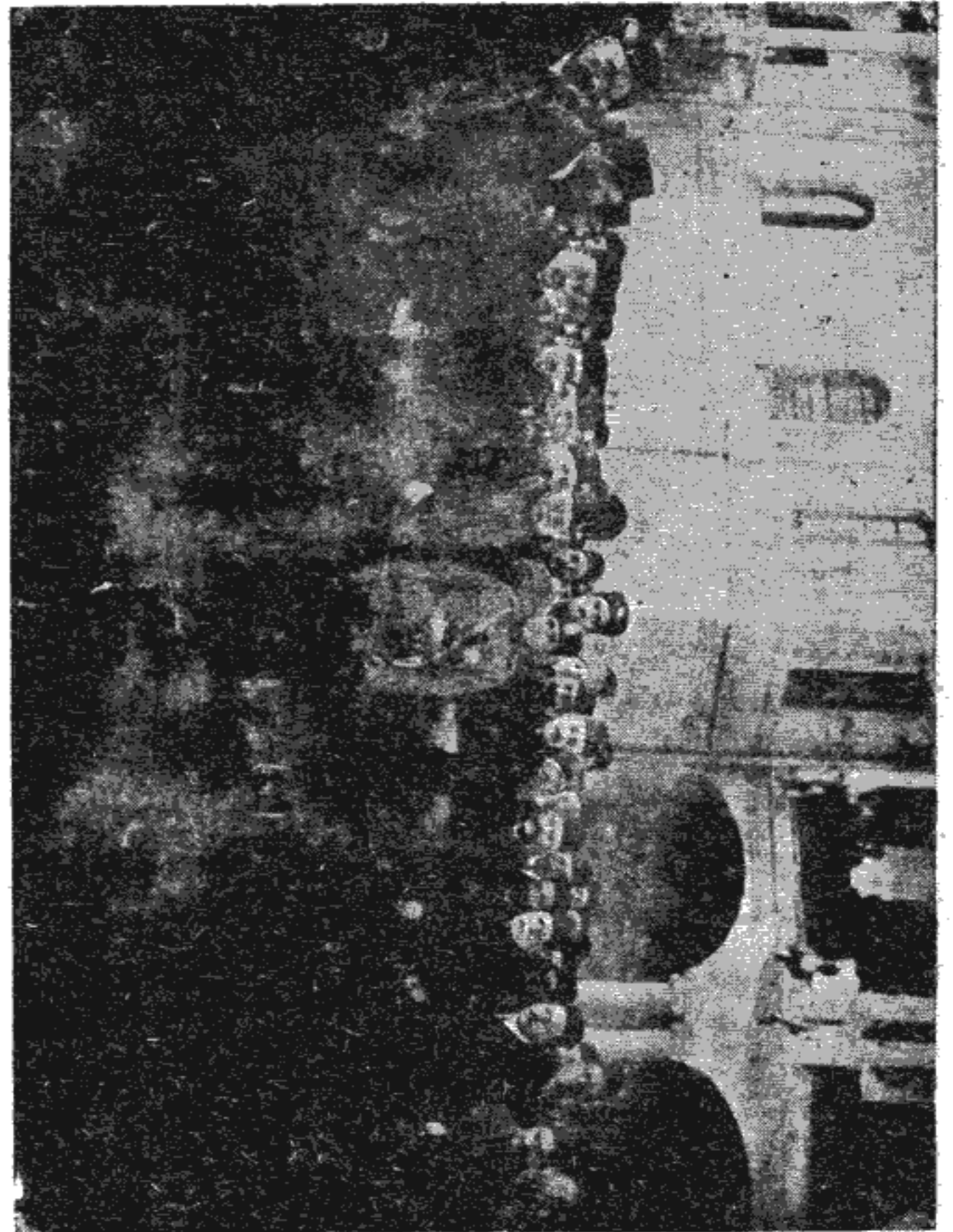
۶- توسعه معارف بوسیله دولت و توانگران که بمعارف کمک کنند.

۷- اصلاح عدلیه و نسخ کاپیتولاسیون.

۸- ایجاد تأسیسات صحی در ایالات و ولایات که فواید آن بطبقه زارعین برسد.

۲۸- هجوم بسید ضیاء الدین

بعد از سقوط سید ضیاء الدین، محبوسین آزاد شدند، و چنانکه گفتیم در مسجد شاه
و مجلس متینگ‌ها دادند، و یکی ازین متینگ‌ها روزی بود که هنوز سند عزل او منتشر
نشده بود، من در دزاشوب بودم که شنیدم حضرات در مجلس جمع شده‌اند، و یکی دو نفر
را هم نزد من فرستادند که بشهر بیایم، لیکن دل و دماغ حضور در آن مجمع برایم نبود
و نیامدم، شب بعد شنیدم که قوام السلطنه از حبس آزاد شده و فرمان ریاست وزراتی
او نشر میشود، و فرماها از فرمانیه فرستاد که نزد او بروم، او هم خبر قوام السلطنه



۲۲- عکس هیئت دولت قوام السلطنه و احمد شاه

را تأیید کرد و اصرار کرد که بشهر بروم و با آقای قوام السلطنه ملاقات کنم، در شهر آقای نخست وزیر را در عمارت شخصی ایشان دیدار کردم، و حرکت سریع و عجیبی

از فردا در شهر پدیدار گردید، و احساسات عمومی شدیداً بر ضد سید همه جا دیده میشد، خاصه در خانواده‌های محبوسین که خود اثری را بوجود می‌آورد و حاجت بتلیغات تازه نبود.



۳۳ - آقای سید ضیاء الدین

مردم از آزادی و رهائی سید ناراضی بودند، و معتقد بودند که باید شاه و دولت مسبین کودتار را و سید را محاکمه کنند، و جوهری که بحواله سید در بندت از بانک اخذ شده و خرج گردیده (مبالغی ازین بابت صورت میدادند که اغراق بنظر می‌آید) تحت دقت و رسیدگی قرار گیرد و سند خرج از او مطالبه شود، و بیداد عصبانی بودند که چرا در حین رفتن مشارالیه بیست و پنج

هزار تومان پول دستی از محل عایدات بلدیّه باو داده شده است!

ولی ظاهراً شاه نمیتوانسته است این خواهشهای عمومی را صورت بدهد، و در جواب جمعی از رجال گفته بود که: آقایان بگذارید بروم و تا همین حد هم راضی باشید که او رفت! مستر بالفور نام انگلیسی که کتابی در اوضاع سیاسی آن ایام تألیف کرده بود^۱ درین باره چنین گفته است: «فاتح این جنگ چون چنان دید حکم داد او

۱ - وثوق الدوله راجع باین کتاب در قسمت مربوط بنخورد بامستر بالفور در لندن محاکمه کرد و در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۲۲ اینطور خبر داد که: بالفور محکوم شد و بخلاف گفتار خویش اعتراف کرد.

(سید) را در قزوین نگاهدارند، ولی پس از مطالعه اطراف قضیه راضی شد حکم مزبور را لغو سازد.

در تاریخ سه شنبه ۱۴ شهریور ۱۳۳۹ مطابق اول سرطان (خورداد) بیانه‌ای بامضای جمعی از رجال و اعیان و علما از نمایندگان مجلس چهارم تحت عنوان (بیان حقیقت) انتشار یافت که مستقیماً بسیاست آنروز دولت انگلیس حمله میکرد و ما برای تکمیل تاریخ، قسمتی از آنرا نقل میکنیم.

بیان حقیقت:

«وقایع غیر مترقبه نود روزه اخیر ایران، یعنی دوره حکومت نامشروع سید ضیاء بدرجه‌ای غیرمکشوف و مورد اشتباه واقع شده و باندازه‌ای سیاست خارجی ذینفع دزینوقایع، افکار و جرایم مشوب نموده است که کشف حقایق برای اعاده حیثیات و حفظ شرافت ملی ایران لازم آمده و رفع شبهه و موکول کردن حکمیت و قایع بافکار عمومی دنیا و جمهور ملل متمدنه از وظایف اولیه ایرانیان شمرده میشود!

• بملاحظه اینکه مبدا بوسیله نیرنگ دیگری باز آزادی شکایت از دست ایرانیان برود (چنانکه رفت و این آزادی طول نکشید! - مؤلف) اعلام میداریم..... که ایران در چه حال تأسف آوری واقع شده و بانهایت نفرتی که از مداخلات اجنبی در کارهای داخلی خود دارد بواسطه ابراز همین نفرت چگونه مورد تضییقات و سختیهای گوناگون واقع میگردد!

درک این حقیقت و پی بردن بعامل اصلی فجایع حکومت سید ضیاء محتاج بذکر تاریخچه مختصری است.

چندی پس از سقوط کابینه آقای مشیرالدوله که بواسطه درخواست سفارت انگلیس راجع بخارج کردن صاحبمنصبان روسی از دیویزیون قزاق اعلیحضرت همایونی واقع شد و تعیین آقای سپهدار اعظم بریاست وزراء که این مقصود سفارت انگلیس را

۱ - این کتاب ترجمه اش در شماره‌های روزنامه کوشش بطبع رسیده است، حسین مکی میگوید: سردار سپه خدایار خانرا فرستاد که سید را از قزوین برگرداند ولی احمد شاه مانع این عمل گردید (مهر ایران مورخه ۱۳ آبان). ۲ - این بیانه بقلم مرحوم فیروز نصره الدوله نوشته شده است.

انجام داد سفارت مزبور در شهر ربیع الاول ۱۳۳۹ هجری درین یادداشت مشروحیکه بدولت ایران داد رفتن قشون خود را از ایران در بهار وعده کرد، ضمناً تکلیف نمود که دولت ایران از حضور قشون انگلیس استفاده کرده یک دیویزیون قشون ایرانی در تحت ریاست صاحبمنصبان انگلیسی در حدود قزوین که مرکز توقف قشون دولت بریتانیا بود تشکیل دهد در صورت تخلف از این تکلیف ایران را مخاطرات انقلابی و زوال ملیت تهدید مینماید. حکومت وقت حل قضیه را بمجمعی مرکب از وجوه علما و محترمین و وکلاء و سایر سیاسین مملکت محول نمود.

مجلس مزبور در تاریخ ۱۶ ربیع الاول در عمارت سلطنتی منعقد گردید و همانطوری که قبلاً هم پیش بینی میشد حضار رد و قبول تقاضای سفارت انگلیس را از حد صلاحیت خود خارج دیده و موکول باراده مجلس شورای ملی نمودند.

با وجود مسامحه‌ای که از طرف حکومت وقت در افتتاح مجلس بعمل می‌آمد متدرجاً عده وکلا که برای افتتاح مجلس لازم بود در تهران گرد آمده و قانوناً افتتاح مجلس ایجاب مینمود.

در اینموقع اکثریت نمایندگان حاضر در مرکز در ضمن پروگرام آئینه خود انقاع قرارداد انگلیس و ایران را گنجانده و آن پروگرام را طبع و منتشر نمودند و بالتبع قراردادیکه اعتبار آن فقط منوط بتصویب مجلس بود و زمامداران ایران و انگلستان بالسویه در تمام عالم این مطلب را اعلان و بعموم خاطر نشان نموده بودند باتفاق کلمه و کلای حاضر در تهران ملغی شده و خالی از هر نوع اعتباری گردید.

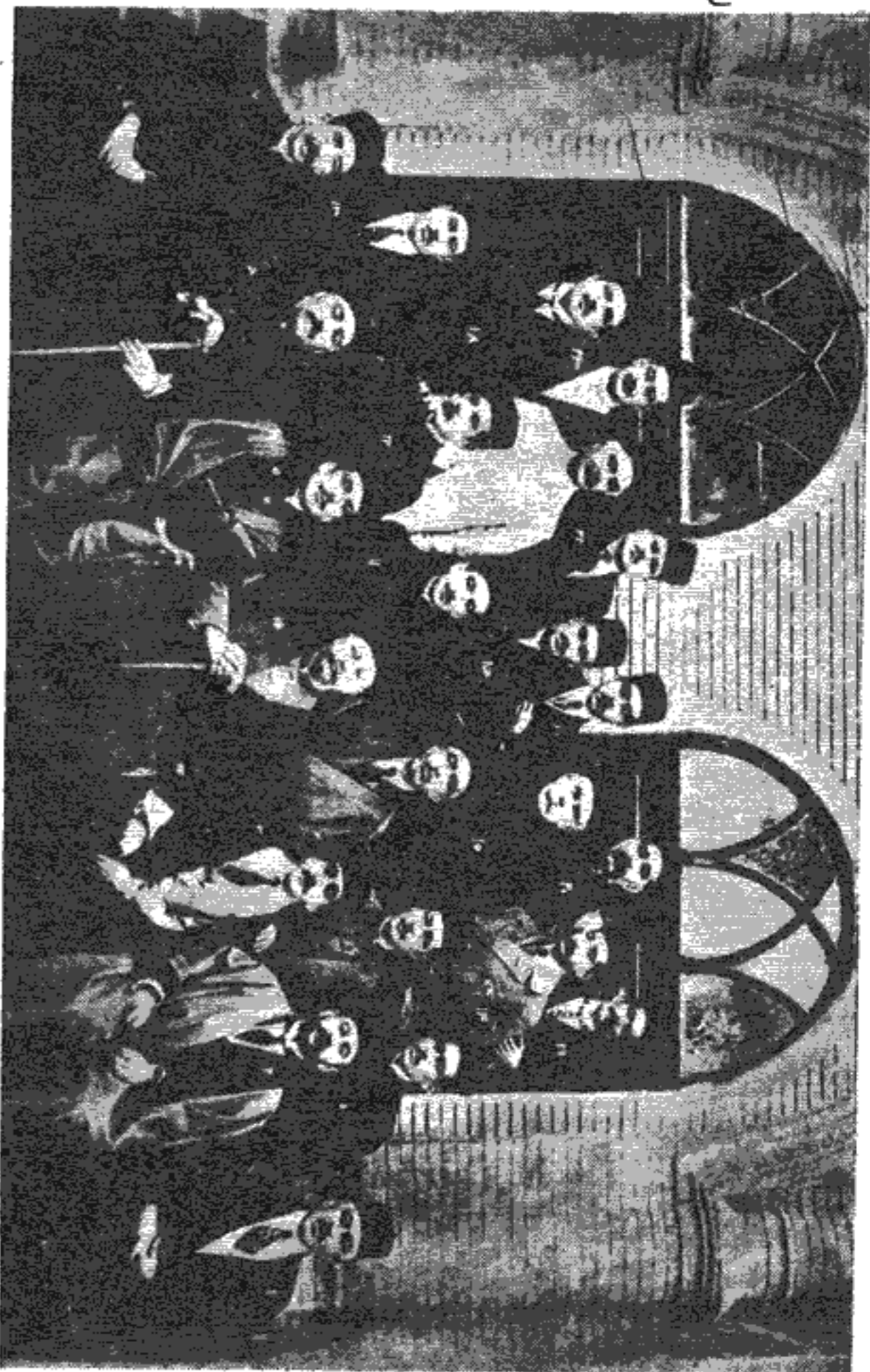
از همین اوقات یعنی پس از یأس از اسارت ایران بوسیله دسایس عادیه نقشه کودتای سید ضیاء و توسل بچبر و مشت قطعی شد. این بود که در شب دوازدهم جمادی الثانی (۲۰ فوریه ۱۹۲۱) در تحت حمایت تاریخی و مسامحه کاری عمدی و یاسهوی حکومت وقت، دست جنایتکار فرزند ناخلف ایران سید ضیاء مدیر روزنامه رعد برای سرقت دراز گردید، یکعده از دیویزیون قزاق شاهنشاهی که در قزوین متوقف و موقتاً در تحت اداره یکتقر صاحبمنصب انگلیسی (اسمایس) بودند بعنوان احضار از طرف اعلیحضرت مشتهبه نموده بطرف تهران حرکت، در نزدیکی پایتخت روزنامه نویس مزبور که معروف بمزدوری است. باین قوه الحاق، و اداره کردن سیاست آنرا عهده دار گردید.

فرمانده ایرانی این قوه - قوه خود را برای اجرای اوامر سید ضیاء حاضر نمود و سید ضیاء بوسیله دسیسه و فشار موفق بتحصیل فرمان ریاست وزرائی خود گردید. در پایتخت و سایر نقاط حکومت نظامی را بنا به نهایت شدت برقرار نمود، مخابرات تلگرافی و پستی بین پایتخت و سایر ولایات مدتی مقطوع و بعلاوه تحت سانسور شدید واقع گردید. عده کثیری از محترمین و روحانیون و کلاء و آزادیخواهان که گناه آنها هواخواهی استقلال ایران و تنفر از سلطه اجنبی و مزاحمت در پیشرفت نقشه نامشروع او بود توقیف و در پایتخت و ولایات در زوایای تاریک محبس افتادند، قوانین اساسی مملکتی پایمال و مجلس شورای ملی که باید مفتوح میشد تعطیل گردید، خیانتکاران داخلی بهمدستی عده‌ای ارمنی و غیره و دستیاران خارجی آنها طوری گلوی ایران را فشردند که حتی قدرت بلند کردن صدای پروتست از ایرانیان سلب گردید و در هر موقعی هم که صدای ضعیف مخالفی در گوشه‌ای بلند میشد فوراً عده دیگری بر محبوسین و تبعید شدگان اضافه میشدند. با اینرویه در ایران سکوت قبرستان، خاموشی مرگ و بهت عمومی برقرار گردید و مسنین خارجی این قضایا این سکوت و خاموشی ایران را در اروپا بعنوان رضایت از استقرار حکومت مزدور اجنبی جلوه دادند و جراند را پر از اشتباه کاریهای گوناگون نمودند!

برای مزید اغفال افکار عامه و پوشانیدن عقاید باطنی خود و تقلیل سوء ظن و عدم اعتماد ملت ایران که از دیرگاهی وی را اجیر و خریده شده اجنبی میدانست، سید ضیاء شروع بانشار بیانیه‌های دروغین خود نموده در صدبرآمد که بحکومت خود رنگ حکومت اصلاح طلب، حکومت انقلابی ملی، حکومت حامی رعایا بدهد، در بیانیه‌های خود مینوشت که ایران را از شرمداخلات اجانب خلاص خواهد کرد، دشمنان خارجی و داخلی را بحساب دعوت خواهد کرد.

قرار داد انگلیس و ایران را که عملاً از درجه اعتبار ساقط شده بود صورت الفاء نمود ولی دیری نگذشت که حقایق عمل غالب بر تلفیق عبارات و الفاظ گردیده نیات سوء باطنی و تصمیمات خیانتکارانه او هویدا و مواد مضرة قرارداد مزبور عملاً اجرا گردید. (اینجا شرحی انتقاد از حکومت سید و اشاراتی بسردار سپه و شاه دارد) اینست حالت ایران در قرن بیستم که ملل عالم برای حفظ آزادی و حقوق نوع بشر

از بذل انواع مجاهدت خود داری نینمایند، این رفتاریکه با ایرانیان روا میدارند در صفحه



۲۴ - جمعی از وکلای دوره چهارم مجلس شورای ملی
 از راست : صف نخست : ۱ - احتشام الدوله - ۲ - رکن السلطنه - ۳ - مستشار السلطنه - ۴ - قوام الدوله - ۵ - سردار اقبال - ۶ - محمد انصاری - ۷ - امیر ناصر خان
 صف دوم : ۱ - عدل السلطنه - ۲ - آصف السلطنه - ۳ - مستشار السلطنه - ۴ - ملک آراه - ۵ - سید السلطنه - ۶ - سردار قاسم حکمت
 صف سوم : ۱ - محمد ولی میرزا - ۲ - سردار مظفر قزوینی - ۳ - صدرای - ۴ - میرزا کیخسرو - ۵ - سید السلطنه - ۶ - سید سلطان بیات
 صف چهارم : ۱ - وکیل السلطنه - ۲ - سید السلطنه - ۳ - نصیر الدوله - ۴ - نصیر السلطنه - ۵ - محمد السلطنه

تاریخ مدنیت دنیا لکه بدنامی است که باقی و برقرار خواهد بود، ما میخواهیم که در سایه عدالت دنیا حق حیات خود را حفظ کنیم، ما میخواهیم که زیر بار مداخلات اجنبی نرفته در وطن خودمان بمیل خود زندگانی بکنیم، ما منافع کسیرا تهدید نمیکنیم و با کسی کاری نداریم ولی میخواهیم که ما را خفه نکنند و برای سلب آزادی ما ترویج خیانت و حمایت از خیانتکاران ننمایند، ما میخواهیم سید ضیاء و همدستان او را در تأسیس این خیانت ایران برباد ده محاکمه و مجازات بنمائیم و فقط میخواهیم که نسبت بقضایای داخلی ما بیطرفی محفوظ مانده حمایتهای غیر مشروع از میان برود.....

بعد از انتشار این بیانیه، افتتاح مجلس و آزادی جراید مهاجمات صریح و زنده‌ای بر ضد عمال کودتا و مسدود کردن آن و بر ضد سید ضیاء الدین در جراید پایتخت آغاز گردید، و در مجلس شورایی نیز زه زه زمه رد کردن اعوان و انصار مشارالیه بین اکثریت شنیده شد و در نتیجه عده‌ای از نمایندگان از مجلس رد شدند.

مرحوم میرزا علی اکبر خان خراسانی که من مدیری او را بروزنامه ایران بسید پیشهاد کرده و خود از کار اداره کردن آن روزنامه کناره گرفته بودم، پس از رفتن سید بیمناک شده از تهران بحدود عراق گریخت و در آن سامان بدرود حیات گفت، و قرار شد که بار دیگر روزنامه ایران بمن واگذار شود. ولی نظر باینکه من در مجلس بودم و خیال داشتم روزنامه ادبی هفتگی دایر کنم زیر بار نرفتم و دوستان آقای رهنما را که روزی صاحب این روزنامه بود و دولت از او منتزع داشته و برادر من سپرده بود، نامزد ریاست روزنامه ایران کردند.

بیمناسبت نیست گفته شود که مرحوم علی اکبر خان مدیر سابق این روزنامه بتقلید سرلوحه رعد، که بخط کوفی بود، سرلوحه ایران، را کوفی کرده بود و آقای رهنما مجال نکرد که سرلوحه را تغییر دهد، مرحوم شاهزاده افسر نماینده مجلس چهارم که مردی ظریف و بذله گوی و از اعداء پرحرارت کابینه سیاه بود، درین باب شعر ظریفی گفت که در مراعات النظری خالی از لطف نیست:

عراقی زاده را برسو که نادریش ناصوفی
 ضیا بگذشت از بصره چرا ایران بود کوفی

۱ - بعد از رفتن سید نام کابینه او را کابینه سیاه نهادند، و عارف بدین مناسبت گفت: قربان کابینه سیاهت باز.

اکثریت و اقلیت هم چون پایه اش بر مسلک و مرام نبود بعد از یکسال گاهی بهم میخورد، یعنی اقلیت بآدمت دیگری سازش میکرد و از آنها مقرر میزد و از ناراضیان استفاده کرده دولت را میانداخت، باز افراد اکثریت قدیم دست و پا کرده رفقای مقرر زده سابق را جلب کرده و از افراد موافق یا اقلیت هم چندتائی ربوده دولت افتاده را بروی کار میآوردند.

تشنجی عظیم پس از یکسال در مجلس چهارم از این راه پیدا شد، نامزد اصلاح طلبان آقای قوام السلطنه و مرحوم حسن پیرنیا بود و نامزد سوسیالیستها مرحوم مستوفی الممالک یعنی لیدر حقیقی دموکراتهای قدیم و رقیب ناصر الملک بود.

خلاصه، در مجلس چهارم سال ۱۳۰۰ - ۱۳۰۱ حزبی بنام «سوسیالیست» از جمعی لیدرهای دو حزب دموکرات و اعتدال بوجود آمد، ائتلافی که در مهاجرت (با کمال عداوتی که این دو حزب باهم داشتند) بین آنها منعقد گردید، در این تاریخ منجر بایجاد این حزب شد.

اما چنان نبود که تمام آزادیخواهان شامل این حزب شوند، چه در آنوقت بعضی از عناصر عاقل و درس خوانده ملی طالب اصلاحات فوری اداری از قبیل قشون و مالیه و معارف شده بودند و اصول حزب سازی و فرقه بازی و جار و جنجال لیدرها و پادوها و هتاکی جراید که بدترین وضعی باشاره حزب سوسیالیست براه افتاد همه را خسته کرده بود، ایجاد مرکز ثقلی برای مملکت و بوجود آوردن حکومت نافذ الکلمه مقتدر و بسط امنیت و رونق تجارت و کشاورزی منتهای آمال و مرام و وطنخواهان قرار داشت. بنا بر این آزادیخواهان بطور عموم توجهی بحزب جدید بروز ندادند و حتی سزاوار ندانستند که در قبال آن حزب یک حزب دیگری بسازند، چه اکثریت مجلس و اکثریت مردم از تجار و کسبه و طلاب و معلمان مدارس و حتی رنجبران متمایل برجالی بودند که برای اصلاحات مذکور آماده میشدند و مردم از حرکتها و ظاهر سازیهای مرامی خسته شده بودند.

اما این حقایق مانع از آن نیامد که حزب سوسیالیست تشکیل شود، جمعی از رفقا نشسته آن حزب را ساختند و سیاست خارجی خود را هم بر طبق مرامنامه مزبور تعیین کردند و بروسها نزدیک شدند و جرایدی هم راه انداختند و در مجلس نظر باینکه

در پایان این فصل عیب ندارد اشاره کنیم که هجوم بسید و بکودتا دوام یافت تا آنکه سردار سپه از بهت خارج شد و جای پای خود را بعد از افتتاح مجلس در وزارت جنگ مستحکم ساخت، سپس معاملاتی با جراید کرد که بچوب بستن و دندادن شکستن و حبس و دشنام، سلام و تعارف مقدماتی بود، و بالاخره از طرف وزیر جنگ اعلام شد که: «عجب است با بودن من مردم در صدد آنند که مسبب کودتا را بدست آورند، مسبب کودتا منم...» و بالاخره حالی کرد که کسی من بعد حق ندارد در باب کودتا و علل و اسباب و موجبات آن هرزه درائی کند! و رفته رفته چنانکه بیاید فریادها خاموش گردید و خصمان حرون رام شدند!...

۲۹ - حزب سوسیالیست

درین بین حزب جدیدی از موافقین قصر شیرین یعنی دموکرات و اعتدال قدیم در تهران چنانکه گفتیم موجود شد و نام خود را «سوسیالیست» نهاد. انقلابیهای قدیم و اعتدالیهای پیشین باهم گرد آمدند و جوانانی متجدد نیز با آنها یکی شدند و این حزب تقریباً جای دموکرات قدیم را گرفت زیرا دموکرات قدیم بدست خودش خفه شده و دفن گردیده بود و این آقایان روی آن خاک ریخته بودند!

اینجا دو حزب طبعاً پیدا شد: ۱- سوسیالیزم متمایل بمسلک و سیاست کمونیزم روسیه، ۲- باقی افرادی که بعنوان نمایندگان مجلس چهارم در تهران گرد آمده بودند و سیاست خارجی و شمول در طرفداری روس یا انگلیس بنظر احتیاط نگاه میکردند، و غالب رجال سیاسی و بسیاری از نویسندگان و دموکراتها و اعتدالیهای قدیم درین دسته بودند و اکثریت مجلس را چنانکه دیدیم بنام «اصلاح طلبان» بوجود آورده و در خارج مجلس هم نفوذ حقیقی و کاملی پیدا کرده بودند.

اقلیت مجلس را عناصری از حزب تازه سوسیالیست و عده ای از رفقای قدیم من بوجود آورده، و اکثریت مجلس را اصلاح طلبان در دست گرفته بودند. و این

در اقلیت بودند شروع با انتقاد نمودند و بدیهی است که پایه انتقاداتشان بمناسبت حزبی که ساخته بودند برخلاف «اشرافیت» بود و بدین نغمه بمخالفان خود حمله میکردند و بار دیگر ازین رو بازار جنجال و هجوم جراید گرم گردید!

در واقع دوباره دو حزب قدیم دموکرات و اعتدال پیدا شد، ولی ایندفعه طبیعی نبود، زیرا انقلاب ایندو حزرا بوجود نیآورده بود بلکه انقلاب روسیه موجب تغییر عقیده عده ای از حزب بازان قدیم شده بود و از طرف دیگر سایر ملیون از اعتدال و دموکرات هم دست از خصومت قدیم برداشته و چنانکه گفتیم بنام اصلاحات فوری که خیلی هم دیر شده بود گرد هم جمع گردیده همکاری میکردند، بهمین سبب حزب مزبور تنها ماند و درقبال او حزبی درست نشد، فقط سوسیالیست مؤسس دعوائی گشته بود که مدعی علیه واقعی نداشت، زیرا هم خود آنحزب و هم دیگران میدانستند که مطلب از چه قرار است و چه کسی گلوی مملکت را گرفته است، شاید اگر این آقایان آن روز هائیکه دموکراتها را نگذاشتند کاری صورت بدهند، (۱۳۳۵-۱۳۳۶) در تهران اینحزب را تشکیل داده بودند بجائی میرسید و همه احرار با آنها همدست میشدند، اما قدری دیر بود و در واقع اسباب و ابزار کار برای سردار سپه درست میشد...

* * *

روابط علمای روحانی و طبقه بازاری با حزب «سوسیالیست» بهم خورد و دو دستگی بزرگی در شهر بوجود آمد و پیداست که «اصلاح طلبان» از اینوضع بنفع خودشان و برزیان «سوسیالیستها» استفاده میکردند.

اینجا باید اقرار کرد که فاصله بین يك نهضت مرتجعانه (روحانی) و «اصلاح طلبی» بسیار قلیل مینمود، استعداد قسمتی از افراد اکثریت برای قبول حلیه «فاناتیسم» و استعمال این سلاح قدیمی برضد حریف خیلی شدت داشت و سهلترین وسیله ای برای شرد کردن حریف بود، اما مرحوم مدرس اعلی الله مقامه که جزء سردستگان حزب «اصلاح طلب» قرار داشت اهل این حرفها نبود، وسعت مشرب او در سیاست او را از طبقه «فاناتیسم» بکلی جدا ساخته بود، مدرس خود را مرد سیاسی و عالم برآموز تمدن میدانست، بنا براین یکبار هم اجازه نداد که رفقای او این اسلحه کهنه را بکار بزنند، نطقهای مدرس در آرشیو مجلس ملی موجود است، او هیچوقت متوسل بحربه

دین و سلاح مذهب نگردید، و کمال ملاحظه را در این باره مبذول میداشت خاصه که



۲۵ - سید حسن مدرس اعلی الله مقامه

اعتماد او در مجلس چهارم و در میان افراد اکثریت بکسانی بود که با انفکاک قوه سیاسی از روحانی موافق بودند و نمیتوانست بخلاف عقیده آنها سیاستی بدست گیرد و خودش هم چنان که گذشت اینکاره نبود، یعنی از مجلس سوم مزه مضار این سیاست را درک کرده بود...

معهدا رفقای ما «سوسیالیستها» مضایقه نداشتند که با حربه «آزادی» برضد «ارتجاع» مبارزه کنند و جراید آنها هم بیبانه هجوم به «آخوند بازی» و «کهنه پرستی» با اکثریت نیش بزنند، یا آنها را انگلوفیل بخوانند^۲.

* * *

باری دو حزب «سوسیالیست» و «اصلاح طلب» که نخستین، ترکیبی از لیدرهای دموکرات قدیم و اعتدال، و ثانی هم از دموکراتها و باقی مانده اعتدالی ها

۱ - مرحوم مدرس در نجف اشرف و اصفهان تحصیل کرده بود، و در آغاز مشروطیت در اصفهان توقف داشت و بهواداری مشروطه مشهور بود و از طرف علمای نجف جزء «طراز اول» معین شده بود. روزیکه و کلای مجلس از اصفهان بطرف تهران برای شرکت در مجلس دوم حرکت میکردند، دیده شد که سیدی ضعیف اسبابهای ساده و مختصر خود را درگاری تک اسبه نهاده و خود هم برآن مرکب ساده سوار شده بطرف تهران برای شرکت در مجلس حرکت کرد!

این مرد عجیب «سید حسن مدرس» بود!

تهران آمد و در مجلس دوم جزء حزب اعتدال بود، و دوین مجلس دوم و سوم در دیکتاتوری

«بقیه در ذیل صفحه ۱۳۱»

و بیطرفها بودند، در مجلس چهارم مشغول کار شدند و اکثریت مجلس با «اصلاح طلبان» بود که اشخاص فعال و مهمی که بعدها دیدیم مانند مرحوم «مدرس» و «آشتیانی» و «بهبهانی» و «تیمورتاش» و «فیروز» و «داور» و غیره در میانشان یافت میشد.

مرام ایندو حزب چه بود؟

چنانکه گفته شد «اصلاح طلبان» نظرشان روشن ساختن روابط ایران با روسیه شوروی و سایر دول متحابه و آوردن مستشار برای وزارت دارائی از امریکا و حفظ بیت المال از دستبرد های احتمالی و وضع قانون استخدام و نظام اجباری بود و بدین مسائل نیز موفق شدند.

این جمعیت بدون تشکیلات منظم حزبی و بدون تناسب مسلکی از افراد متفرق

«بقیه از ذیل صفحه ۱۳۳»

ناصرالملک در یکی از مجالس عمومی که دولت و نایب السلطنه بمنظور سیاسی تشکیل داده بودند سیدحسن مدرس نطقی کرد که مجلس بآن بزرگی برهم خورد و نطق او بهواداری قانون اساسی و برضد خیال ناصرالملک بود، مرحوم سیهالار تنکابنی در مجلس به مدرس حمله کرد و مدرس بتعرض از مجلس برخاست و مجلس تقوی شد، و خواستند او را توقیف کنند و میر نشد.

از یروز شهرت سیاسی مدرس شروع شد و در انتخابات تهران وکیل شد و وارد مجلس سوم گردید، در مجلس سوم با اعتبار نامه من بجرم هواداری من از تربیت و تعلیم نسوان و بانکای لایحه ای که از طرف جمعی از ملاهای درجه دوم مشهد ارضد من بمجلس رسیده بود مخالفت کرد و مدت ششماه اعتبار نامه مرا معطل کرد لیکن در روز رأی نظر بمقاومت اعتدالیون و دموکراتها و بیطرفان در برابر تکفیر و حملات دینی، با آنکه رأی مخفی گرفته شد اعتبار نامه من قبول شد و مخالفان شکست خوردند.

۲ - در آغاز سقوط قاجاریه که مدرس و من در اقلیت بودیم و تقریباً سیاست رجال تهران میرفت روشن بشود من با وزیر مختار دولت شوروی رفیق «داوینیان» ملاقاتهای زیاد میکردم، و با اعضای سفارت و افراد مهم آن زمان مانند آقا بگوف و آقای چایکین و وابسته نظامی و غیر هم روابط دوستانه داشتم، شبی از سید حسن مدرس صحبت بمیان آوردیم، و من از رویه او تمجید میکردم، آقای وزیر مختار گفت:

«مدرس نوکر انگلیس است!»، گفتم شما در اشتباهید، و دلایلی آوردم که مدرس نه آخوند است نه اجنبی پرست. وزیر مختار گفت: هرکس که نوکر ما نباشد ما او را نوکر انگلیس میشناسیم!

این سخن پر معنی فقط و فقط یکی از نتایج سوء هتاکگی و تهمت زدن جراید بود که اعضاء مفید مملکت را در نظر اجانب خوار کرده بودند!

و بقایای احزاب قدیم بوجود آمده بود، در مرکز و ایالات تشکیلاتی نداشت، ولی در مجلس و در تهران با کمال عقل خود را اداره کرده بود.

۳ - فکر قشون متحد الشکل

در کتاب قابوسنامه تألیف کیکاوس عنصرالمعالی نبیره شمس المعالی قابوس و شمشگیر در باب چهل و دوم در آئین پادشاهی چنین آمده است: «لشکر همه از یک جنس مدار که هر پادشاه که لشکر همه از یک جنس دارد همیشه اسیر لشکر خویش بود و دایم زبون بود. از آنکه یک جنس مشفق یکدیگر باشند، ایشانرا یکدیگر نتوان مالیدن، و چون از هر جنسی بود این جنس را بدان جنس مالیده توان داشت و آنقوم از بیم این قوم و اینقوم از بیم آنقوم نافرمانی نکنند، و فرمان تو بر لشکر تو روان باشد، و جد تو سلطان محمود ۱، چهار هزار غلام ترک داشتی سرائی، و چهار هزار هندو و رای سرائی داشتی، و دایم هندوانرا بترکان ترسانیدی و ترکانرا بهندوان، تا از بیم یکدیگر هر دو جنس اطاعت کردند...»^۱

این فکر فکریست قدیمی و در ایران همه وقت لشکریان باقسام بوده اند. در عهد هخامنشی لشکر جاویدان از سایر سپاهیان مجزی بوده است، و در عهد اشکانیان هفت خانواده قدیمی هفت قسم لشکر داشته اند و در تحت فرمان هفت خانواده اداره میشدند، و در زمان ساسانیان نیز علاوه بر خانواده ها چهار سپهبد (عهد خسرو اول) در چهار ایالت ایران چهار صنف لشکر داشته اند که عند الحاجة یکی یا دو تا از آن سپهبدان و لشکریان ابواب جمع ایشان در پایتخت حاضر میشده اند، و رقابت شدیدی بین آنان وجود داشته است، منجمله رقابت فارسیان و پهلویان در عهد «بوران» را «طبری» نقل کرده است.^۲

صفویه نیز وقتیکه دیدند طوایف و ایلات ممکن است بایکدیگر گاهی برضد شاه اتفاق کنند، در عهد شاه عباس اول. بار نخست عشیره یا بعبارت صحیح تر لشکری بنام «شاهسون» از اهالی و افراد متفرق تشکیل گردید و بتدریج بآنها اکتفا نکرده قشون

۱ - مراد سلطان محمود بن سبکتگین است که دخترش در حکم عنصرالمعالی بود.

۲ - قابوسنامه طبع تهران صفحه ۲۰۸ - ۲۰۹.

۳ - رجوع شود بمقاله «بوران ملکه ایران» در شماره اول و دوم مهر ایران سال اخیر (بقلم نگارنده).

منظم و مشق دیده‌ای مطابق اصول جدید آن عصر بوجود آورد،

همچنین نادر شاه در سالهای اخیر باین خیال افتاد و قشون خاصی از افغانان تحت ریاست احمد خان ابدالی تمشیت داد و سعی داشت که بین ایرانیان و افغانان رقابتی ایجاد کند، معروفست که روزی بصاحبمنصبان بزرگ ایرانی گفت: افغانها مثل شمشیرهای خود راستند و شما مانند شمشیرهای خود کجید!

یکی از صاحبمنصبان در جواب عرض کرد: قربان شمشیرهای کج ما افغانها را راست کرد!

و ظاهراً نادر دیر باین خیال افتاده بود، چه در همان شبی که روزش چنان گفته بود، بدست همان صاحبمنصبان شمشیر کج، بقتل رسید!

قاجاریه نیز دو صنف لشکر داشتند: یکی قشون «بنیچه» و مشق دیده و منظم. دیگر قوای چریک و سواران پایتختی و پارکابی و سواران صاحب تیول در ایالات و ولایات و سرحدات، بعلاوه قوای ایلیاتی که در نقاط مختلف بارعایت احتیاطات لازمه جایگزین بودند، و هر ایلیرا بایل دیگر که در جوار او بود میترسانیدند!

بعد از مشروطیت نیز احمدشاه مرحوم قزاق را مقابل ژاندارم نگاهداشته بود، و علاوه بر این سواران چریک از عشایر بختیاری و غیره نیز در پایتخت نگاه میداشت، و از زمان مهاجرت بیعت تا وقتیکه محبویت او پس از سال قحطی چنانکه اشاره کردیم روی بفتور نهاد از ژاندارم بدگمان شد و بتدریت بریگاد قزاق همت گماشت و نیز دستور داد سربازان تازه‌ای بنام «بریگاد مرکزی» در دولت سپهسالار تنکابنی بوجود آورند، و تقریباً خیال کرد ژاندارمری را که محبویت ملی داشت از میان ببرد، و عاقبت هم باین خبط بزرگ کامیاب گردید، و بریگاد مرکزی نیز پا نگرفت، و ژاندارم هم از بین رفت!

* * *

قوام السلطنه در حکومت خود ملتفت این نکته بود، زیرا از مرمة قشون متحد-الشکل، بعد از قرارداد ۱۹۱۹ ورد زبانها شده بود، و حتی در این باره از طرف کیسیون مربوطه چنانکه دیدیم عمل شده بود، و درجراید و افکار عمومی نیز بدون آنکه ملتفت

عیب کار باشند این فکر نفوذ یافته بود، و سیدضیاءالدین هم بر آن سر بود که همین کار را انجام دهد و مجال نیافت.

بعد از افتتاح مجلس نخستین قدمی که سردار سپه برداشت این قدم بود. او میدانست که تا قوای مسلحة کشور يك كاسه و یکدست نشود و در زیر فرمان او متمرکز نگردد مقاصد عالیة او انجام پذیر نخواهد بود. بنابراین شروع باقدام کرد.

ولی قوام السلطنه که خود یکی از تقویت کنندگان ژاندارمری بود در دولت خود بنای تقویت از این اداره را گذارد، اما مثل همه کارها بی نقشه و با کندی، در عوض حریف که همه کارهایش متکی بنقشه و با جدیت پیش میرفت در این کار هم از قوام جلو افتاد، بازیهائی که فرمانده قوی برای جلب صاحبمنصبان ایرانی ژاندارم کرده زیاد است، و از قضا سرگردگان مذکور هم از بازی آگاه بودند و تا ممکن بود خودداری مینمودند، اما عاقبت ضعف دولتها و غفلت شاه و رجال و قدرت سردار سپه موجب آن گردید که بتدریج ژاندارم که یکه‌ترة وفادار و فداکار ایرانی و تربیت شده صاحبمنصبان سویدی بود جزء قزاقخانه شد، و بتدریج از لحاظ بدینی و رشکی که صاحبمنصبان ارشد قزاق بژاندارمها داشتند، آنها را نفع کردند؛ و پرورش ملی و اجتماعی این جوانهای رشید آرام آرام در ضمن پرورش جدید ضعیف گردید؛ و هر کس که توانست خود را زودتر برنگ محیط در آورد توانست زیادتیر دوام بیاورد و خودش را حفظ کند.

بالجمله با تحلیل رفتن ژاندارم در قزاق، فکر قشون «متحد الشکل» و ایجاد «سپاه یکدست» بنجامه رفت، و بتدریج اسم ژاندارم هم که لغتی اجنبی بود از میان رفته «امنیه» جای آنرا گرفت.

نابود شدن این قوه که قزاقها تا همه جا ازو چشم میزدند، کار فرمانده قوی را آسان کرد، و هنوز دوره چهارم مجلس شورایی به نیمه نرسیده بود که اقتدار سردار سپه فوق تمام اقتدارها شناخته شد و با از بین رفتن قننة گیلان و آشوب خراسان و انحلال اسپیار (پلیس جنوب) و تدابیری که عبدالله خان امیر طهماسبی در آذربایجان بکاربرد و قدرت دولت و فرمانده کل قوی را در شمال غرب و کردستان تا صفاة مغرب ایران بسط داد، سردار سپه معناً و حقیقة فرمانروای مملکت ایران معرفی گردید، معیناً هنوز نسبت

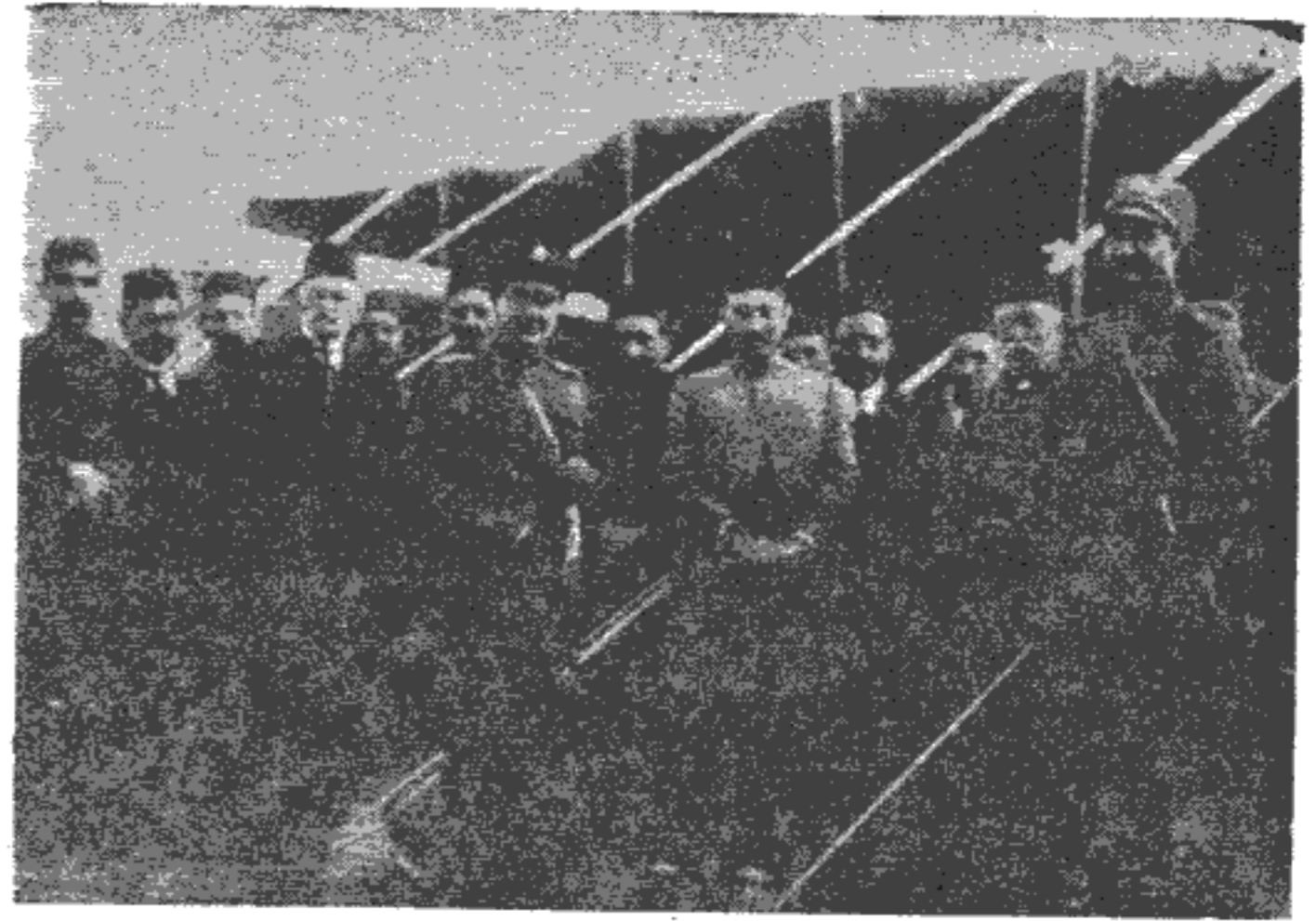
شاه وفادار است و شاه و ولیعهد هم لباس نظام پوشیده و رتبه نظامی گرفته و ظاهراً با سردار سپه میجوشند و گرم میگیرند.

۳۱ - تشنجات در مجلس چهارم

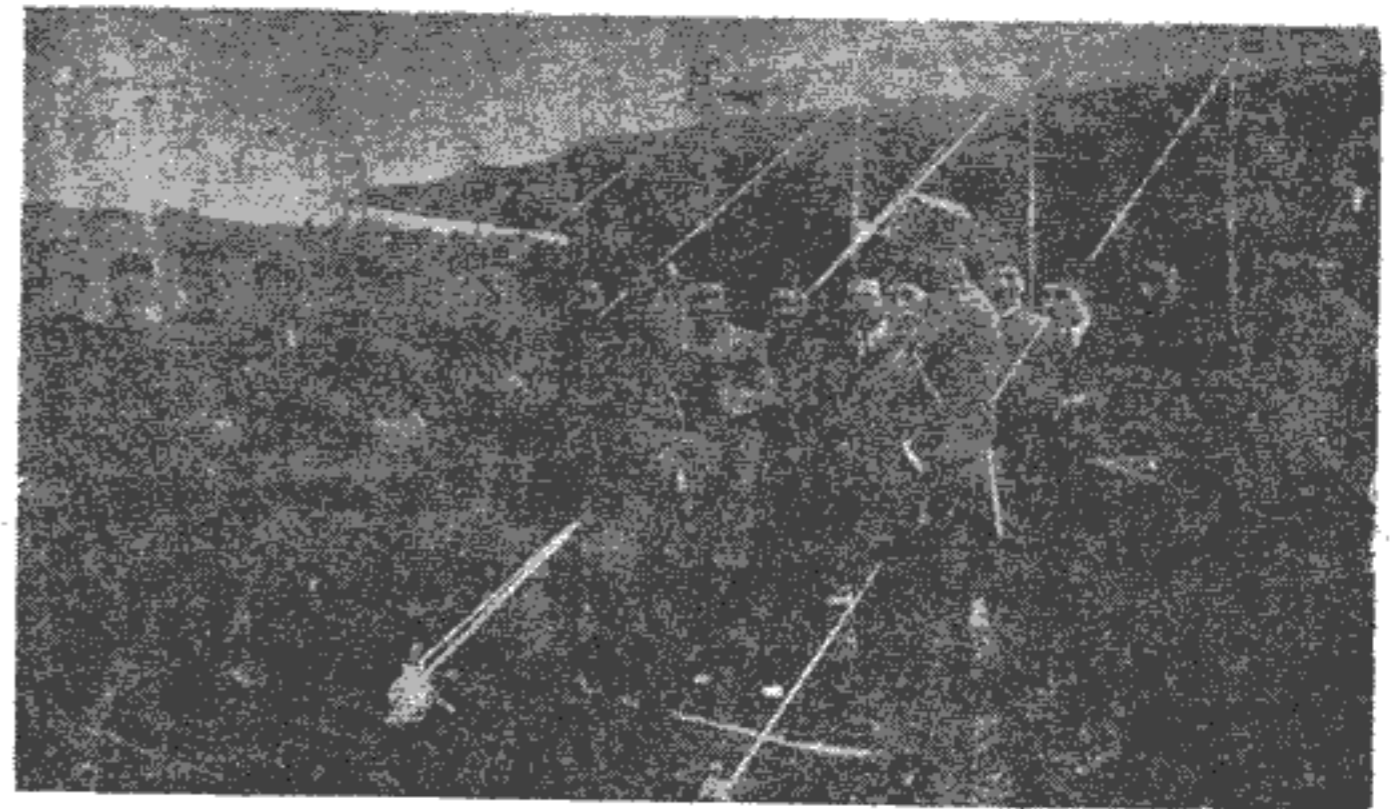
اکثریت مجلس از دموکراتها و غیرهم که بنام «جمعیت اصلاح طلبان» گرد هم آمده بودند، دارای قیافه جدی و ثابت بود و بکابینه قوام السلطنه رأی اعتماد داد، و در موقع گذشتن پروگرام دولت از او دفاع کرد.

وزیر مالیه، دکتر محمد مصدق السلطنه، ماده واحده ای بمجلس آورد و اختیاراتی خواست، و با مخالفت شدید «سوسیالیست ها» مواجه گردید، و او اولین

و آخرین وزیر است که در برابر هجوم شدید سلیمان میرزا لیدر سوسیالیست و نماینده نطق وزیر دست مجلس، بشدت بر ناطق حمله کرد و از خود و عقیده خود و دولت دفاع نمود و کاریرا که باید وکیل مجلس انجام دهد و از وزیر دفاع کند با کمال شهامت خود انجام داد ولی از فرط تأثر در پشت تریبون غشی کرد! و نیز مدتی عده ای از وکلای اکثریت بارتیس دولت شبها در خانه ییلاقی قوام السلطنه اجلاس میکردند و نخستین چهار دیواری بودجه مملکتی را که بعدها دکتر میلیسپو آنرا بصورت عمارت ساخته درآورد ترتیب دادند و بنام



۲۶ - احمد شاه و سردار سپه جلو خیمه



۲۷ - منظره دیگری از احمد شاه و سردار سپه جلو خیمه



۲۸ - دکتر محمد مصدق السلطنه

«چهار دیوارهای اعتباری برای تطبیق دخل و خرج» بمجلس بردند و باز با هجوم

اقلیت برابر افتاده از آن دفاع کردند، و نطقهای معجز آثار ناطقین اکثریت و اقلیت در آن تاریخ از جنبه دفاع مثبت و هجوم منفی جزء شاهکارهای خطابی و فنی بشمار میآید! باری بعلی که خواهد آمد، قوام السلطنه بدون دخالت مجلس افتاد و مشیرالدوله آمد و او هم افتاد و باز قوام السلطنه آمد. و فعالیت سردار سپه و سیسۀ بعضی از وکلا که بعدها از عمال سردار سپه بودند عامل این بازیها گردید.

۳۲ - کلنل محمد تقی خان

آقای وزیر جنگ بعد از راندن سید ضیاء الدین تا مدتی سرگرم قضایای خراسان بود، و تفصیل آن واقعه خود کتابی جداگانه است که شبی ناقص و ساده لوحانه و اندکی غرض آلود از آن بطبع رسیده است، و تاریخ واقعی و اسناد صحیح آنرا آقای محمد ملک زاده مدیر روزنامه نیم رسمی «ایران» که بعد روزنامه تازه بهار را در مشهد دایر کرده بود، نوشته است، و ما مختصری از آنرا نقل میکنیم،

خلاصه آنست که: مرحوم کلنل محمد تقی خان چنانکه اشاره کردیم والی خراسان را بدستور سید ضیاء الدین دستگیر و تحت الحفظ بمرکز فرستاده بود، بعد از رفتن سید و رسیدن دستخط عزل او با ایالات و سپرده شدن انتظامات مرکز و حومه بسردار سپه و رها شدن محبوسین، اندک نگرانی برای کلنل محمد تقی خان حاصل شد، در تاریخ ۲۰ رمضان ۱۳۳۹ مطابق ۷ جوزای ۱۳۰۰ دستخطی از شاه بخراسان مخابره شده کلنل را بفرماندهی قوای نظامی خراسان ابقا و از مداخله در امور حکومتی ممنوع داشت، این قضیه بیشتر او را ناراضی کرد زیرا مشارالیه منتظر چنین پیشامدی نبود، معذک از پذیرفتن او امر مرکز خودداری نداشت، تا در تاریخ ۲۳ رمضان مطابق با ۹ جوزای ۱۳۰۰ دستخط دیگری از شاه بخراسان رسید و روز بعد اشاعه یافت و آن دستخط زمامداری قوام السلطنه بود، و بلافاصله بعد از تشکیل دولت امر شد که نجد السلطنه بسمت کفالت ایالت خراسان شناخته شود، و در نتیجه این فرمان همه محبوسین مشهد آزاد شدند و نجد السلطنه در انارة ایالتی حضور یافته بانجام وظایف خود مشغول گردید.

کلنل از حکومت قوام السلطنه بیمناک شده بفکر طغیان افتاد و مصمم گردید که خود زمام امور خراسانرا در دست بگیرد. بدین نیت هنوز چند روزی از کفالت

نجد السلطنه نگذشته بود که بدون بهانه و بیمقدمه شخص نامبرده را توقیف کرده اداره حکومتی را خود در دست گرفت و جمعی از ارباب نفوذ شهر را که مغل خیالات خود میشمرد بار دیگر توقیف و برخی را تبعید نمود، و گروهی از اهالی و طبقات مختلفه شهری را در ارگ ایالتی دعوت کرد و بآنان تلقین شد که بنام اهالی از دولت، و الیگری کلنل محمد تقیخان را تلگرافاً تقاضا کنند!

در نتیجه از همان

مجلس، چند نفری انتخاب شده بتلگرافخانه متحصن شدند و تلگراف کردند که نجد السلطنه قادر نیست خراسان را اداره کند و کسی بغیر از کلنل لایق این مقام نیست.

نظر بآنکه کلنل مأمور دولت را توقیف کرده و جمعی را بدون مجوز قانونی و بی اجازه دولت حبس و تبعید کرده بود پیشنهادات حضرات را دولت رد کرد، و کلنل هم اطاعت کرده نجد السلطنه کفیل ایالت را رها ساخت، اما وضع شهر وخیم شده روز بروز هم بروخامت اوضاع شهر

میافزود و شبها صدای تیر و تفنگ اسباب توحش مردم را فراهم میساخت و عاقبت شبی



۲۹ - مرحوم کلنل محمد تقیخان (طرف چپ) و آقای اسمعیل بهادر صاحب منصب و قادار او

در یکی از محلات دو بمب محترق گردید و يك طفل هفت ساله مقتول شد و اضطراب اهالی بحد اعلی رسید^۱

باز جمعی بتلگرافخانه رفته تقاضای ایالت کلنل را تجدید کردند، و شبنامه‌ها و مکاتیب تهدید آمیز برضد نجد السلطنه انتشار یافت که او را امر بکناره گیری مینمودند، بالاخره نجد السلطنه بتاريخ ۲۳ ذی القعدة مطابق اسد ۱۳۰۰ دست از کار کشیده در خانه خود منزوی گردید و کلنل بدون اجازه مرکز اداره حکومتی را بچنگ آورده زیر اراده خود گرفت و بمداخلات مستقیم در امور حکومتی دست یازید... و باز تحصن و تلگرافات مذکور تجدید گردید.

درین حین دولت تصمیم گرفت صمصام السلطنه بختیاری را بایالت خراسان بفرستد و این انتصاب از طرف متحصنین تلگرافخانه رد شد و بالحنی زننده فرمانمائی کلنل را از دولت خواستار شدند و دولت دریافت که وضع خراسان از حال طبیعی بیرون رفته و در چنگ کلنل افتاده است. بنابراین بتاريخ ۹ اسد ۱۳۰۰ از طرف صمصام - السلطنه والی خراسان که هنوز در تهران متوقف بود کفالت ایالت تا ورود خود او بکلنل واگذار گردید.

اگر چه این تلگراف تاحدی باعث تسکین خاطر مرحوم کلنل شده علی الظاهر خود را تسلیم او امر دولت و اراده شاه نشان میداد ولی در باطن باین امر متقاعد نگردیده بیم داشت که مبادا بدون استقلال در فرمانمائی خراسان اسباب زحمت او را فراهم آورند، اینجا قضایائی در پرده است که دست ما با اسناد آنها نمیرسد و از تلگرافی که مرحوم کلنل به صمصام السلطنه کرده است چیزهائی استنباط میشود که حقیقت آنها بر ما هنوز پوشیده است و ما برای ادای حق تاریخ با آنکه بنای ما باختصار است تلگراف کلنل را ضبط میکنیم:

تلگراف مورخه ۱۰ اسد نمره ۴۱۴.

از مشهد بتهران،

حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اشرف آقای صمصام السلطنه والی معظم خراسان دامت شوکته، پس از تقدیم عرض بندگی و فدویت اینک عرایض خود را عرضه داشته و استدعای توجه مخصوصی را مینماید.

پس از یکرشته تلگرافات متقابله در تحت شرایط و اطمینانی با اینکه هیچ حاضر خدمت نبودم و یقین داشتم هیچ کسی در خیال استفاده از خدمات من نیست فقط و فقط با احترام امر ملوکانه در تاریخ ۱۳ جوزا از امورات حکومتی کناره گرفته و بریاست قوای نظامی خدمات صادقانه خود را ادامه دادم، اینک همانطور که پیش بینی شده بود از روز اول در هر دو مورد نامساعدتهائی منحوس که شرحش موجب اطالاه کلام است مرا از کار باز داشته و بزرگترین قسمت وقت را که بایستی با اصلاحات قوای نظامی مصروف شود بدفاع گذراندم.

کفیل ایالت با اینکه در سایه قدرت قوای نظامی فرمانمائی کرده و با کمال گرمی بعزل و نصب حکام و گرفتن تقدیمی مشغول بود از ادب و انسانیت و برد باری و اطاعت فوق العاده من سوء استفاده نموده بعنوان مختلفه زبان طعن و لعن مردم را بسوی قوای نظامی دراز نموده و از دادن راپورتهای غلط و مجعول خودداری نمینمود.

جواب پیشنهادات و مستدعیات از مرکز همه بطوری بود که هر طفل شیرخواری مخالفت تامه را احساس نموده و بایستی خود را در هر آن دوچار مخاطرات و صدمات بداند. بالاخره آنچه در مدت این دو ماه در خراسان شد همه مبتنی بر نظریات خصوصی شخص آقای رئیس الوزرا و حس انتقام بوده لاغیر، پس از یأس کامل از موفقیت در ۲۸ سرطان رمزاً استدعا کردم که یا از خدمت معاف فرموده و یا این ترتیبات را خاتمه دهند، جواب قاطعی داده نشد.

خلاصه حیثیت و شرافت خود و زیردستانم و امنیت ایالت مهمیرا در خطر دیده پس از آنهمه استغائه‌ها بر حسب تقاضای اهالی پس از کناره گیری کفیل ایالت داخل عملیات مستقیم شدم و چون بکلی از حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا و آقای کفیل تشکیلات مایوس بودم با فدویت خانوادگی که بحضرت اشرف آقای مشیرالدوله داشتم در لیله هفتم اسد توسط حضرت معظم له مراتب را بعرض خاکپای همایونی رسانده و بدبختانه بصدور دستخط جوایه نائل نگردیدم. غرض از استدعای تشریف فرمائی این است که علاوه بر اینکه عملیات دولت حاضره و شخص آقای رئیس الوزرا افلا آن قسمتی که در خراسان شده منافی با مصالح مملکتی است بنده شخصاً هیچ

۱ - یعنی حضور در تلگرافخانه برای مخایره حضوری.

اعتماد و اطمینان بحضرت ایشان ندارم و بهمین دلیل حاضر قبول هیچ خدمتی نیستم و نمیتوانم با داشتن اقتدار ظلم را دیده و چشم پوشی کنم.

از حضرات معظم استغاثه و استرحام میکنم و سایل معافی از خدمت بنده را فراهم فرموده و یا اینکه با مستدعیات همراهی فرمایند، خدا شاهد است که اینوضع پایدار نیماند و ممکن نیست که با این ترتیب امورات مملکت اصلاح شود.

من آنچه تکلیف سربازیم بود عرض کردم و در مقابل هر پیش آمد ناگواری خود را بکلی یگناه میدانم و حاضرم در هر محکمه که از روی عدالت قضاوت شود اظهارات خود را با اسناد مثبته بثبوت برسانم. محمد تقی

* * *

آنچه از خارج و غیر از تاریخ ملک زاده بدست آورده ایم و تلگراف بالا هم بدان اشارتی دارد - و حافظه هم چیزی از آن بیاد میآورد، شرحی است که از آقای امیر تیمور نماینده مجلس شنیدم و اینک نقل میکنم:

بعد از رفتن سید ضیاء الدین و قبل از وصول خبر ریاست وزرانی قوام بخراسان تلگرافی از تهران بمشهد رسیده میرزا صدرا ملقب به نجد السلطنه را نایب الایاله کرده و لکل را بسمت ریاست قوای تأمینیه و قشون نامزد مینماید.

این خبر بکلنل که تا آنروز از طرف سید ضیاء الدین نایب الایاله و فرمانده قوای خراسان شناخته شده بود - میرسد، عصبانی شده رئیس تلگرافخانه و نجد السلطنه را ترقیف میکند.

بعد از این عمل جمعی از وجوه اعیان و علماء و تجار شهر را بدارالایاله دعوت میکنند و آتشب یکی از شبهای رمضان بود و کلنل برای مدعوین نطفی ایراد میکند که مفادش چنین بود که: من بخراسان خدمت کرده ام و من مردی خدمتگزار دولتم و اگر یکروز قوام السلطنه را توقیف کردم بامر دولت مرکزی بوده است، و حتی بمن امر شد که او را تلف کنم - ولی من این امر را اطاعت نکردم، زیرا قوام السلطنه در هیچ محکمه رسمی محکوم بمرگ نشده بود و کشتن او را وظیفه خود ندانستم، و تحت الحفظ و یرا بمرکز

فرستادم تا خودشان هرچه میخواهند بکنند، غرض آنست که من تا جائیکه ممکن بود اطاعت امر دولت را فرض ذمه خویش دانسته و اکنون نیز مطیع دولت میباشم.

اما شنیده میشود که دولت به قوام السلطنه واگذار شده است و من سوء ظن دارم که مبادا احساسات ایشان داعی انتقام شود، و طرز رفتاریکه هم اکنون بامن شد و بدون اینکه بخود من تلگراف کنند و تکلیف مرا معین بنمایند بدون هیچ اعتنائی مرا از کار منفصل و دیگری را بجای من تعیین کرده اند، این سوء ظن مرا تأیید میکند.

آقایان بدانند که هرگاه قصد دولت توهین و آزار و تمام کردن من باشد در صورتی که من مطیع دولت بوده و هستم کمال ظلم خواهد بود، من حاضر نیستم که خونی از بینی يك ایرانی بریزد، و راضی تر دارم گلوله بسینه من بخورد تا آن گلوله بدیوار قلعه ای از قلاع ایران اصابت کند، معهداً در صورت بی لطفی دولت و قصد انتقام و تصمیم بر تمام کردن من ناچار خواهم بود با قوائیکه در تحت اطاعت دارم مقاومت نمایم.

اکنون آقایان را از قضایا آگاه کردم، باقی خود دانید.

در همان شب کمیسیونی شش نفری از میان جمعیت برگزیده شد که عده اعضا آن اینها بودند:

۱ - حاج فاضل مجتهد، ۲ - میرزا مرتضی قلیخان، ۳ - حاج شیخ محمد کاظم تاجر، ۴ - سردار نصره (امیر تیمور حالیه)، ۵ - حاج حسین آقای ملک، ۶ - شیخ حسن پائین خیابانی. اینعده همان شب بتلگرافخانه رفتند و موضوع اظهارات کلنل محمد تقیخان را با دربار سلطنتی توسط تلگراف در میان نهادند و شرایطی که کلنل آنها را شرط موافقت و اطاعت قرار داده بود بعرض شاه رسانیدند و شرایط بقرار ذیل بود:

۱ - بودجه ژاندارمری خراسان مطابق آنچه فعلاً هست باقی بماند و نقصانی در آن روی ندهد.

۲ - درجات افسران ژاندارم مطابق آنچه پیش بینی گردیده و در کابینه قلی بتصویب رسیده است اعطا شود.

۳ - اسب و اسلحه شخصی قوام السلطنه که بژاندارم تعلق گرفته و اسبها داغ ژاندارمری خورده اند متعلق باین اداره باشد و مسترد نگردد.

۴ - دولت بکنل محمد تقیخان دو ساله مرخصی با استفاده از حقوق بدهد که در فرنگستان نواقص تحصیلات خویش را تکمیل کند .

۵ - يك اسكورت ژاندارم کنل را تا سرحد ایران مشایعت نماید . . . و خرده ریزه های دیگر که یاد آقای امیر تیمور نمانده بود .

همان شب از دربار جواب رسید که اعلیحضرت همایونی تمامت شروط کنل را پذیرفته اند ، جز اینکه اجازه نمیدهند که مشارالیه از ایران خارج شود و مقتضی میدانند که در سر خدمت خود با امیدواری و استظهار کامل مشغول باشد .

نزدیک سحر جواب دربار بکنل رسید و کنل شکر کرد و گفت : الحمدالله که باری بزرگ از دوش من برداشته شد ، و بفروردنجد السلطنه را احضار کرده او را مرخص نمود و شغل کفالت ایالت را بمشارالیه واگذار کرد و خود از دارالایاله بیباغ خونی خارج شهر انتقال نمود و بخدمات مرجوعه قیام کرد .

اجتماعاتی در شهر مشهد بنام کمیته ملی و غیره راه افتاده بود ، بیانیه های دائر بر انتقاد از اوضاع تهران و رئیس الوزرا انتشار مییافت و تلگرافات زننده ای از همین قبیل بتهران ، مخا بره میگردد ، و در بعضی از جراید مشهد بر رئیس دولت و بمرکزبان حمله ها و توهین هامیشد ، و معلوم بود که این شایعات بدون اطلاع و میل کنل نیست ، و نیز از تلگراف کنل به صمصام السلطنه اینمعنی روشن بود که وی از رئیس الوزرا سوء ظن بسیار دارد .

صمصام السلطنه بنا بود با عده بختیاری حرکت کند ولی کنل از اینمعنی ترسید و در تلگرافاتی که عین آنها در تاریخ **ملک زاده** موجود است مکرر از صمصام خواهش میکند که تنها بیاید و عده با خود برندارید و میگوید که : « اهالی از آمدن سوار بختیاری ناراضی هستند ، و در تلگراف رمز مورخه ۱۶ اسد^۲ به صمصام میگوید : « چنانچه عده همراه نخواهد بود اطلاع فرمائید تا بتوانم اهالی را خاموش و مطمئن بنمایم ، ثانیاً جنرال

۱ - ظاهراً یکی از تقاضاها هم ابقای مسیو دپوای بلژیکی رئیس مالیه بوده است که همدست کنل بود و دولت او را معزول کرده بود .

۲ - تاریخ ملک زاده صفحه ۲۲ سطر ۱۳ - ۱۴ .

قونسول انگلیس اظهار میدارد بندگان حضرت اشرف بسفارت دولت فخریه اطمینان داده اید که نسبت به بنده اعتماد خواهید داشت ، فدوی طرفدار جنگ داخلی نیستم و نسبت بحضرت اشرف با اینکه تا [کنون خدمت نرسیده ام] حضور مبارک عقیده پاک و بی آلاش دارم ، لکن چنانچه در ضمن تلگراف حضوری عرض کردم نسبت بدولت و مخصوصاً شخص آقای رئیس الوزرا بدلائل کافی که در دست است اعتماد و اطمینان ندارم ، اگر بندگان حضرت اشرف شخصاً ضمانت فرمایند که کابینه حاضره بمواعید خود وفا خواهد نمود بنام شرافت و درست قولی ایلیاتی که در حضرت اشرف سراغ دارم تسلیم محض خواهم شد و درین صورت استدعائی که خواهم داشت همان ابقای مسیو دپوا است و بس ، و امیدوارم از بذل توجه درین موقع فدوی را مفتخر فرمایند .

۱۶ اسد ۱۳۰۰ نمره ۲۱۵ محمد تقی

وصمصام السلطنه جواب میدهد - از تهران به مشهد :

جناب اجل آقای کنل محمد تقیخان کفیل ایالت جلیله خراسان دام اقباله .
از مفاد دو فقره تلگراف مرموز و مکشوف جناب عالی مستحضر ، اینکه اظهار داشته اید مطابق شایعات اینجانب با عده بختیاری و قوای دیگر خیال حرکت بآنصوب دارم این شایعه را بکلی تکذیب مینمایم چه که با بودن جناب عالی و عده ژاندارم مأمورین مشهد دولت و ایالت از قوای دیگر مستغنی و احتیاجی نخواهند داشت ، لازم است جناب عالی باطمینان قول ایلیاتی من اشخاصیکه ازین باب دچار توهم و تشتت خیال شده اند بکلی مطمئن نمائید ، اینجانب با کالسکه چاباری قریباً حرکت مینمایم .

اما جواب قسمتی که بخودتان اشاره نموده اید اینجانب بشرافت ایلیت خودم بجناب عالی اطمینان میدهم که کاملاً مورد اعتماد من هستید ، از طرف دولت و اینجانب ابدأ مورد اعتراض و بی محبتی نخواهید بود ، بلکه از لازمه محبت و مهربانی درباره شما اغماض نکرده زحمات و خدمات شما منظور نظر خواهد بود .

در موضوع مسیو دپوا با اینکه قانون امور کلیه وزارتخانه های دولت را چنانچه میدانید مجزا و کلیه وزارتخانه ها در امور یکدیگر موظف بمداخله نخواهند بود مع هذا نظر بعوالم محبتی که بشخص جناب عالی دارم حتی القوه کوشش میکنم .

با اینحال ازین بیعدرشته این مذاکرات را مقطوع و با کمال اطمینان خاطر

و امیدواری مشغول حفظ انتظامات بوده مزید امتنان اینجانب و رضایت دولت را فراهم دارید ، ۱۸ اسد ۱۳۰۰ - نجفقلی بختیاری

و نیز صمصام باو تلگراف میکند که کلنل گلرپو^۱ برای رفع سوء تفاهات میاید و آمدنش قبل از جریان مذاکرات و معاهده بین من و شما بوده است ، تلگرافات را کلیه بایشان ارائه بدهید تا مسبق شود .

با اینمقدمات ، مرحوم کلنل اولاد مسیود بوای ، بلژیکی را که از همدستان او بود و دولت احضارش کرده بود و او تمرد کرده بریاست مالیه برگماشت و اردوی سیاری بسروقت شجاع الملک باخرزی و دیگران که خیال مخالفت در آنها میکرد فرستاد ، و روز ۱۱ ذیحجه ۱۳۰۰ کلنل گلرپو و پنجنفر صاحبمنصب را که وارد شش فرسخی شهر شده بودند فرستاده خلع سلاح کرد و بشهر راه نداد و خود با آنها ملاقاتی کرده روانه تهرانشان کرد و بطغیان علی آغاز نمود .

تصور میشود کرد که قوام السلطنه رئیس الوزرا هم با کلنل خوب نبوده است ، اما کسانی که ریاست کرده اند میدانند که هیچ رئیس دولتی حاضر نیست بصرف احساسات شخصی و حب و بغض خصوصی شش هزار سرباز مسلح را بر علیه خود و دولت خود تحریک کند ، خاصه که خبر داریم و این معنی را من از آقای بهرامی (دبیر اعظم) شنیده ام که میگفت : روزی که خبر طغیان کلنل به سردار سپه رسید در تهران هزار نفر تفنگ بدوش نداشتیم و حسین آقای خزاعی را با عده ای بی سر و ته و بی ساز و برگ بشاهزود فرستادیم .

پس اگر گفته شود که دولت امیر شوکت الملک (علم) و سردار معزز بجنوردی را بر علیه کلنل تحریک کرده است صحیح است ، اما این عملیات مربوط بزمانی است که طغیان کلنل علی شده وزیر بار هیچ مصلحتی نرفته است ، معذرا نمیتوانم درین قضیه با اطمینان یک قضیه تاریخی حکمی بکنم .

* * *

بعد از آنکه کلنل گلرپو و صاحبمنصبان ارشد دیگر در شریف آباد توسط

۱ - این شخص سویدی و رئیس ژاندارمری بود .

اسمعیل بهادر پراچین شدند و شبانه با کلنل محمد تقیخان ملاقات کردند و بمرکز بی نیل مرام باز گشتند ، دولت بخیال افتاد که جنرال حمزه خان عموی کلنل را که یکی از افسران محترم قزاقخانه بود بمشهد بفرستد تا با نصایح و اندرز کلنل را از نیاتی که دارد منع کند ، ولی حمزه خان از رفتن خود داری کرد .

در اینمورد از طرف شوکت الملک والی قاینات و سردار معزز والی بجنورد و خوانین زعفرانلوی قوچان بحمایت دولت علامات مخالفت با کلنل بروز کرد و شجاع الملک رئیس ایل هزاره و قسمتی از ایل تیموری بریاست شوکت السلطنه و سید حیدر و طوایف بربری و سالارخان بلوچ علائم آشکار کردند و دولت کلنل را در صفحه خراسان طاغی و سرکش معرفی کرد .

در تاریخ ملک زاده آمده است که درینمورد از طرف دولت بوسایل غیر مستقیم بکلنل پیشنهاد شد که :

۱ - کلنل حقوق دو ساله خود و معتصم السلطنه و مازور اسمعیل خان را برداشته و باروپا مسافرت کند .

۲ - محاسبات خود را در ظرف پانزده روز بسته و امور ایالت را بتولیت آستانه واگذار نماید .

۳ - بکلیه افسران ژاندارم و اهالی محل که با عملیات کلنل شرکت داشته اند از طرف دولت تأمین داده خواهد شد .

۴ - از طرف دولت بقوای ایلیات توصیه خواهد شد که با کلنل طرفیت ننمایند و با اسکورت مخصوص ژاندارم او را بسرحد برسانند .

و گوید این پیشنهادها مورد قبول کلنل واقع نشد .

بالجمله از اواخر اسد ۱۳۰۰ طرفین از یکدیگر نومید شدند .

کلنل خراسان را در چنگ خود گرفت ، دولت نیز او را بوسیله تلگرافات پی در پی یاغی و خود سر معرفی کرده عشایر محلی را بر علیه او بمخاصمت و ادار ساخت .

روابط کلنل با خارجیها :

کلنل محمد تقیخان مردی وطنخواه و ایران دوست و درس خوانده بود ، نه با خارجیان عداوت و دشمنی داشت و نه تسلیم و نوکر آنها میشد . اما روابط او با روسها در اوایل

حکومت سیدضیاءالدین که رفیق روتشتین از خراسان بتهران میامد، کنل شبی از او پذیرائی خوبی کرد و در سرشام نطقهای مهیج و دال بر امیدواری ایرانیان از لنین و دولت شوروی که مظالم تزاریان را جبران کنند، بیان آمد.

با انگلیسها هم روابط کنل بد نبود و حتی میگویند که کونسول انگلیس در اصلاح بین کنل و دولت وساطت کرده بود و قبول نیفتاد. اما بعد از طغیان کنل و قطع روابط او با دولت بدیهی است که روابط او با کونسول انگلیس تیره شده و بتقاضای آنان وقتی نمیگذاشت، تمام کسانی که با کونسولخانه ارتباطی داشتند حتی صاحبمنصبانیکه مظنون بر او بوده بودند دستگیر و توقیف کرد، تا بدینوسیله از تحریکات آنان بر علیه اوضاع جلوگیری شود، و طولی نکشید که کلیه تلگرافچیان انگلیس را که در عمارت تلگرافخانه برای مخبرات خارجی دارای اطاق و سیم مخصوص بودند از ورود بتلگرافخانه ممنوع داشت، و عملیات کونسولخانه را تحت تفتیش قرار داد.

جنگ آغاز میشود:

دولت کنل را متمرّد و مجنون معرفی میکند، کنل قوام السلطنه را خائن و مغرض میخواند و افکار مردم خراسان را بر ضد دولت و قوام السلطنه میثوراند و بهیجان میآورد!

کنل میخواهد کاری کند که دولت ناچار سقوط نماید، و قوام السلطنه از کار برکنار شود و ایالت خراسان با خود کنل باقی بماند و کسی متعرض وی نشود، دولت هم اینرا میدانند و سعی دارد او را بتسلیم و ادار سازد!

اینک قسمتی از يك بیانیه که در مشهد مصادف همان اوقات قطع مناسبات بین کنل و تهران انتشار یافته است:

قسمتی از يك بیانیه:

..... این همان قوام السلطنه است که در مدت دو سال دو کرور ثروت خراسانرا بیانکهای خارجه فرستاد، با اینهمه از چند رأس اسب و یک اتومبیل که بحکم دولت ضبط شده و بسربازان رشید و مدافعین حقیقی مملکت داده شده بود نتوانست صرف نظر کند، در صورتیکه آنها از خراسان بود و بخدمت خراسان گذاشته شده بود، لکن حرص و طمع و لجاجت او را و ادار کرد که يك ایالت بزرگی مثل خراسان را فدای

غرض شخصی کند، و از هر گوشه و کنار هر چه اشرار نشان دارد برانگیزد و آنها را بانواع مواعید بر ضد امنیت خراسان مسلح کند تا آنکه بغرض فاسد خود نایل شود، و اینک بمساعی آن کسیکه خود را رئیس دولت نامیده در عاشوری و در ماه حرام خون ایرانی مسلمان بدست برادر دینی و وطنی ریخته میشود زیرا که اراده حضرت اشرف اینطور تعلق گرفته.....

در قسمت دیگر این بیانیه تهران و نمایندگان و صاحبان پارك، تهدید سخت شده اند... و از کنل بسیار تمجید کرده اند و بشاه قدری تملق و مدافعه گفته اند.

بامضای: رئیس کمیته مرکزی ملی خراسان

حکم تلگرافی رئیس دولت:

از تهران به بیرجند:

جناب مستطاب اجل آقای امیر شوکت الملك حکمران قاینات و سیستان دام اقباله، البته از رفتار اخیر کنل محمد تقیخان مطلع شده و میدانید با وجود مساعی دولت در اینکه مشارالیه از طریق اطاعت خارج نشود حرکات بیرویه و مجنونانه خود را دوام داده بنای خود سری و تمرد را گذارده اسباب اختلال اوضاع خراسان گردیده است، بر حسب امر قدر قدرت بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه اردوی قزاق مرکب از پنج هزار نفر رهسپار خراسان است، بدیهی است در اینموقع وظیفه دولتخواهی و شاهپرستی سرکردگان و رؤساء خراسان و سیستان جز این نیست که با تمام قوی بر ضد محمد تقیخان متمرّد اقدام و خدمات صادقانه خود را بمنصه ظهور برسانند.

لذا حسب الامر بجناب عالی مقرر میشود که محمد تقیخان نایب سرهنگ را متمرّد شناخته و بهیچوجه با اقدامات و اظهارات او اعتبار ندهید و قوای خود را هر چه ممکن شود حاضر و عملیات خود سرانه او را قویاً جلوگیری نمائید و مراقبت کامل نمائید که عمال محمد تقیخان بهیچوجه در عایدات مالیاتی حوزه حکومتی جناب عالی مداخله نکرده و نگذارید دیناری از نقد و جنس عایدات دولتی بمشهد ارسال گردد و باید اردوی کامل از سوار و سرباز و توپخانه تهیه نموده حقوق آنها را بموجب این تلگراف از عواید مالیاتی و غیره مأخوذ داشته و يك عده کافی بنخواف فرستاده از تجاوزات ژاندارم بآن حدود قویاً

جلوگیری نمائید. از افراد ژاندارم و صاحبمنصبان هر کدام باردوی جنابعالی ملتجی شوند بآنها تأمین بدهید والا در قلع و قمع آنها اقدام نمائید، سواد این تلگراف را با سوار مخصوص بفوریت برای جناب حاجی شجاع الملك ارسال دارید.

ه سنبله نمره ۸۴۲۵ قوام السلطنه رئیس الوزرا

* * *

روابط خراسان با تهران بریده شد!

کنل محمد تقیخان فرمانفرمای خراسان، و اردوی فداکار و تمام اسلحه‌ای در زیر فرمان اوست که نظیر آنها در تهران و سایر نقاط کمتر یافت میشود، و جماعتی از اهالی خراسان نیز او را دوست میدارند زیرا خوب حرف میزند، خوشگل است، صحبت‌های وطن پرستانه را از روی احساسات میگوید و با مردم گرم میجوشد و در عوض سخت گیر و شدیدالعمل است و مخالف را حبس میکند و امان نمیدهد، و خلاصه آنکه اسباب و آلات ریاست و بزرگی برای او فراهم است.

چند تن از خراسانیان متحصن تلگرافخانه که مأیوس شده‌اند، در ادارات دولتی ریخته و گفتند روابط خود را با مرکز قطع کنید، مسیو دیوا رئیس مالیه با قوام السلطنه میانه خوبی نداشت، اکنون با کنل دوست است و مالیات خراسان را بکنل تحویل داده و میدهد.

عواید پست و تلگراف را هم از روز ۱۸ ذیحجه ۱۳۳۹ مطابق اسد ۱۳۰۰ کنل تحت نظر گرفت. و همان روز مسیو شویرک سوئدی رئیس نظمی و مازور عبدالله خان معاون او را از مشهد اخراج کرد و عالم الدوله نامی را بریاست نظمی برگماشت و حکومت نظامی در مشهد اعلان شد.

گفتگوی اصلاح و تدارک جنگ:

از یکطرف شوکت الملك خوانین سرحدی را بتحصید قوی و تهیه حرب و ضرب و اदार و از طرف دیگر با مشهد باب مخابرات صلح را باز کرده و تلگراف حضوری او با معتصم السلطنه

۱ - معتصم السلطنه فرخ کارگذار بمناسبت موافقت با حکومت سید ضیاء الدین از مجلس چهارم رد شد و ازین رو با کلل همدستان گردیده بود.

معاون و همدست کنل مفصل است و در تاریخ ملک زاده درج، خلاصه هر چه نصیحت و ارشاد که تصور شود از طرف شوکت الملك بحضرات گفته شد و مؤثر نیفتاد، حتی مصباح دیوان (اسدی بعد) پیشکار خود را هم برای اصلاح بخراسان فرستاد و کاری صورت نداد، ناچار جنگ آغاز شد!

کنل پنج شش هزار ژاندارم و اسلحه اعلی ده تیر انگلیسی که دولت از دولت انگلیس خریداری کرده بود و چند عراده توب و صاحبمنصبان جدی داشت، و در میان خوانین سرحدی این نظم و ترتیب و این اسلحه نبود.

فقط در قاینات مطابق بودجه‌ای که بسته شد ششصد و پنجاه نفر قوای مشق کرده و نظامی موجود بود که دو بیست نفر آنها برای انتظامات محلی لازم میشد و چهار صد نفر دیگر میتوانست بمیدان برود، دو عراده توب کوهستانی نیز زیاده تر نداشتند، تا دو بیست نفر دیگر هم میتوانستند تدارک کنند.

اما قوای چریک زیاد میشد راه انداخت، چنانکه چیزی نگذشت که شجاع - الملك محمد رضا خان رئیس ایل هزاره و سالار خان بلوچ صاحب قلعه علیک، و شوکت السلطنه تیموری و سید حیدر رئیس طایفه بربری و سالار شجاع برضد کنل و باطاعت شاه و دولت بایکدیگر متحد شده و در اندک زمانی قریب پنجاه هزار سوار چریک جنگی تجهیز کردند و بسوی مشهد در حرکت آمدند.

خود شجاع الملك در یوسف آباد نزدیک سرحد نشست ولی سایر خوانین و رؤسا را با پسرهای خود و چریک روانه کرد و این عده تا فریمان نزدیک مشهد پیش آمدند.

این اخبار برای کنل تولید نگرانی کرد و ابتدا در صدد برآمد که آنها را بطریق مسالمت آمیزی منصرف سازد و در باطن شاید قصدش پخت و پز با بعضی رؤسا و تدارکات کافی در مشهد بوده است. لذا هیئتی از محترمین مشهد و رؤسای دوایر را بترتیب جام فرستاد و مدتی گذشت و نتیجه حاصل نشد و لکن هم قوای خود را مرتب ساخته و بریاست علیرضاخان شمشیر باستقبال قوای چریک فرستاد.

ژاندارم قوای چریک را از فریمان دوانده و تا نزدیک سرحد آنها را عقب نشانید. در تربت حیدریه نیز طوایف قرائی سربطغیان بر آورده در مزرعه و قلعه دستگان،

قیام کردند، و سالار خان بلوچ که از فرونت با خزر و تربت جام گریخته بود، در قلعه علیک، طغیان کرد، کنل با سه عراده توپ بتربت حیدریه رفته در هر دو نقطه جنگید و هر دو قسمت را خاموش ساخت.

قرار ملاقات:

امیر شوکت الملک (علم) والی قاینات و سیستان که از طرف رئیس دولت با اختیارات کافی دستور دفع کنل محمد تقیخان را با اعمال قوه قهریه داشت و برای احتراز از جنگ و خونریزی بوسیله تلگرافات حضوری و دادن پند و اندرز میخواست کنل را از خیالاتیکه در سر دارد مانع شود و برای این منظور نماینده خود محمد و اینخان اسدی (مصباح السلطنه) را بمشهد فرستاده بود، قرار ملاقاتی با کنل محمد قی خان داد.

در این هنگام که مصادف با اوایل برج میزان ۱۳۰۰ بود مرحوم آیه الله زاده خراسانی^۱ و حاجی حسین آقای ملک در بیرجند توقف داشتند و کنل برای سرکشی باردوهای ژاندارم بگناباد رفته بود و مصمم شد که امیر شوکت الملک را در گناباد ملاقات کرده و او را از مخالفت با خود که از آن خیلی بیمناک بود باز دارد، با این مقصود تلگرافی بشوکت الملک مخبره کرد و او را بگناباد دعوت نمود. امیر شوکت الملک نیز از موقع استفاده کرده مصمم شد که باتفاق آیه الله زاده و حاج حسین آقا بول خاک قاینات در نقطه معروف به گدار سلیمان رفته با کنل ملاقات نمایند تا شاید او را متقاعد سازند که از راه سیستان بهندوستان برود. بنابراین دعوت کنل را پذیرفته و تاریخ حرکت خود را تلگرافاً بکنل خبر داد.

در همین هنگام شورش اکراد قوچانی که بدستور سردار معزز حاکم بجنورد^۲ تهیه دیده شده بود شروع شد و خبر آن در گناباد بکنل رسید و قبل از دریافت تلگراف شوکت الملک، گناباد را ترک گفته بمشهد حرکت کرد و در تاریخ ۷ میزان ۱۳۰۰ ضمن تلگرافی که به امیر شوکت الملک از گناباد مخبره نمود از ملاقات عذر خواست.

کشته شدن کنل:

کنل بسرعت بمشهد بازگشت. در این موقع مآثر محمودخان نوذری فرمانده

۱ - میرزا محمد فرزند آخوند ملا محمد کاظم خراسانی پشورا و مقلد عظیم شیعه رحمة الله علیهما .

۲ - در این باب سندی بدست نیامده است .

و حاکم نظامی قوچان که بعذر کسالت و معالجه بمشهد آمده بود در غیاب کنل کفالت امور را در عهده داشت.

خواتین قوچانی از غیبت محمود خان نوذری در قوچان استفاده کرده در اواخر ماه محرم ۱۳۴۰ فرج الله خان حاکم شیروان و عزیز الله خان باقوای محلی خود و ککی که از طرف سردار معزز بجنوردی بآنها میشد بقوچان حمله کرده ژاندارمها را خلع سلاح نموده قوچان را متصرف شدند.

کنل که بمشهد رسید و از واقعه قوچان اطلاع کامل حاصل کرد نخست پریشان خاطر گشته صلاح خود را در این دید که محمود خان را بمشهد گذاشته و خود بدفع شورش قوچان قیام کند و شبانه با عده قلیلی صاحب منصب و ژاندارم که در مشهد موجود داشت راه قوچان را

پیش گرفت تا قوای هزیمت یافته ساخلو قوچان را نیز در بین راه جمع آوری کرده قوچان را از دست اکراد باز گیرد.

کنل با همراهان معدود خود تاجعفر آباد دوفر سنجی قوچان پیشرفت، ژاندارمهای فراری بعضی باو ملحق شده و برخی بدون اعتنای باو بمشهد مراجعت نمودند. در جعفر آباد مصادمه بین کنل و کرد های قوچانی شروع شد و کنل شخصاً در

۱ - از شخص موثقی شنیدم که کنل از تربت بمشهد آمد و بمحمود نوذری تکلیف کرد که باوریت بسمت قوچان حرکت کند. محمود نوذری عذر آورد که خانم من تازه از تهران رسیده است اجازه بدهید که امشب مانده فردا حرکت کنم! کنل ازین سخن رنجیده خود بامعدودی قلیلی ژاندارم حرکت کرد....



۳۰ - سردار معزز بجنوردی

تپه های جعفرآباد با تفنگ و شصت تیر میجنگید. این جنگ در روز دوشنبه اول آصف ۱۳۴۰ (۹ میزان ۱۳۰۰) واقع شده تا عصر آنروز ادامه داشت و در نتیجه نیمی از قوای ژاندارم کشته و نیمی فرار کرد، و کلنل یکه و تنها در حالیکه محاصره شده بود تا آخرین فشنگی که داشت جنگید تا کشته شد و جنگ جعفرآباد خاتمه یافت.

پس از پایان جنگ، کردهای قوچانی حین تصادف بنفش کلنل از قرینه و علامات نظامی او را شناخته سرش را از تن جدا کرده بقوچان بردند.

حوادث بعد:

روز ۱۲ میزان ۱۳۰۰ خبر کشته شدن کلنل در شهر مشهد اشاعت یافت، محمود خان نوذری بلافاصله باتفاق آیه الله زاده که تازه از بیرجند وارد مشهد شده بود بتلگرافخانه رفت و دولت را از قتل کلنل آگاه ساخت و خود نیز اظهار اطاعت از اوامر دولت نموده کفالت امور موقه از طرف دولت باو واگذار شد.

روز ۱۵ میزان جنازه و سرکلنل محمد تقی خان باتجلیل و احترامات نظامی بمشهد وارد شد. یکمده از صاحب منصبان و افراد ژاندارم و جمعی از اهالی شهر جنازه را با ابراز احساسات و ایراد نطقهای پرهیجان مشایعت مینمودند.

چون حین عبور جنازه در شهر، از طرف محمود خان نوذری و بعضی از هواخواهان مرحوم کلنل نطقهای پرحرارتی ایراد و احساسات شدیدی بروز داده میشد دولت مرکزی را نگران ساخته دستور داده شد قوای نظامی دولت از شاهرود و قوای چریک سرحدی بمشهد نزدیکتر شوند.

همانروز جنازه کلنل در مقبره نادرشاه دفن و ظاهراً غائله کلنل محمد تقیخان خاموش شد و چندروز بدین منوال گذشت. قوای نظامی دولت بسرکردگی حسین آقا خان خزاعی میر پنج از شاهرود بطرف مشهد حرکت کرد. اردوهای ژاندارم خراسان نیز متدرجاً از محاصره و قتل کلنل آگاه شده دست از عملیات خود در میدانهای جنگ برداشته شروع بعقب نشینی نمودند، بعضی از این اردوها متفرق و بعضی منظملاً بمشهد بازگشتند.

قیام اسمعیل بهادر:

ماژر اسمعیل خان بهادر یکی از افسران صمیمی و جدی و باوفای مرحوم کلنل بود (صفحه ۱۴۱) که در آن موقع ریاست اردوی ژاندارم مأمور سبزوآر را، در مقابل قوای قزاق دولتی متوقف در شاهرود، عهده دار بود. پس از قتل کلنل اردوی سبزوآر را حرکت داد، چند روز بعد وارد قصبه طروق دو فرسنگی مشهد شده عده خود را در طروق متوقف ساخته و خود بمشهد آمده مستقیماً بآرامگاه کلنل شتافت.

اسمعیل بهادر که روحاً از قتل رئیس محبوب خود سخت متألم و نسبت باوضاع بی اندازه خشمناک و بدبین بود بر سر قبر کلنل و در حضور جمعی از اهالی بیانات تند و شور انگیز ادا نمود بقسمی که باقوائی که در اختیار داشت شهر را بطور خطرناکی تهدید میکرد!

بیانات متهورانه او باشناسائی که مردم نسبت با احساسات تند و رفتار خشن وی داشتند اهالی را مضطرب ساخته و از قیام جسورانه او که بصورت انتقام و خونخواهی کلنل داشت بروز میدرد در بیم و وحشت فوق العاده گرفتار آمدند.

این طرز رفتار بهادر دولت را نیز نگران ساخت و از جانب وزیر جنگ به محمود خان نوذری کفیل ایالت تلگراف فوری رسید که هرگاه در ظرف ۴۸ ساعت اسمعیل بهادر از خراسان خارج نشود حکم اعدامش صادر خواهد شد.

این تلگراف در مزاج اسمعیل بهادر اثر معکوس بخشید، و عوض اینکه او را بجای خود بنشانند بیشتر از جای برانگیخت، تا بدینقرار:

شب ۱۵ ماه صفر مطابق ۲۴ میزان ۱۳۰۰ از طروق اردوگاه خود بایک عده ژاندارم مسلح ساعت پنج از شب گذشته غفلاً بشهر وارد شد.

محمود خان نوذری کفیل ایالت را در دارالایاله دستگیر و بار دوگاه طرق اعزام و توقیف نمود.

صبح روز بعد مجدداً با پنجاه ژاندارم بشهر آمده بخانه آیه الله زاده رفت و او را مورد تهدید و تغییر قرار داد، بقسمی که گفته شد خیال دستگیری او را نیز داشته است.

اخراج اسمعیل بهادر :

در همین احوال محمودخان نوذری که در طرق توقیف بود صاحب منصبان ارود را دور خود جمع کرده و رفتار متهورانه اسمعیل بهادر را با آنان یاد آور شده آنها را مطیع خویش ساخته و متفقاً بطرف شهر حرکت نمودند .

اسمعیل بهادر چون از این واقعه آگاه شد ، قوای خود را از دست رفته دید در خانه آیه الله زاده بحالت تحصن درآمد و عاقبت در نتیجه مذاکرات بادولت اجازه داده شد که از ایران خارج شود و خارج شد .

ورود والی جدید و قوای دولت بمشهد :

در تاریخ ۲۷ صفر ۱۳۴۰ نظام السلطنه مافی بفرمانفرمائی خراسان برقرار و روز ۲۹ صفر قوای نظامی دولت که مرکب از ۷۰۰ قزاق و ۳۰۰ ژاندارم و ۳۰۰ سوار امنیه بود بسرکردگی حسین آقاخان خزاعی میرپنج بمشهد وارد شدند .

انتقال جنازه :

شب ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۴۰ بنا با اجازه مقامات مرکزی جنازه کلنل محمد تقی خان که در مقبره نادرشاه دفن شده بود از خاک بیرون آورده شده و شبانه در قبرستان کوچکی بیرون دروازه سرآب جنب باغ منبع (این قبرستان در دوره حکومت پاکروان از بین رفته و جزء خیابان شده است) بخاک سپرده شد

آمال کلنل :

کلنل محمد تقیخان برخلاف آنچه که مشهور بود قصد حمله بتهران و در دست گرفتن زمام امور کشور را نداشت ، بلکه آرزومند بود خراسان را استقلال بخشد و خود بریاست جمهوری خراسان برقرار گردد ، سندی که این مطلب را ثابت میکند تلگرافی است که در اوایل مخالفت باحکومت تهران بمحمودخان نوذری مخاברה کرده و عیناً در زیر نقل میشود :

« آقای مازر محمود خان راپورت تلگرافی نمرد . . . را ملاحظه کردم همانطوریکه سابقاً هم دستور داده ام در راه شیروان پست بگذارید و کلاً اقدامات و عملیات سردار بجنوردی را بتوسط قاصدین مخصوص تحت نظارتش آورید ، تا بحال که کلیه امور بروفق مرام گذشته ، امیدوارم بیریق جمهوری خراسان را من بردوش بکشم ، محمود و اسمعیل هم جناحین او را محافظت بکنند همه روزه منتظر اقدامات شما هستم ، محمد تقی »

جمهوری خراسان ، نیز مانند جمهوری گیلان بود ، آقای سید محمد تدین که از طرف حزب دموکرات از مرکز بملاقات میرزا کوچکنخان زعیم جنگلیان برشت رفته بود ، در ضمن سخنانی که از زعیم ملی شنیده بود این بود که : « ما تا هر جا که بتوانیم جلو میرویم و قصد جزم نداریم که ایران را بتصرف آوریم . »

از حرکات میرزا و همچنین از طرز رفتار کلنل پیدا بود که قصدشان تصرف ایران و ایجاد حکومت مرکزی صالح نبوده بلکه بهمان ولایاتی که در کف داشته اند قانع بوده اند !

اگر مرحوم میرزا در سال ۱۳۳۶ که تهران بین دولت‌های سست و شیرازه در رفته دست بدست میگشت و نوبهار فریاد میزد که : « دولت مرکزی و ثابت و مرکز ثقل لازم است . . . » و برخلاف آمال ما هر دو ماه یکدولت میافتاد و دولت دیگر می ایستاد ، اگر مرحوم میرزا در این سال بتهران حمله کرده بود ، بدون هیچ شکی دولت ایران مانند موم در دست او و اتباعش نرم شده و بمیل آنها ساخته میشد ، و همان کاری که موسولینی بعدها در ایتالیا کرد و از شمال حمله کرد و باسازش سری امانی پایتخت شهر رم را بدست گرفت و پادشاه ایتالیا نیز بدو تسلیم شد ، میرزای ما هم کرده بود . . .

عین این مطلب را باید درباره مرحوم کلنل محمد تقیخان اذعان کنیم ، چه من در تهران بودم ، راست است هنوز سردار سپه بدنام نشده بود ، اما محمد تقیخان بسیار نیکنام بود ، ژاندارم از قزاق وجیه تر و محبوب تر بود ، علاوه ازینها تهران قدرت دفاع نداشت ، بقول آقای فرج الله بهرامی وزارت جنگ نتوانست عده هزار نفری با اسلحه همراه حسین آقای خزاعی بشاهرود بفرستد و بسبب صورت خود را سرخ نگاه میداشت . . . درینصورت هرگاه کلنل شش یا هشت هزار ژاندارم رشید و مسلح وفرمانبردار خود را بجای پنخس کردن در جام و باخزر و تربت حیدریه و قوچان گرد آورده عده ای برای حفاظت شهر گذاشته مابقی را مثل فشفشه بروی خزاعی در شاهرود میانداخت ، و از آنجا بی معطلی خود را بتهران میرساند کاری صورت میداد ، سردار سپه و قسمتی از نمایندگان گریخته و شهر باسلام و صلوة بدو تسلیم شده بود ، و شاه را هم توسط مشیر الدوله و مستوفی و صمصام و سایر ریش سفیدان میتوانست نگاه بدارد

و مطمئن کند، و حکومت را در دست بگیرد... اما او هم این همت و دل و گرده را نداشت و بی سبب خود را با خراسانیان که از هفتاد نقطه با مرکز سر و کار داشتند مشغول ساخت و پنداشت که میتواند دولتی بنام **جمهوری خراسان**، در مشرق ایران مستقل و مجزی بریاست خود ایجاد نماید!

شخصیت او:

این جوان بدون شک یکی از افراد وطنخواه و صمیم و صاحب دل و هوش و فکر بود، و از آن مردمانی بود که حاضرند خود را در راه ترقی و تعالی هموطنان و عظمت وطن و عزت نژاد فدا سازند.

من کلنل را یکبار دیدم.

پیش از آنکه او را دیده باشم صیت شجاعت و صاحب دلی و بزرگواری او را از مردمی بیغرض شنیده بودم.

اوقاتی که مأمور خراسان شده بود، بوسیله آقا شیخ حسین تهرانی که در مهاجرت با او دوست شده بود ملاقات مرا خواست، و من روزی نهار در خانه آقای تهرانی با او بسر بردیم و باهم غذا خوردیم و گفتگو کردیم، آنروزها من و رفقای ما از اوضاع راضی نبودیم، چه همان اوقاتی بود که بحران فکری بسبب نزدیک شدن قوای شوروی بسرحدات و سواحل ایران، در آزادخواهان و متفکران پیدا شده بود و همین بحران فکری موجب واکنش محرمانه ای گردید که بکودتا و ضربت سوم حوت ۱۳۲۹ - ۱۲۹۹ منجر شد!

بسبب غلیان فکری مذکور، من و آقای تهرانی که هر دو دموکرات بودیم و مرحوم کلنل نیز باینحزب متمایل و بررؤسای این جمعیت معتقد بود، آنروز با کلنل از تهیه قوه ای در خراسان و ایجاد هسته جمعیت نظامی و ملی سخن رانیدیم و او را در این معنی تشویق کردیم.

او هم سرش برای این کارها درد میکرد!

با خوشروئی فراوان، نصایح ما را پذیرفت، این بود آخرین دیدار من با این مرد که بقدر لیاقت و بزرگی که داشت نتوانست کاری بکند و در حقیقت یکی از هزارها افراد مفید ایرانی بود که بشوخی شوخی نغله شده اند!...

نمیدانم چه میشود که اینها نغله میشوند؟

مثل آنست که در ایران کرمی باشد که او را **کرم آدم خورک**، مینامند، بعضی جوانها که بوی خاصی میدهند، یعنی بوی غیرت و شعور و لیاقت از آنها استشمام میشود، این کرم آنها را زیر نظر میگیرد، همه آنها را پی میکند، گاهی در آنها نفوذ میکند و زهر میریزد و هرگاه بی اثر ماند - در طرف آنها، رئیس آنها، همکاران آنها، رفقای آنها زهر میپاشد، آنها را بر علیه اینجوان مسموم میکند، خلاصه اینجوان را تا آخر عمر و روزگار پیری دنبال میکند، تا او را بگور کنند یا از کار بیندازد!...

محمد تقی خان هم دنبال شد، در مهاجرت لیاقت او معلوم گردید. از آنوقت پی او را گرفتند، در ضمن دسته بندیهای حزبی که در کرمانشاه رویداد و دموکراتها را هو کردند و گرفتند و از کار دور کردند، **محمد تقی خان** هم از طرف همقطاران ناجور خود بزحمت افتاد، تا ناچار گردید از کار خارج شود و برلین مسافرت کند.

پس از بازگشت از مهاجرت، باز پی او گرفته شد، بقول خود او (در صورتیکه در رژیمان اصفهان و رژیمان نمره ۲ تهران محل خالی بود و من از رؤسائیکه برای آن رژیمانها تعیین میشدند قدیمتر و عالیرتبه تر بودم) با آنکه در تهران جای خالی بود، مخصوصاً او را مأمور خراسان کردند!

در آنجا وسیله نغله شدن او فراهم آمد و نغله شد!

فلسفه **بقای انساب**، در تنازع بقا نیز علت کلی است، اغلب رؤسا و مدیر کلها حسودند و بیهنر، یعنی از آنان نیستند که **کرم آدم خورک**، آنها را پی کرده باشد، یا از آنهائی هستند که زهر آن کرم فاسد و تباهشان کرده است!

این افراد حسود بیهنر با افراد باهنر که بوی خاصی میدهند و طعم مخصوص دارند حسد میبرند، اتفاقاً خود خواهی و مناعت و کله شقی و گردن کشی جوانان غیرتمند مذکور نیز بحسد و بدجنسی رؤسا میفزاید، آنان را از تناسب میانندازد... و این معانی باعث میشود که با آنها کارهایی رجوع شود که نغله شوند، یا آنقدر در کار آنها کار شکنی میشود که این بیچارها یاغی میشوند، از جامعه میرنجند، حس انقلابی و شورشگری در آنها پیدا میشود و ازینراه باز نغله میشوند!

۱ - نقل از تاریخچه آقای ملک زاده صفحه ۱۷۹.

کلنل مردی شاعر و نویسنده نیز بود، هر کس بنوشته‌های او نگاه کند، قوه تخیل و قدرت تجسم معانی و ابراز هیجانهای درونی و شرح تأثرات قلبی را از قلم او خواهد یافت.

محمد تقیخان از خاندان مهاجران آذربایجان شمالی است که بعد از عهدنامه ترکمان‌چای بایران آمده‌اند، این طوایف عموماً جز معدودی داخل خدمات نظام شدند. خود کلنل میگوید: پدران و پدر بزرگان من همه سوگلیهای رجال نامی ایران مثل «میرزا تقیخان امیرکبیر» و «حسنعلیخان امیرنظام» و غیره بوده‌اند.

کلنل در ۱۳۰۹ در تبریز متولد شده و در سنه ۱۳۱۷ شروع به تحصیل کرده و در ۱۳۲۳ به تهران آمده داخل مدرسه نظام شده و مدت پنجسال در آن مدرسه تحصیل کرده است و از آن تاریخ بعد در چوگان قضا و حوادث جهان چون گوی، گاه مطیع بوده چپ خورده و راست رفته و هیچ نگفته‌است و گاه طغیان کرده و برجسته و سرکشی آغاز نهاده تا عاقبت فرمانده هشتزار سرنیزه از بهترین سربازان دلیر ایران گردیده است!

اما فلسفه «بقای انب» که امثال سیدضیاءالدین و رضا شاه را با بی‌اسبانی کامیاب میسازد، کلنل را با دارا بودن هشتزار سرنیزه و صدها هزار قلوب موافق، محکوم بمرگ مینماید!

گمان نکنید کلنل را قدرت یادسیسه قوام السلطنه میتوانست از میان بردارد، بلکه بخت و طالع عجیب و غریب آن کسیکه بعدها صاحب تخت و تاج ایران شد و فلسفه «بقای انب و فنای نامناسب» کلنل را نفله کرد!

۳۳ - کامیاب‌های سیاسی

دولت قوام السلطنه با همکاری صمیمانه که بین نخست وزیر و وزیر جنگ و شاه و اکثریت مجلس حاصل شده بود علاوه بر واقعه کلنل محمد تقیخان کامیابی‌های دیگری هم بدست آورد.

مهمترین آن کامیاب‌ها ایجاد حسن مناسبات بین ایران و روسیه شوروی بود که در نتیجه آن، دولت مذکور از مداخلات بیرویه و ارسال مهمات و سایر ضروریات برای جنگلیها خود داری کرده و آنطور که وعده داده بود، در انقلاب گیلان دخالت ننمود.

قبلا اشاره کردیم که قوای روس چگونه بعد از شکست دادن روسهای سفید و از میان بردن کلچاک و دنیکن و ورائنگل، و تصرف قفقاز و ارمنستان بارها بنخاک گیلان حمله کرده و با قوای قزاق و مؤتلفه - انگلیس و ایران - نبردهای سخت در رشت نمودند.

در واقع باید گفت اگر قوای بریتانیا در مقابل نمی بود مختصر قوای قزاق دولت نمیتوانست در مقابل هجوم متجاسرین مقاومت نماید، و بدون تردید پایتخت بدست جنگلیها که روسها بنام حمایت از آنها وارد رشت شده بودند فتح شده و دولت جمهوری انقلابی سوسیالیست در ایران بوجود آمده بود - فقط قوای انگلیس بکار خورد و عاقبت هم بمدد این قوی بود که قزاق شکست خورده ایرانی عوض اینکه محاکمه شود بترغیب و راهنمایی سیدضیاءالدین کودتا کرد!

بعد از دایر شدن مجلس چهارم دولت ایران در سه نقطه دچار زحمت گردید و در سه نقطه نیز کامیاب شد:

- ۱ - خراسان که بطریقیکه دیدیم دولت مرکزی فاتح و کامیاب گردید.
- ۲ - واقعه هجوم یکدسته «آشوری» بریاست «مارسیمون» بود بارومیه که از چند سال قبل آنجا را چاپیده و قتل و غارت کرده بودند و جوانی از خانوادهگان ابرار «شکاک» موسوم به «اسمعیل آقا» معروف به «سمیتقو»^۱ موفق شده بود مارسیمونرا در قلعه «چهریق» بقتل برساند، و بتدریج آشوریهها ضعیف شدند ولی خود اسمعیل آقا قوتی گرفته بارها دست تعدی بجان و مال رعایا دراز کرده و سالها بود که در حدود ارومیه بفساد مشغول بود و بارها دولت در صدد قلع و قمع او بر آمده و کامیاب نشده بود، در این اوقات سمیتقو با پسر شیخ عبیدالله کرد سازش کرده و بر عده خود افزوده بود و دولت نیز قوای بریاست شاهزاده امان الله میرزا جهانبانی بسرکوبی افرستاد^۲، این

۱- روسها مطابق اصطلاح خودشان اسمعیل آقا را سمیتقو خوانده و گفته و شهرت یافته بود.

۲ - داستان اسمعیل آقا طولانی است. و درین جنگها یکمرتبه یک فوج ژاندارم را که بریاست «ملکزاده» بود محاصره و نابود کرده بود، ولی امان الله میرزا موفق شد که اسمعیل آقا را در چهریق محاصره کند. و عاقبت کسی که موفق به خاتمه کار اسمعیل آقا شد اول تدابیر امیر لشکر طهماسبی است که او را جلب کرد و سپس چنانکه بیاید توسط سرهنگ مقدم از میان رفت.

قوی در سال اول افتتاح مجلس در ماه سرطان ۱۳۰۰ شمسی قوای اکرادرا در نقاط مختلف آذربایجان شکست میدهند.

۳- وقایع گیلان و اتحاد میرزا کوچک خان و احسان الله خان و خالو قربان بود که هنوز یاری دولت شوروی امیدوار بودند، و در گیلان صاحب نفوذ و قدرت شده و بیم آن بود که ناگاه بتازند و کار مرکزبان را بسازند.

حکومت قوام السلطنه مواظب همه این قضایا بود و وزیر جنگ جوش فعالیت و پشت کارش را درین روزها نشان میداد و اتفاقاً سیاست بریتانیا نیز در این کامیابها ذینفع بود و بنابراین کارها خوب پیشرفت داشت.

رفیق روتشتین در تهران با سیاسیون ملی و دولتی گرم گرفته بود و امیدوار شده که قرارداد روس و ایران بهمین زودیا از مجلس خواهد گذشت و عملیات دیپلوماسی وی در ایران آغاز خواهد شد - بنابراین از مساعدت جدی دولت شوروی با انقلاب گیلان ساعت بساعت می‌بست. چنانکه بتاریخ سرطان ۱۳۰۰ باقی مانده قوای سرخ که در رشت موجود بود از ایران خارج گردید - این عده عبارت بودند از دو فوج یکی موسوم به «۲۴۴»، بالغ بر هشتصد نفر. دیگر موسوم به «یادگار» ۲۶ نفر از شهدای بلشویک، بالغ بر ششصد تن، و این دو فوج از روسهای قفقازی و ارمنه و گرجی و قفقازی تشکیل شده و دو توپ صحرانی هم داشتند - رئیس این دو فوج «کیکاتو» نام در سبزه میدان رشت نطقی کرده و عده داد که باز هم اگر ضرورت پیدا کند یاری انقلابیون خواهیم آمد، بالجمله این عده رشت را تخلیه کرده بیا کو باز گشتند.

قوای انقلابیون تنکابن و رشت را تا حدود خلخال و طارم در دست داشتند - و قوای دولتی چنانکه گفتیم آنها را از مازندران تا این حدود رانده بودند و احسان الله که داعیه ریاست کل داشت در تنکابن بنای مقاومت را نهاد ولی در تنکابن هم بین قوای قزاق و چریک با نفرات احسان الله خان، جنگ شد و قوای انقلابی پراکنده گردید. از طرف دیگر بین دولت و انقلابیون مذاکرات صلح نیز جاری بود، زیرا میرزا کوچک خان و خالو قربان از حرکات احسان الله خان که قدری بیفکرانه بنظرشان رسیده بود رنجش داشتند خاصه میرزا از این رفیق معربد چندان خوشش نمی‌آمد و او را مخالف سلیقه خود و حکومتی که پیش خود طرح آنرا ریخته بود، میدانست.

بعد از متفرق شدن قوای احسان الله خان در تنکابن مشارالیه عازم شد که بروسیه رهسپار گردد. لیکن باردیگر میرزا و خالو قربان با او کنار آمده قوائی بعد از دوهزار نفر ابواب جمع وی کردند و نقشه مقاومت و طرح جنگ جدیدی کشیدند - و درین محاربه هم که با اردوی قزاق و قوای محلی تنکابن کردند و جبهه جنگ از لاهیجان تا سفید رود بود بار دیگر شکست

بقوای انقلابی راه یافته و پراکنده گردیدند و نتیجه این شکست آن شد که احسان الله خان بیا کو فرار میکند و بین خالو قربان و میرزا نزاع شده خالو از میرزا جدا میگردد و حیدر خان عمواوغلی که از احرار دموکرات بود بدست میرزا کشته میشود و قوای دولتی در میزان ۱۳۰۰ وارد شهر رشت میشوند و میرزا به «پسیخان» عقب مینشینند.

درین حین کابینه قوام السلطنه در مجلس دچار تشنج گردید و

نزدیک شد اکثریت بهواداری مشارالیه میرزا حسنخان بوجود آید، اما مقاومت سردار سپه و فعالیت رئیس دولت باردیگر اکثریت تامی بوجود آورد و دولت بریاست



۳۱ - میرزا کوچک خان

خود قوام السلطنه دایر گردیده و سردار سپه برای فیصل دادن بکار انقلاب گیلان، خود عازم مسافرت میشود.

آقای فرج الله خان بهرامی درین سفر همراه سردار سپه بوده و داستانهای از فعالیت و رشادت و پشت کار سردار سپه نقل میکند.

در ۲۳ میزان ۱۳۰۰ قوای دولتی وارد رشت شد - و بلا فاصله هم سردار سپه وزیر جنگ بشهر مزبور ورود کرد، خالوقربان فوری تسلیم گردید. و میرزا باقوای دولتی جنگیده به پسی خان و از آنجا بصومعه سرا عقب نشست، و بتدریج قوای انقلابیون دچار سستی و فتور شده و میرزارا تنها میگذارند و میرزا با معدودی بقصد خلخال عقب نشینی میکند و قصدش آنست که خود را بنخلخال و عشایر آنسامان برساند، زیرا از چند سال قبل بارو ساسی قبایل مذکور سازش در میان آورده بود و در صدد بود که از گیلان تا خلخال و از آنجا تا تبریز رشته اتحادی متصل سازد و کشته شدن شیخ محمد خیابانی این خیال را برهم زده بود. اما ارتباط با خوانین خلخال بجای بود.

بقراری که گفته میشود بعد از ورود سردار سپه برشت و تسلیم خالو قربان به مشارالیه، پیغامی بمیرزا نیز میدهند که خوبست با دولتیان سازش کند - او هم باین سازش و التیام بی میل نبوده است و سفرائی فیما بین رفت و آمد میکرده اند - اما گویا هر دو طرف بقصد فریب یکدیگر بوده اند - سردار سپه منتظر ورود کسی از تهران بوده و میرزا نیز انتظار وصول کمک از با کورا میبرده است. اما کمک تهران برشت میرسد و کمک با کورا نمیرسد و میرزا آخرین سنگر خود را تخلیه کرده بکوه میزند.

سردار سپه ترتیب دنبال گیری میرزا کوچک خان را داده بمرکز باز میگردد و میرزا نیز در گردنه بین طالش و ناحیه خلخال با یکنفر آلمانی با وفا که از دوستان او بود شب از سرما هلاک میشوند و سر او را بریده برشت نزد وزیر میبرند!

۱ - میرزا کوچک خان جوانی بود از طلاب علوم دینی و ادبیات و در مدارس رشت بتحصیل مشغول بود و عمده برسر داشت - بعد از انقلاب مشروطه در سنه ۱۳۲۶ قمری هجری که در گیلان برضد محمد علی شاه و استبداد صغیر قیامی بزعامت آزاد پخواهان از قبیل معزالسلطان (سردار محبی) و برادران او براه افتاد که بعدها سپهسالار و فرم خان ارمنی هم بآنها پیوستند - جمعی از طلاب و جوانان هم بسردار محبی قول داده با احرار یارگشتند که یکی از آنها مرحوم میرزا کوچک خان بود.

(بقیه در ذیل صفحه ۱۶۷)

۳۴ - آغاز ضعف دولت قوام:

دولت قوام در مجلس چهارم نقشهای بزرگی بازی میکند که از آن جمله واگذاری امتیاز نفت شمال ایران بکمپانی «استندار اویل» امریکائی است، که یکی از شاهکارهای بزرگ دولت بشمار میرفت و ممکن بود باب سعادت بروی ایران باز شود، و شکی نبود که این عمل در دل دو همسایه تأثیر خوشی نخواهد بخشید!

هر چند در ازاء آن معاهده روس و ایران را هم از مجلس ملی گذرانیده بود،

(بقیه از ذیل صفحه ۱۶۶)

میرزا با اردوی احرار از گیلان بقزوین و از آنجا بطهران آمد و در دوره افتتاح دوره دوم مجلس در طهران جزء مجاهدین اطراف سردار محبی و سپهسالار بشمار میرفت و در واقع جزء حزب اعتدالیون و در جرگه هواداران آن حزب محسوب میگردد - و بعد از آنکه ناصر الملک نایب السلطنه اولتیماتوم روس را در ۱۳۲۹ قمری هجری پذیرفت و در مجلس را بست و دموکراتها را بقم و غیره تبعید کرد - جمعی هم از اعتدالیون را که از آنجمله مرحوم سردار محبی و میرزا کریمخان و ناصر الاسلام ندامانی باشند بقم فرستادند و آنجا محترمانه توقیف شدند و میرزا کوچک خان در این سفر هم بسردار محبی و یاران او همراه بود - و پس از چندی این جماعت بتهران بازگشتند و مرخص شدند، درین اثنا دو نفر از دعاة ترك بهاء یک و روشنی یک بعنوان دعوت به تحاء اسلام وارد تهران شدند - و بادموکراتها که از دولت وقت ناراضی بودند بهم درساخته لژی شبیه به دستگاه فراماسون دایر کردند و مردم را جلب نموده در آن نقطه با چشم بسته حاضر کرده و باتحاد اسلام و فداکاری درین راه دعوت میکردند، مؤسس دو نفر ترك و مرحوم سید محمد رضا مساوات بود و میرزا کوچک خان هم جزء اعضاء مؤسس این جمعیت داخل کار گردید و از سردار محبی و حزب اعتدال جدا شد و دعوت اتحاد اسلام را پذیرفت.

این حزب بعد ها بهم خورد و در ایران کونه نکرد و بار دیگر دموکراتها تشکیلات سیاسی خود را از سر گرفتند و در جنگ بین الملل نقشهای تازه چنانکه اشاره کردیم بازی کردند تا کار بمهاجرت کشید، اما میرزا کوچک خان با عقیده «اتحاد اسلام» بگیلان رفت و در جنگ بین الملل تشکیلاتی در شهر و در جنگل فومن بنام «اتحاد اسلام» راه انداخت و مقداری نیز اسلحه توسط دعوات ترك و آلمان بدو رسید و در اواخر جنگ بین الملل عده او معتنی به شد و بعد از جنگ کار او بجائی رسید که توانست جلو بازگشت ستونهای قوای روس را که بعد از انقلاب روسیه میخواستند بیا کو باز کردند بگیرد و حتی برای عبور قوای انگلیس از انزلی بیا کو اسباب خیال شود و کاری کند که با او ناچار شوند کنار آیند و عاقبت کارش بجائی رسید که میتواند بیابخت حمله کند و مورد امید آزاد پخواهان ناراضی ایران قرار گیرد، بالجمله مرحوم میرزا مردی بود مذهبی و قدری وغالباً استخاره میکرد و نظرش محدود بود چنانکه بارها اشاره شده است.

لیکن از مراسلات و اعتراضات حضرات شمالیها عدم رضایت آنها آشکار میگردد، و جنویان نیز باطناً از این عمل خوششان نیامد. مسائل پیاپی دیگری نیز روی میداد که دلالت بر وجود برودت و عدم رضایت در مناسبات خارجی قوام مینمود.

* * *

بعد از واقعه خراسان، قضایای انحلال پلیس جنوب پیش آمد و ادعای دولت بریتانیا دایر بمطالبه مبلغی از بابت وجوهی که بتناوب بمصرف امنیت جنوب رسید و بدولتها متناوباً داده شد مثل صد و سی هزار لیره ای که در موقع انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ توسط وزیر مالیه «صارم الدوله»، اخذ و بین وثوق الدوله و صارم الدوله و نصرة الدوله تقسیم شده بود و پولهای دیگر کلاً بمبلغ دو میلیون و کسری لیره از دولت ایران مطرح گردید و دولت اینمراسله را نپذیرفت و نیز نتوانست طوری با حضرات کنار آید که مطابق وعده ای که کرده بودند مهمات پلیس جنوب را بایران واگذار نمایند و یا از وجوهی که در حین جنگ بمصارف سیاسی رسانده بودند صرف نظر کنند، و خلاصه این بود که دولت بریتانیا بدولت قوام السلطنه بنظر صمیمانه نگاه نمیکرد و علت آنها بعقیده ما عدم دقت کامل و خطبهای مربوط با احساسات شخصی مأمورین انگلیس در ایران بود و شاید احساسات شخصی مستر نرمان و مسترها وارد بانی این سوء مناسبات محسوب شود و گویا آقایان از تحت تأثیر شکستی که از بیرون رفتن آقا سید ضیاء الدین بر آنها وارد آمده بود بیرون نرفته بودند و پاره انتقادات که در جراید انگلستان و محافل سیاسی در این مسائل از آنها میشد مزید انگیزه روحی ایشان شمرده میشد... البته عین این اعتراض بر رئیس الوزرای ایران و بعضی از نمایندگان اکثریت وارد است، و میتوان باور کرد که آنها هم هنوز از تحت تأثیر حبس و مخاطراتیکه بزعم خود مربوط بنمایندگان سیاسی مزبور میدانستند بیرون نرفته و بحضرات بادیده خصومت نگاه میکردند... در نتیجه این دو تأثیر و تحریک مختلف بود که دوات نتوانست از مهمات و ساز و برگ پلیس جنوب استفاده کند - نه آنها را طبق پیشنهاد دولت انگلیس خریداری کرد و نه هم آنها حاضر شدند بما و اگذار نمایند و همه چیز حتی چهارواهای مزبور را نابود کردند و یک قبضه تفنگ و یک قاطر بایران ندادند!

از طرف دیگر رفیق «ووتشتین» نماینده شوروی هم در زیر نفوذ حزب سوسیالیست و روزنامههای تند شهری و رجالی مانند مرحوم مستوفی و سلیمان میرزا و طباطبائی و غیرهم کاملاً مستهک شده بود، و مقالات باحرارت جراید سوسیالیست را که همه بر ضد قوام السلطنه و طرفداران او انتشار مییافت و تهمت «نوکر انگلیس» و «خائن!»، بیت القصیده نوشته های ایشان بود خواننده و ترجمه کرده بمسئول میفرستاد و هرچه ممکن بود از سخت گیری و اشکال تراشی درباره دولت مضایقه نمیدرد و این مقدمات مورد ضعف قوام و رفقای او گردید!

۳۵ - سردار سپه چه میکند؟

سردار سپه درین بینها بجلب دوستان تازه مشغول بود، اما هنوز کسی از سر-زندگان حاضر نشده بود بمشارالیه نزدیک شود ولی او بار خود را میکرد و تفنگ و توپ دست و پا مینمود و جای پایش را در جلو رفتن محکم و محکم تر مینمود و گاهی هم طاق و طرمبی راه می انداخت!

پیش از همه کار مشغول تکمیل قوای نظامی و استقرار امرای لشکر در ایالات و بسط قوه شخصی خود بود - و اداره ژاندارمری را نیز رفته رفته تحلیل برده و جزء قوای متحد الشکل خود در آورده بود - واقعه محمد تقیخان در خراسان و واقعه لاهوتی در آذربایجان نیز این داستان یعنی انقراض ژاندارم ایرانرا تکمیل نمود.

* * *

ماژور لاهوتی پسر الهامی، پدر و پسر هر دو شاعر و از آزادیخواهان بودند، لاهوتی در انقلابات صدر مشروطیت داخل احرار بود و اشعار او از قصیده و غزل و تصنیف در جراید سال ۱۳۲۷ تهران درج بود. پروفیسور ادوارد براون نیز در تاریخ مطبوعات و ادبیات مشروطه فصلی از اشعار لاهوتی نقل کرده است. این جوان بعد از افتتاح مجلس دوم و استخدام ژنرال یالمارسن، خداوند ژاندارمری ایران بعشق خدمت بوطن داخل اداره ژاندارم گردید و تا پایه یاور ترقی کرد. در سنه ۱۳۳۰ که ناصر الملک دموکراتها و جمعی از اعتدالیون آزادیخواه را بقم تبعید کرده بود افکار پریشان و عدم

رضایت شدیدی بین آزادخواهان خاصه افراد ژاندارم برضد دولت پیدا شد و هرج و مرج فکری خطرناکی که اساسش یأس از حسن رویه دولت و نایب السلطنه بود در میان جوانان خاصه دموکراتها ایجاد گردید.

پارمحمدخان کرمانشاهی شجاع معروف و مسیب‌خان و حسین‌قلی‌خان خلخالی (پدر رشیدالسلطان عامل کتبه مجازات) و جمعی دیگر از دموکراتها به سالارالدوله که در غرب رایت خلاف برای بدست آوردن تخت و تاج افراشته بود، ملحق شدند که بوسیله او ناصرالملک را از میان بردارند و حکومت ملی بروی کاربیاورند، در همین احوال بود که بعضی از صاحبمنصبان خونگرم و غیور ژاندارم از قبیل مرحوم علی اصغر خان قربان زاده تبریزی که مأمور پستهای قم تا عراق بود برضد دولت مرکزی قیام کرد و پستهای ژاندارم بین خط تهران، قم را خلع سلاح کرد و بسالارالدوله پیوست ولی نتوانستند کاری صورت بدهند و نتیجه اینعمل کودتای این شد که علی اصغر دستگیر گردید و در محاکمه محکوم باعدام و مردانه تیر باران شد!

لاهوری رئیس قسمت قم بود و میانهاش با سویدیها بهم خورد و غیاباً محکوم باعدام گردید ولی بدست نیامد و بنخاک ترکیه گریخت و در مهاجرت با ایرانیان پیوست و در زمانی که حاج منبر السلطنه والی آذربایجان بود (از حکومت مشیرالدوله تا زمان کودتا و بعد از آن و این واقعه در آغاز سال ۱۳۰۰ خورشیدی روی داده است) بشفاعت والی مزبور وارد آذربایجان شد و بسمت یآوری داخل خدمات اداره ژاندارمری گردید و جزو عده سرهنگ محمودخان فولادی درآمد، و بالاخره در همان سال (اواخر سال ۱۳۰۰) این شخص باتفاق عده‌ای از صاحبمنصبان ژاندارم بعد از شور با ملیون و دموکراتهای تبریز برای قیام برضد استبداد سردار سپه همعهد شده و بتبریز حمله کردند، ما تفصیل این واقعه را از تاریخ حسین مکی بنقل از یادداشتهای يك افسر ارشد ژاندارم با شرحی که همان افسر بخود ما نگاشته است با اختصار یاد میکنیم:

زمستان ۱۳۰۰ خورشیدی^۱

مقدمه:

و آقای سید ضیاءالدین اداره عمل کودتارو بروی دواصل استوار کرده بود و آن

۱ - نقل از یادداشتهای یکی از افسران ارشد ذیمدخل در قضایای، کتر کودتا در تبریز.

عبارت از اصل سیاسی و اصل نظامی میباشد که با اصطلاح دارای يك کور دیپلماتیک و يك کور میلیتر بود.

چون این قسمت از تاریخ مربوط به کور میلیتر (هیئت نظامی) است از اظهار نظریه کور دیپلماتیک «هیئت سیاسی» صرف نظر نموده فقط اسامی سرانی که در امور نظامی و سر نوشت اردوی آذربایجان دخالت داشتند ذکر مینمائیم.

ناگفته نگذاریم که غیر از تبریز در خراسان نیز بدست مرحوم کلنل محمد تقی خان کنتز کودتائی بعمل آمد و شاید در بعضی نقاط دیگر هم همین نیات بود منتهی موفقیت حاصل نمیکردند چنانکه تهران نیز بدستور قوام السلطنه کتبه‌ای تحت ریاست سردار اتصارعلم و سروان عبدالصمد فقید نصری و سروان علی اکبر معتضدی تشکیل گردید که غفلتاً عملیات آنها خنثی و مدتی در سال ۱۳۰۲ در حبس بودند.

آقایان ماژور مسعود خان کیهان (استاد فعلی دانشگاه تهران) و ماژور حبیب‌الله خان شیانی (سرلشگر شیانی که از خدمت ارتش خارج و فعلاً در اروپا میباشد) و سلطان کاظم خان سیاح که فعلاً در وزارت پسته و هنر میباشد، (عناوین نامبرده عناوینی است که در آن تاریخ عیناً با افسران ژاندارم اطلاق میشده است) اینها دوستان صمیمی آقای سید ضیاء بوده و واقعاً میتوان گفت کور میلیتر کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ خورشیدی را تشکیل میدادند.

در آن تاریخ سرهنگ اسمایس انگلیسی بالباس ژاندار مری با چند نفر افسر انگلیسی که بعضی از آنها هم اونیفورم قزاق و برخی اونیفورم ژاندارم را میپوشیدند در اردوهای ایرانی مقیم جبهه گیلان در برابر کمونیستهای روسی و ایرانی که آنوقت دولت آنها را متجاسرین لقب داده بود سمت بازرسی را داشتند، با همین سمت هم آقایان ماژور مسعود خان و ماژور حبیب‌الله خان و کلنل کاظم خان با آنها همکاری میکردند.

اولین قدم آقای سید ضیاءالدین برای عملی شدن نقشه کودتای خودش این بود که با اعمال نفوذ، ماژور حبیب‌الله خان را بسمت فرماندهی هنگ دوم ژاندارم باغشاه بجای سرهنگ عبدالعلیخان اعتماد مقدم که فعلاً سر تیپ اداره شهر بانی میباشد منصوب نمود.

کابینه سپهدار باتمام معنی خواب و بکلی بی اطلاع از این فعالیت های سیاسی و رفت و آمدهای نظامی بین تهران و قزوین و ملاقاتهای وقت و بی وقت بود (در یادداشتهای

آقای م. م. الف هم در این مورد نوشته است: اجرای نقشه کودتا کورکورانه بدست سپهدار عملی شد باین معنی که سپهدار برای قزاقهای قزوین میخواست مبلغ یکصد هزار تومان بفرستد آقای سید ضیاءالدین به سپهدار اصرار کرد که این پولها را توسط مازور مسعود خان بفرستد که در ضمن نظارت آنرا هم عهده دار باشد و باصرار کاغذی هم از سپهدار بعنوان ریاست قزاقهای قزوین میگیرد که او امر شفاهی مازور مسعود را اطاعت کنید)

پهلوان میدان فعلا سه نفر از افسران نامبرده ژاندارم در بالا هستند که در آن تاریخ هیچ اسمی از رضا خان میر پنج نبود، اینها بودند که تحت فرمان آقای سید ضیاءالدین دستورات مشارالیه را بموقع اجرا میدناردند، کودتای سوم حوت نقشه اش عملی شد، بزرگترین و بهترین قوایی که در آن تاریخ در سر راه کودتا چی ها بوده همان هنگ ژاندارم باغشاه بنظر میرسد که تحت فرماندهی مازور حبیب الله خان و با اسلحه نسبتاً خوب و نیروی دوگردان پیاده، سه اسواران سوار، دوگردان مسلسل، هشت عراده توپ صحرائی و دو عراده توپ کوهستانی بود که در موقع ورود عده کودتا چی ها کوچکترین مقاومتی را از خود نشان ندادند!

اصل مطلب:

در زمان ریاست وزرائی آقای سید ضیاءالدین اولین عده ای که از لحاظ نظامی تجهیز و با مراسم نظامی آن عده قوی را آقای سید ضیاءالدین سان دید و قوای نامبرده در برابر ایشان رژه رفتند از هنگ باغشاه سه گروهان ژاندارم به ارشدیت سلطان تورج- میرزا که پیش رو و جلودار یکت اردوئی بود که بتبریز میرفت روز شانزدهم حمل ۱۳۰۰ خورشیدی در قسمت شرقی و خارجی باغشاه صف بسته آقای سید ضیاءالدین که به همراهی سه نفر از افسران نامبرده و سردار سپه و یکی دو نفر دیگر آمده بودند پس از سان دیدن عده نامبرده نطقی مبنی بر این کرد که متجاسرین تانقله وز (بین قزوین ورشت) آمده اند اوضاع گیلان چنان و آذربایجان چنین کردستان آنطور خراسان اینطور است فارس در آتش ناامنی میسوزد خوزستان حال تجزیه بخود گرفته شماها باید در مقابل این ناامنی ها دامن همت بکمر زده فداکاری بکنید بالاخره از این قبیل بیانات شمه ای گفته و سپس خدا حافظی کرده با همراهان خود برای صرف چای بداخل باغشاه رفتند.

این عده دوروز بعد یعنی صبح ۱۸ حمل ۱۳۰۰ خورشیدی بطرف تبریز حرکت کرده پس از ورود بقزوین برای سهولت در امر حرکت هر واحد علیحده بزنجان رهسپار شد و بعداً در زنجان يك اسواران سوار و يك آتشبار توپخانه صحرائی و يك دسته توپخانه کوهستانی و يك گروهان مسلسل تحت فرماندهی مازور محمود خان فولادی باین عده که از تهران اعزام شده بود ملحق گردید و تمام این عده تحت فرماندهی کلنل انبرک سویدی بمعاونت مازور لاسن دانمارکی بطرف تبریز حرکت کردند. ناگفته نگذاریم که بمحض ورود عده نامبرده بزنجان خبر سقوط کابینه سید ضیاءالدین رسید.

ورود به تبریز:

اهالی تبریز از ورود عده ژاندارم که در آن روزها دارای وجهه ملی فوق العاده بودند تجلیل و پذیرائی فوق العاده بعمل آوردند و حاج مخبر السلطنه هدایت که در آن موقع والی آذربایجان بود خوش باش گفته از آنها میهمانی نمود.

شهرت و عصیان اسمعیل آقا معروف به سمیتکو بعد اعلی رسیده بود و چنان زهر چشمی از آذربایجان و آذربایجانی گرفته بود که همه را مرعوب خود ساخته بود. بالاخره پس از يك استراحت چند هفتگی و تکمیل نواقص ساز و برگ اردوی نامبرده باقطار راه آهن بطرف شرف خانه حرکت و پس از الحاق قوای چریک مرحوم ساخان سردار عشایر قره داغی که خدمتگزار دولت بود بخوری رهسپار شده و با تشریک مساعی قوای قره داغی چند ضربه سخت بسمیتکو زدند که مورد تقدیر دولت و آذربایجانیهها واقع شد.

مقارن همین ایام یاور ابوالقاسم لاهوتی که سابقاً افسر ژاندارم و بکناهی قبل از جنگ بین المللی مورد تعقیب دولت و بقول خودش مورد حسد دشمنان واقع شده بود از ترس اینکه تاتریاق از عراق آرند مار گزیده مرده باشد قبل از بازداشت ضمن تعقیب باسلامبول فراری و بعدها با جنگ بین الملل مصادف و جزو میسیون آلمانی بکرمانشاهان آمد، پس از شکست مو تلفین مجدداً روزگاری را در ترکیه میگذارند.

بالاخره از راه تبریز وارد و مورد توجه و وساطت حاج مخبر السلطنه قرار گرفت و باهمان درجه یابوری وارد ژاندار مری شده بسمت معاونت عده سرهنگ فولادی منصوب شد.

جنگ با سمیتکو با شدت درگیر، وزد و خورد هر روز ادامه داشت تا اینکه بر حسب خیانت اطرافیان سردار عشایر بدست نوکرهای خودش کشته و اردوی او که مأمور حفظ جناح چپ اردوی ژاندارم بود در یک روز متواری و حتی جسد سردار عشایر بطور ناشناس يك روز در دست تصرف اتباع سمیتکو بود!

در این موقع که کردها قوای سردار عشایر را در هم شکستند ناگهان با تمام قوای خود بر سر عده ژاندارم تاخته کار آنها را هم ساختند (قوس ۱۳۰۰ خورشیدی). عده ژاندارم با تلفات سنگین به شرفخانه عقب نشسته دفاع خوی را به عهده اهالی خوی و قوای چریک آنجا واگذار کردند.

شدت سرما و زیادی برف موقتاً آتش جنگ را فرو نشاند و طرفین با حالت سکوت و استراحت در مواضع و سنگرهای زمستانی خویش با استراحت پرداختند.

ماژور حبیب الله خان سال پیش (باین معنی که در سال پیش درجه سرگردی داشته است) ناگهان بدرجه سرتیپی ترفیع یافت و برای قلع و قمع اکراد مأمور آذربایجان شده با قوای زیادی از تهران بطرف تبریز حرکت نمود، با وجود صدور احکام و متحدالشکل شدن ارتش ایران معهداً بر اثر هم چشمی قدیم رقابت شدیدی بین افسران و افراد ژاندارم و قزاق حکمفرما بود. ورود سرتیپ حبیب الله خان شیپانی به آذربایجان بسمت فرماندهی کل قوای آذر بایجان نیز موجب تکدر اسمعیل آقای امیر فضل امیر لشکر آنجا شد، از طرفی هم اخبار واصله از مرکز حاکی از تباین نظر و اختلاف شدید بین مجلس و ملیون با نظر و روش سردار سپه دائماً بتبریز میرسید، و این اخبار افکار اردوی ژاندارم را پریشان میکرد مخصوصاً افسران آنها که بمرخصی تبریز میرفتند از ملیون خبرهایی می شنیدند و جرائدی که از تهران میرسید همگی تأیید بر قانون شکنی سردار سپه مینمود و دلیل بر اجرای روحیه و نیت دیکتاتوری او بشمار میرفت اینمعانی بیش از همه چیز افکار اردوی ژاندارم را پریشان کرده بود.

اردوی ژاندارم که قسمت عمده افرادش از اصفهانها تشکیل شده بود مدتها از وطن دور و بدتر از همه چندین ماه حقوق هم به آنها نرسیده مختصر و جیبی هم که پس از مکاتبات زیاد میرسید مقدار عمده آن را ماژور محمود خان بعنوان حقوق عقب افتاده و حتی مبلغی هم مساعده برداشته به تبریز رفته مشغول عیاشی میگشت. در مراجعت

از تبریز هم اظهارات خود او متوید بر استماعات اردو بود و در عوض متانت و هدایت افرادش ببرد باری و چاره جوئی خود را منسوب با افسران قزاق دانسته پیوسته زیر دستان خویش را تهدید مینمود و اظهار میداشت که با مناسبات نزدیکی که خود و پدرم با سرلشکر امیر فضلی داریم در حق شماها چنین و چنان خواهم کرد تا اینکه در یکی از جلسات یکنفر از افسران روشن فکر گفت که ما تابع قانون مشروطه و حکومت قانونی هستیم مشارالیه برآشفتم و گفت بایستی ماهمه تابع نیت سردار سپه باشیم و بما اطلاع دادند که او مشغول است که زمام حکومت را از هر حیث بدست بگیرد!

فشار بی پولی و اخبار واصله از تهران و تأیید ملیون تبریز بر قانون شکنی سردار سپه موجب آن شد که شبی سه نفر از افسران اردو، سلطان تورج میرزا، سلطان میرزا علی اکبر خان، سلطان عبدالصمد خان گرد هم جمع شده پس از مذاکرات زیاد قرار شد یکنفر منتخب و نزد ملیون تبریز فرستاده و بعمل کنتر کودتائی در تبریز مبادرت نمایند و در مرحله اول تبریز را اشغال و سپس بطرف مرکز تهران حرکت نمایند و بخیال خود شاید موفق شوند که رفع این بدبختی را از ملت ایران و هموطنان خود بنمائیم (حوت ۱۳۰۰) پس از اجرای مراسم سوگند مبنی بخدمت بوطن داخل عمل شده و ستوان سید ابوالفضل خان سجادی را برای ملاقات با ملیون به تبریز مأمور کردیم، سپس شروع بجلب نظر افسران ژاندارم نموده سه نفر از آنها را دعوت و پس از خاتمه مذاکرات هر سه نفر مأمور مذاکره و ملاقات با سه نفر دیگر میشدند بطوریکه در ظرف سه چهار روز موفق بجلب نظر واقعی همه شدیم و برای انتخاب يك رئیس ارشد مذاکره شد پس از مذاکرات زیاد بالاخره یاور لاهوتی خان را انتخاب و باو مراجعه کردیم مشارالیه هم بلافاصله قبول و استقبال نمود.

خط این سه نفر افسر از همین جا شروع شد زیرا لاهوتی خان آن قدرت و لیاقت را برای اداره کردن و ریاست يك چنین انقلابی نداشت زیرا بعد از مجروح شدن سلطان تورج میرزا (پاسیار يك فعلی در شهربانی) نتوانست عده نام برده را اداره بنماید و بکلی شیرازه عمل از دست رفت.

در هر صورت کار شروع شده بود، چاره ای هم نداشتیم شب سرد برفی و تاریکی

۱ - اینجا شرحی دیگر در خصوص محمود خان پولادین داشت که حذف کردیم، این مرد بواسطه نیتی که در راه وطن دوستی بروز داد شایسته تقدیر است.

اول شب عده با ترتیب فوق از صوفیان حرکت کرده سحرگاهان بکنار شهر تبریز رسیدند جنگ بین مدافعین شهر و اردوی ملی در گرفت مدافعین شهر تاب مقاومت نیاورده ارتفاعات و پلها و بالاخره ارگ دولتی و تمام شهر باستثناء باغ شمال بتصرف اردوی ملی درآمد و حاج مخبر السلطنه نیز توقیف و سرهنگ شهاب نیز زندانی گردید. اهالی و ملیون و آزادیخواهان تبریز با یک روح صمیمیت اردوی نامبرده را استقبال نمود، دسته دسته مسلح و بار دو ملحق میشدند حتی قسمت عمده ای از افراد مسلح چریک اردوی «خالوقربان»^۱

اردوی ملی به کمک ملیون تبریز مشغول تکمیل سازمان شده بوسیله بخشنامه‌های تلگرافی و کتبی تا آنجا که ممکن بود، سایر شهرستانهای کشور و ملت ایران را از نیات خودشان مستحضر مینمودند و اثرات تبلیغات بزنجان و قزوین تأثیر کرده سران ژاندارم اردوی دولتی بخیال الحاق بما افتاده حتی عده قوای ژاندارم زنجان تلگرافاً از رئیس اردوی ملی تبریز پرسش و کسب دستور نمودند. غیر از مدافعین باغ شمال که قسمت مختصری بود و در خارج شهر همیشه آماده فرار بودند عده دیگری هم که قریب ده هزار نفر بودند در ساوجبلاغ تحت امر سر تیپ حبیب‌الله خان بودند ناگزیر بطرف تبریز حرکت کردند اردوی ملی هم در تبریز مشغول جمع آوری و تهیه جنگ گ گردید، ولی در عین حال هم بوسائلی باخود سر تیپ حبیب‌الله خان داخل مذاکره شده بود که از جنگ خودداری نماید و فرماندهی اردوی ملی را عهده دار شود و ریاست این کنترا-کودتارا داشته باشد اما افسوس که در این موقع يك اتفاق غیر مترقبه و يك حادثه غیر منتظر تمام نقشه را برهمزد و اینجاست که بایستی اعتراف کرد که:

قضا چون ز گردون فرو هشت پر همه عاقلان کور گردند و کور

و همینجاست که باید گفت ملت ایران بحکم قضا و قدر بایست محکوم به ۲۰ سال رقیت بشود و تحت سلطه و استیلای دیکتاتوری بماند و بالنتیجه باین وضع فجعیچ دچار و پایان یابد.

این اتفاق غیر منتظر بشرح ذیل بوده است:

۱ - خالوقربان کرد از یاران مهم و عمده میرزا کوچک خان و جزء حزب اتحاد اسلام جنگل بود و بعد از رفتن سردار سپه بگیلان تسلیم شد و بعد او را با عده اش بزنجان فرستاده بودند و از آنجا به تبریز.

است و نباید قضیه آفتابی شود مرکز کبیده و ستاد را در میدان قریه شرفخانه قرار داده بلادرنک مازور محمود خان فولادی و آجودانش (نایب مهدی خان) را باز داشت نموده سپس دستور احضار فوری گردان سوار مقیم قریه تیل را دادیم (تیل قریه ایست در چهار کیلو متری شرفخانه) و همان شبانه هم عده سوار بطرف شبستر و صوفیان بعنوان جلودار حرکت کرد و به آنها مأموریت داده شد که در هر چند کیلو متر راه آهن و سیم های تلفون و تلگراف را قطع نمایند و این مأموریت کاملاً بطور دقیق صورت عمل بخود گرفت.

عده از شبستر عبور کرده مقارن طلوع آفتاب وارد صوفیان شد، نایب سجادی که بتبریز رفته بود با اخذ موفقیت و موافقت با ملیون بطرف ما مراجعت کرد و از ملیون کسانی را که ملاقات کرده بود عبارت بودند از اعتمادالتجار - فیوضات - سرتیپ زاده - آقا زاده - میرآب و غیره فقط در مراجعت کم و بیش شهربانی تبریز از نیات و عملیات او بوئی برده بود و مشارالیه بامهارتی که از خود بروز داد موفق بخارج شدن از شهر تبریز گردید و خود را بایک درشکه بصوفیان باردورسانید.

قطع سیم و گزارش مبهم شهربانی تبریز حاج مخبر السلطنه را به شک انداخته کلنل لنبرک و مازور لاسن را که در آن موقع در تبریز بودند و قرار بود بهران حرکت کنند با اتومبیل بصوفیان فرستاد تا از قضیه اطلاعاتی بدست آورند و موضوع روشن و کشف شود منتهی به محض رسیدن به صوفیان این دو نفر افسر تحت باز داشت درآمدند.

عدم مراجعت و علامات شرطیه که بین آنها و حاج مخبر السلطنه والی آذربایجان قبلا پیش بینی و مذاکره شده بود والی را از خطر حمله به تبریز آگاه نموده دستور داد قوای زیادی از ژاندارم و قزاق به پلهای آج چائی و ارتفاعات خارج شهر برای دفاع شهر تبریز رفته دفاع از شهر را بعهده گیرند.

عده صوفیان و دوا سواران سوار بجلو بسمت تبریز حرکت کرد و بآنها دستور داده شد که هر یک نفر سوار یک نفر پیاده را ترك خود بگیرد و خود را بعجله باطراف شهر تبریز برسانند.

ستون دومی عبارت از بقیه توپخانه و پیاده و مسلسل بود و ستون سوم بنه وزندانان و محافظین آنها بودند.

آتریاد اردبیل قزاق بمنظور غارت کردن یکی از محلات مجاور شهر غیر منتظر وارد و خود سرانه بحمله پرداخت و مدافعین ملی شهر تبریز برای جلوگیری از غارتگری آنها ناچار بشلیک مبادرت نمودند و این تیراندازی مقدمه جنگ بزرگ و خونینی را پیش بینی نمود زیرا در اثر این اتفاق توپخانه طرفین بصدا درآمد و جنگ رسمی را اعلام نمود و مقارن ظهر بود که آتش جنگ بشدت خود مشتعل گشته دیگر هیچ عملی برای صحبت و چون و چرای طرفین باقی نگذاشت.

سلطان تورج میرزا که شخصاً مسئول و رئیس اداره جنگ بود برای باز دید محل و اطلاع از چگونگی قضیه بطرف محله شش گیلان حرکت نموده خودش واسبش مورد اصابت گلوله های مسلسل اردوی دولتی واقع شده از پا درآمد.

عدم لیاقت و مرعوب شدن لاهوتی خان هم باعث انهدام و تزلزل روحیه اردوی ملی شد که تا آنساعت توانسته بود قریب ۷۵۰ نفر در آن روز باردوی دولتی که تحت امر سرتیپ حبیب الله خان و مشغول حمله بشهر بودند ضایعات و تلفات وارد سازد و حتی کار بجائی کشیده بود که اردوی دولتی نقشه تخلیه باغ شمال و عقب نشینی را میکشیدند. با این ترتیب بدون هیچ دلیلی که مربوط بشکست اردوی ملی باشد لاهوتی خان وعده ای دیگر از افسران بدستور لاهوتی خان اول شب از شهر تبریز فرار و بدون آنکه کوچکترین دستوری بمدافعین شهر بدهد بطرف روسیه روانه گردید و سلطان تورج میرزا نیز باحالت زخمی دستگیر شد.

روز بعد اردوی فاتح دولتی بشهر ریخته تبریز را غارت کردند و تنها غارتیکه از بازار تبریز برده بودند بالغ بر نیم میلیون تومان آنروز میشده است.

پایان یادداشت يك افسر

ببالجمله لاهوتی بروسیه رفت، و سران نهضت مذکور دستگیر و در محاکمه ای که بریاست سرتیپ بصیر دیوان (سرلشکر زاهدی) و دادستانی سرهنگ متین الملک

۱ - لاهوتی با عده ای مسلح بخاک آذربایجان ففاز پناه بردند و مدتی با همان حال و با اجتماع مسلحانه باقی بود ولی بالاخره اسلحه را تحویل داده در شمار رفقای کومونیست داخل شد و اکنون در تاجیکستان مشغول خدمت میباشد.

قریب تشکیل گردیده بود نه نفر از افسران اردوی ژاندارم را با سلطان تورج میرزا تحت تعقیب و محاکمه قرار داده و آنان را بمرگ یا حبس ابد محکوم کردند. ولی آزادی خواهان تبریز قضایا را بمرکز اطلاع دادند و معتمدالتجار و فیوضات از دموکراتهای تبریز و وکیل مجلس شورای ملی نیز وارد مرکز شده و جمعی از احرار مجلس را باخود همدست کردند و بسردار سپه فشار آوردند که حضرات را بتهران احضار نماید و در اینجا تجدید نظر در محاکمه آنان بعمل آید.

نتیجه این شد که سرتیپ شیبانی فرمانده قوای آذربایجان صاحب منصبان بازداشته را طلب کرده و مورد توجه قرار داد و حقوق عقب افتاده آنانرا حتی فوق العاده و همه مزایائی که تعلق میگرفت با خرج سفر در باره آنها منظور داشته آنها را بشیخ لینسکی سرهنگ سپرد که باخود بتهران بیاورد عجب اینست که اجازه دادند زندانیان مزبور اسلحه نیز همراه داشته باشند و بقول یکسفر از صاحب منصبان مذکور: «اگرچه آقای شیخ لینسکی ظاهراً مأمور بدرقه افسران زندانی بوده است ولی در معنی افسران نامبرده که مسلح بودند مأمور حفاظت جناب سرهنگ و اموال غارتی از طلا و جواهرات شهر تبریز که همراه داشته بوده اند ۱۱۱»

در هر حال زندانیان را بطهران آوردند و تحویل گردان حمله مقیم قصر قاجار که ریاستش باسلطان کریم آقا (سرلشکر بوذرجمهری) بود دادند. و از آن ببعد سخت گیری شروع شد تا آنکه بزندان شهری نظمیه احاله داده شدند.

اینجا يك نکته تاریخی داریم که برای ذکر آن نکته ناچار دنباله شرح حال زندانیان نامبرده را امتداد میدهیم.

وکلای آزادیخواه دنباله شفاعت خود را درباره زندانیان ترك نگفتند تا آنکه روزی سردار سپه در اواخر ذی الحجه ۱۳۰۱ خورشیدی خود بزندان شهربانی رفته و عنوان آنرا بازرسی محبس نهاد و درین بررسی خود مدتی با زندانیان مذکور گفتگو کرده سپس دستور آزادی آنها را صادر نمود. ما درین کتاب اشاره کرده ایم که سردار سپه میخواهد مراکز قوه و فعالیت را يك کاسه کند، از طرفی ژاندارمری را منحل و بنام اتحاد شکل قشون، او را در قزاقخانه تحلیل ببرد. از طرف دیگر میل دارد نظمیه (شهربانی) را زیر دست قرار دهد. چنانکه انبار گندم را زیر دست خود قرار داد

و خالصجات و تحدید تریاک را هم ضبط نموده خدایارخان را بریاست آن برگماشت ... اینک سردار سپه بیهانه بازدید محبس شهربانی که عبارت بود از زندان نمره يك و زندان نمره دو و زندان عمومی مردانه و زنانه و بازداشتگاه موقتی وارد شهربانی شده است. درین بازدید حرکات سوجدیان رؤسای شهربانی بنظر وزیر جنگ و فرمانده کل قوی خوش نیامد و بمشارایه متغیر شد که در حضور وزیر جنگ چرا با ادب تر از این نمی ایستد! جوابی که مسیو وستداهل رئیس شهربانی داد مناسب نبود و برخشم وزیر جنگ افزود از همان جا کلك حضرات معناً کنده شد و چیزی نگذشت که سوجدیهای نظمیہ مرخص شدند! اینها مرخص شدند و سرهنگ محمدخان درگاهی رئیس دژبانی (قلعه بیگی) بسمت ریاست کل تشکیلات شهربانی کشور ایران نامزد گردید.



۳۲ - سر تیب محمدخان درگاهی رئیس شهربانی

گفتیم که سردار سپه توفیق یافت که اداره ژاندارمری را بتدابیر و با صبر بسی نظیری که داشت بقزاقخانه ملحق سازد، و این صاحبمنصبان غیور و شجاع و وطنخواه را با تکرار و اصرار و زبات بازی و ادار کنند که بطمع دنیا و استفاده از نعمای جهانی داخل و همقطار با کسانی شوند که بخون آنها تشنه اند و از بدنام ترین و کم حس ترین طبقات ایرانی بشمار میروند.

سردار سپه توانست باتدبیر و صبر و حقه بازبیاثیکه بلد بود و برای فاسد کردن افکار عمومی و آلوده ساختن مردم پاکدامن آنها را پی در پی بکار میبرد - ژاندارم را قزاق کند، از ژاندارم فداکار و وطنخواه که زیر دست «یالمارسن» آنمرد بزرگوار

سویدی تربیت یافته بودند، قزاق بی حیت و فرومایه و مداخل کن که زیر دست لیاخوفها و افسران وحشی و جاهل روس بار آمده بودند و «تزار» را بر شاهنشاه ایران رجحان مینهادند بسازد!

قبلاً میدانستیم که قوام السلطنه مایل بمحو اداره ژاندارم نبود و در این يك سال و چیزی کمتر که با وزیر جنگ در سال ۱۳۰۰ شمسی کار میکرد متصل مشغول کشاکش و زد و خورد بود، ولی بدبختانه وقایع خراسان و واقعه لاهوتی و سستی احمدشاه که باطناً قزاقها را بر ژاندارمها رجحان نهاده و بیشتر دوست میداشت - کار رئیس دولت را سست میکرد، خاصه که باز احمدشاه بخيال خوش گذرانی و رفتن بفرنگ افتاده بود و میخواست سردار سپه را رو بخود کند، زیرا دولت و مجلس و مردم بارفتن او موافق نبودند.

بنابراین مقدمات بین سردار سپه و قوام السلطنه شکرانی پیدا شد، بدگوئی و مذمت از نخست وزیر در عمارت وزیر جنگ آغاز گردید، بدگویان و جاسوسان نیز در میان افتادند و آب را گلآلود تر کردند.

در همین اوقات سردار سپه موفق شد بوسیله نشر بیانیهها و ایراد نطقها اداره ژاندارمری را منحل کند و صاحبمنصبان ژاندارم را بمتحدالشکل شدن قشون و پوشیدن لباس واحد و اختلاط ژاندارم با قزاق و برداشته شدن این هر دو اسم و ادار سازد. اینکار در زمستان سال ۱۳۰۰ شمسی قبل از مسافرت احمدشاه (بار دوم) بفرنگستان عملی گردید.

بعد ازین عمل شاه و ولیعهد را نیز و ادار پوشیدن لباس متحدالشکل نظام که خود اختراع کرده بود نمود و آن هر دو برادر با شوق مفرطی باین لباس که عبارت از نیم تنه و چکمه و کلاه پوستی لبه دار که نوع نظامی «کلاه پهلوی» محسوب میگردد بود ملبس شدند و برای اولین بار بنای کار شکنی را بر ضد نخست وزیر گذاشت، و چنانکه اشاره کردیم بین سردار سپه و قوام السلطنه بهم خورد.

شاه مختصر سعی در اصلاح ایندو بخرج داد، ولی مؤثر نیفتاد و قبل از عزیمت شاه بفرنگ، دولت قوام السلطنه بعد از کارهای بانامی که کرده بود مانند دادن امتیاز استخراج نفت شمال بکمپانی «استندارد اویل»، با زبردستی و مقدمات جلب مستشار از امریکا و بتصویب رساندن معاهده دولت شوروی و ایران و معاهده دولت

افغانستان و ایران و غیره، در برابر عدم صمیمیت اکثریت مجلس و دسایس اجنبی که از امتیاز نفت شمال جداً ناراضی بودند مستعفی گردید و مرحوم مشیرالدوله پیرنیا روز ۲۵ جمادی الاولی مطابق پنجم بهمنماه ۱۳۰۰ در حضور شاه و وزرای خود را معرفی کرد.



۳۳ - احمد شاه و ولیعهد محمد حسن میرزا

در خلال سقوط کابینه آقای قوام السلطنه و تشکیل کابینه مرحوم پیرنیا مشیرالدوله، سردار سپه موقع را مناسب دیده برای تحصیل نفوذ بیشتری دستور داد تا مرحوم محمد طاهر خان میرپنج که از صاحبمنصبان قزاق بود انبار غله دولتی را

که تا آنروز در تحت نظر وزارت مالیه اداره میشد تحت اختیار خود در آورد و آنرا تحت نظر وزارت جنگ قرار دهد یعنی مستقیم زیر نظر خود سردار سپه اداره شود، تا بدینوسیله بتواند رشته حیات مردم تهران را در دست داشته باشد و در مواقع مقتضی و هنگامی که سیاست اقتضا کند در نان شهر و گندمی که بنجیازها داده میشود اعمال نفوذ نماید و چنانکه بعدها خواهیم دید این مسئله در ریاست وزرائی بفتح او تمام شد^۱

عزاداری سردار سپه :

روز دهم محرم «روز قتل» دسته قزاق ها بایک هیئت و نظم و تشکیلات مخصوصی بازار آمده و چند دسته موزیک در حالی که آهنگ نوا و عزا مینواختند و اسب و یدک همراه داشتند بازار آمده و خود سردار سپه نیز در حالیکه سر خود را برهنه کرده بود و گاه روی سر خود می پاشید در جلو دسته دیده میشد سایر افسران قزاق هم عقب سر مشارالیه بعزاداری مشغول بودند دسته ای از قزاقها بسر و صورت خود کل و لجن زده عزاداری میکردند پرواضح است که مشاهده این حال در مردم خالی از تأثیر نبود و شخص وزیر جنگ از این پس بین عامه مردم یک شخص مذهبی و پابند بعزاداری که ایرانیان خیلی به آن علاقمند هستند معرفی شد و ایشان تنها بمجالس روضه اصناف میرفتند و در مجالس روضه آنان شرکت می جست بعضی از وعاظ و روضه خوان ها هم روی منبر از او تعریف و او را دعا میکردند و مردم متوجه میشدند که وزیر جنگ بروضه آمده است.

روز عاشورا هم پس از بهم خوردن دسته عزادار قزاقها عده ای از آنان که معلوم نبود بچه منظور اینکار را کرده اند بزندان شهربانی ریخته متجاوز از ۳۰۰ نفر از مجوسین را به زور مستخلص کردند که بلا فاصله از طرف رئیس شهربانی وقت به دستگیری آنها مبادرت شد.

همچنین شب یازدهم دسته قزاقخانه بازار آمد و شام غریبان گرفته بودند و خود سردار سپه سر و پا برهنه شمع بدست گرفته و در مسجد جامع تهران و مسجد شیخ عبدالحسین که از بزرگترین مجالس روضه آن روز بود آمدند و یک دور دور مجلس گردش کردند

۱ - از تاریخ مکی - مهر ایران.

این تظاهرات نشان میداد که سردار سپه فوق العاده نسبت بمقدسات مذهبی اهمیت میدهد و تا دوسه سال هم همه ساله این تظاهرات برقرار بود تا اینکه رئیس الوزراء شد و از آن پس رفته رفته بکلی روضه و سینه زنی و دستجات آنها را قدغن کرد.^۱

تعیین مسبب کودتا :

در آغاز دوره مجلس چهارم، روزنامه ها در پیرامون، کودتا، و مایه و منشاء و علت و بانی آن بحث میکردند، و قضایائی جسته گریخته بیرون میآمد و اسراری فاش میشد (همان اسرار که بالاخره با همه مهارت در پرده پوشی آنها امروز بر همه کس مکشوف میباشد) و این کار مایه ناخشنودی و پریشانی حواس وزیر جنگ می شد. درین اوان، شاه، چنانکه بگوئیم بسفر دوم فرنگستان عزیمت کرده بود و روابط وزیر جنگ با قوام السلطنه نیز صورته اصلاح شده و آغاز قدرت نمائی وزیر جنگ در کار بروز و ظهور بود.

بنا بر این بتاريخ ۲۴ جمادی الاخری ۱۳۴۰ برابر سوم حوت ۱۳۰۰ خورشیدی ابلاغیه رسمی ذیل را صادر کرد و با مهارت کامل که نویسنده در این ابلاغیه بکار برده است توانسته اولاً مسبب کودتا را خود سردار سپه معرفی نماید، و سید ضیاء الدین را که در حقیقت مسبب و نقشه کش کودتا بود عاریتی و بی اهمیت جلوه دهد و چنین وانمود سازد که سید ضیاء الدین چیزی نبود. و تنها سردار سپه و رفقای قزاق او بودند که چون در کوه و بیابان صدماتی کشیده بودند و نالایقی زمامداران وقت آنها را تحریک کرده بود، به حس شدید وطن دوستی و احساسات ایرانیت تکیه کرده شبانه به پایتخت ریخته آنها را تصاحب نموده اند!

و نیز میگوید: این يك فکری نبود که فقط در سوم حوت سال گذشته در دماغ من تأثیر کرده باشد، این يك عقیده نبود که در تحت تأثیر افکار دیگران بمن تحمیل شده باشد... و نیز میگوید: برای من طاقت فرسا بود که این ملت بیچاره سالی ده کرور تومان مخارج قشون را از بیوه زنهای فقیر کرمان و بلوچستان دریافت و تأدیه نموده آن وقت یک نفر دزد ده سال در اطراف قم و کاشان و تا دروازه طهران مشغول شرارت و راهزنی بود و بعضی از مرکزبان هم شريك دزدان باشند!...

اینک ما با آنکه ارزش وقایع تاریخی از این ابلاغیه انتظار نداریم و اغلب عباراتش عوام فریبانه و هوچیانه تنظیم گردیده است و بعین مضامین مقالات افراطی بعضی از جراید است برضد رجال مشروطه خواه - و از انصاف نباید گذشت که رجال دولت آنروز ب همان دلیل که پانزده سال با وجود وقوع ایران در جنگهای شدید داخلی مثل هجوم محمد علی شاه و سالار الدوله و رحیم خان و غیر هم و با وجود وقوع در جنگ بین الملل و مداخله قوای مسلح روس و ترک و انگلیس در اصقاع کشور و با وجود قحطی طبیعی و شدید ۲۶ و ۲۷ و هزار گربه رقصانهای خارجی از دخالت روس و دسایس انگلیس - این مملکت را براه برده و با دست تپی چرخ دوایر را گردانیدند و يك و جب خاک از کف ندادند و يك سند خلاف مصلحت امضا نکردند - هیچوقت استحقاق آنها نداشتند که آقای سردار سپه اینطور نسبت بآنان بدگوئی کند و بگوید که خیانت کاری این رجال باعث تحریک حس غیرت و وطنخواهی ایشان شد و این مرد قزاق نیمه وحشی را بنجات ایران برانگیخت!

اینک متن ابلاغیه وزیر جنگ :

از آنجائی که اثرات دوره انحطاط مفهوم و معانی عقاید را از اغلب سلب کرده و يك رشته کلمات و الفاظ خالی از معنی را قائم مقام حقایق قرار داده است و از آنجائی که بواسطه همان تأثیرات تدنی و انحطاط، اغراض انفرادی بالمره جای گزین سعادت جماعت شده است اینست که در بعضی از جراید مرکزی پس از یکسال تمام که از مدت کودتا گذشته تازه دیده میشود که مسبب حقیقی کودتا را موضوع مباحث خود قرار داده و در اطراف آن قلمفرسایی میکنند.

من اگر میدانستم که جرائد مذکوره قانده عقاید جمعیت و پیشوای افکار امت شناخته میشوند و از روی منطق و برهان، میخواهند وارد در فلسفه ظهور کودتا بشوند فوق العاده مشعوف میشدم که اصل سبب را بمعرض افکار عمومی گذارده و حقایق را بی پرده آشکارا سازم اما چون از ارتباط مدلول بعضی از جرائد با افکار ملی و عمومی مردم هستم و بعلاوه بطور قطع و وضوح می بینم که این موضوع مهم رسیده استفاده اریاب جرائد مزبور و بروز اغراض و حملات شخصی آنها و تحریک باطنی آبادی سائره شده است اینست که بدو از استفهام و ذکر این سؤال ناچارم.

آیا با حضور من مسبب حقیقی کودتا را جستجو کردن مضحک نیست؟؟؟

اگرچه من بهفای نیت و خلوص عقیده و احساسات ایرانیت و ایران پرستی خود تکیه داده خدای بصیر و وجدان بی آرایش را سرلوحه رفتار و عقاید خویش قرار داده ام و هرچشم بینا و گوش شنوایی را بمعکمه قضاوت دعوت میکنم و باضافه مستشرقان اوراقی را که ارتباط بهم مسلک و جمعیتی مطرود و نماینده

مربوط نیست و اگر اندکی قوه مخیله خود را حکم قضیه قرار دهید میدانید که اضمحلال وطن داریوش بر اثر حرکات ناخلفان داخلی و اعمال نفوذ خارجی در شرف تثبیت و فقط مشیت خداوند متعال بود که هویت ناخلفان و زمامداران بی عرضه دون همت را در پیشگاه عموم ملت آشکار و باز با مشیت خدای ایران است که در تحت تاثیر همین اقدام میرویم حیات از دست رفته خود را بجهانیان ثابت نماییم .

من از اقدامات خود در پیشگاه عموم ابدآ شرمنده نیستم و با نهایت مباهات و افتخار است که خود را مسبب کودتا بشما معرفی می‌کنم .

این يك فکری نبود که فقط در سوم حوت سال گذشته در دماغ من تأثیر کرده باشد . این يك عقیده نبود که در تحت تأثیر افکار دیگران بمن تحمیل شده باشد !

بدبختی نوع ایرانی مخصوصاً نفرت قشونی را من از چندین سال قبل حس کرده بودم و اشخاصی که لیاقت شیدن آن را از من داشتند همه میدانستند که تحمل تفاوت کاری خارجی و مملکت فروشی پست فطرتان داخلی برای من امری بس صعب و دشوار بود و در تمام میدانهای جنگ دفاع مرا در مقابل این شداهد میدیدند من نمی توانستم تحمل نمایم که نفوس بیچاره ایرانی و هموطنان بدبخت من به معرض بیع و فروش اجانب درآمده و پست فطرتان تهران هم اسناد این مباحثه را امضاء مینمایند .

من نمیتوانستم مشاهده کنم که يك ایالت مهمی مثل گیلان در آتش یداد جمعی بنماگر مشغول سوختن است و زمامداران مرکز تمام این خانه خرابیها را اسباب تفریح خود در هیئت و سایر مجالس فرار داده و بجای قلع و قمع و سرکوبی آنها در مشارکت به اعمال بنماگران نیز بر وجاهت ملی خود می افزایند .

برای من طاقت فرسا بود که این ملت بیچاره سالی ده کرور تومان مخارج قشون را از یوه زندهای فقیر کرمان و بلوچستان دریافت و تادیه نموده و آنوقت يك نفر دزد ده سال در اطراف قم و کاشان تادروازه تهران مشغول شرارت و راهزنی شود و سپس بعضی از مرکزبان را هم در تمام دزدیها شریک و اربابز بینم .

هیچ ذیحسی تصدیق آنرا نمیکرد که لشکریان بیچاره از صاحب منصب و تاین در تمام جنگها آگدکوب خارجی و داخلی گشته فوج فوج قربانی بدهند و در مرکز دولت بلع حقوق آنها را اولین وظیفه خود قرار داده برای مناصب و درجات با شرف نظامی چوب حراج در دست گرفته و هر روز يك عده سردار و صاحب منصبان خود رو بیرون یاندازند و آبروی ملت را در نزد اجانب ریخته و خون هر نظامی فداکاری را در عروق آنها منجمد نمایند . قشون برای هر مملکتی لازم و همه این حرف را من باب هوس و برای کسب وجاهت ملی میسرودند ولی در همان حین با تمام قوی با فنا و اضمحلال قشون کوشیده جیب خود را پر و قلب هر نظامی و وطنپرستی را میشکافتند و دنباله را با کمال بی آزر می و یشرمی بجائی ممتد کردند که کلمه قشون (همان کلمه که در تمام عالم با قید شرف و افتخار تلقی میشود و به پاسبانی حقیقی ملت و مملکت معرفی می‌گردد) جز تخفیف صاحبان آن رسم دیگری را متضمن نبوده و در مقابل تمام صنوف و طبقات ملوب الاعتبار شده بودند .

احساس ساختگی (نه فکر) يك فرد واحد شناخته میشوند در درجه صدم از اهمیت تشخیص خواهم داد . معهذا صاحبان همین اوراق هم خوبست بجنبه فکری خود اگر متکی يك معلوماتی است مراجعه کرده عمداً اشتباه نکنند که موضوع مهم کودتا در دسترس اقدام هر کسی نبوده اشخاصی میتوانند مبادرت باین اقدام نمایند که ظلم خارجی و بی لیاقتی زمامداران داخلی را از روی قلب و عقیده تشخیص داده باشند ! کسانی مسبب این اقدام میشوند بشوند که تمام عمر خود را در جزو صف و قشون صرف کرده اغراض حقیقی مستشاران خارجی را از هر طبقه و صنفی بودند در خرابی بنیان این مملکت عملاً استنباط کرده باشند .

اشخاصی نمیتوانستند در مقام اجرای این مقصود برآیند که مدت العمر در کوه و یابانها جان خود را در راه این مملکت برکف دست گرفته و تشخیص داده باشند که زمامداران نالایق پست فطرت تمام آن فداکارها را بهیچ شمرده و تمام زحمات صاحب منصبان و افراد قشونی را فدای صد دینار منفعت خود نموده اند !

آری هرکس نمیتوانست پرده این شامت کارها را دریده دست های خارجی را از گریبان این مملکت بیچاره قطع و بخود سری و بی لیاقتی و منفعت طلبی مزدوران داخلی خاتمه دهد . این يك فکری نبود که از اثر گردش در باغ و گلستان و اطافهای گرم انشاد شده باشد کسی را در این مورد یارای اقدام و عمل را بود که بدبختی و بیچارگی نفرت زحمت کش قشون را در جلو چشم بطور عزت دیده و تمام آن بیچارگیها را با تعیبات لا ابالیانه و هیولاهای غریب و عجیب کرسی نشینان تهران موازنه کرده باشد . بی جهت اشتباه نکنید و از راه غلط مسبب کودتا را تجسس مینمایید با کمال افتخار و شرف بشما میگویم که مسبب حقیقی کودتا منم و با رعایت تمام معنی این راهی است که من پیموده ام و از اقدامات خود ابدآ پشیمان نیستم امر علی الظاهر یکی دوهتر را دیدید که چند صباحی عرض اندام کردند و سطحاً راهی پیمودند نه این بود که اعماق قلب آنها در نظر من مخفی و مستور باشد همه را می دانستم و استنباط کرده بودم فقط احتیاجات موقع مرا ملزم میکرد که موقتاً دست خود را بر سینه آنها آشنا سازم تا زمانی که ایران را آئینه فداکاریهای خود قرار داده و نامحرمان را از محفل انس خارج سازم چنانکه دیدید و شنیدید !

اینک اگر بمسبب حقیقی کودتا اعتراض دارید بجای آنکه هر روز در اوراق جرائد بمقام تفتیش و قحص برآئید بدون اندیشه مستقیماً بمن مراجعه کرده با نهایت مهربانی اعتراضات خود را از من جواب گرفته و آنچه را که خودتان هم میدانید و قلباً تصدیق میکنید دوباره از من بشنوید و چنانکه گفتم اثرات دوره انحطاط متأسفانه الفاظ و لغات را قائم مقام معانی و حقایق قرار داده و کمتر کسی است که بخواهد وارد در مرحله حقیقت گشته سپس در مقام تثبیت عقیده خود برآید ولی باید دانست که يك سلسله الفاظ مجوف چسبیدن و از محیط فکر و حقیقت دوری جستن کار خردمندان نیست .

در این صورت از جمله باشخاص غیر متجانس اگر بفلسفه کودتا اعتراضی دارید علی التحقیق فرع سبک مغزی شما خواهد بود و این يك نوع بروز احساسی است که ابدآ به جنبه های فکری و تعقل شما

آری تحمل این شدائد و مظالم برای من و هرکس که خود را پرورده این آب و خاک میداندگمر شکن و طاقت فرسا بود و بالاخره با حقوق بشریت من مخالف بود که به بینم و مشاهده کنم يك جمعی هست فطرت دون همت نالایق رشته ارکان مملکت را گسته و در صدد آن هستند که بحیات استقلال مملکت و ملت خانمه داده و در تمام موارد مختصر نفع شخصی را بر ارکان يك مملکت سه هزار ساله ترجیح و مرجع سازند .

مسبب حقیقی کودتا همین عواملی هستند که هزار يك آنرا در ضمن این ابلاغیه ملاحظه میکنید و در تحت تأثیر همین عوامل بود که من بطف خداوندی پناه برده و با عقیده راسخ و عزم جازم در صدد برآمدم که بآن دوران سیاه خانمه داده آبروی از دست رفته نظام را عودت و با شهادت همان ها حیات مملکتی را تجدید نمایم .

من پیشرفت منظور و مقصود مقدس خود مطمئن و در تمام موارد از خدای ایران و روح ملیت خود استمداد میجویم زیرا غیر از این دو نقطه انکار هیچ نقطه متکی نبوده و نخواهم بود ، در این صورت بنام ارباب جرات و صاحبان احساس پیشنهاد می کنم که پس از این ابلاغیه و معرفی مسبب حقیقی کودتا و سابقه ای که به احوال من حاصل کردند دیگر هر عنصر غیر مافوقی را سبب حقیقی این امر عظیم تشخیص نداده بجهت مبارزه با عوامل مؤثره جراز قلوبی که قابلیت تأثیر را داشته باشند تراوش نخواهد کرد .

باز هم اشتباه نکنید بعضی از اشخاص کوچکتر از آن بوده و هستند که يك اراده منظم نظامی را با اراده و عقاید خویش مربوط ساخته و ببلایه مقام نظامیان فداکار نیز والا تر از آن بودند که با اراده های خفیه متحرک باشند .

اکنون اگر بساده لوحی خود در انتشار این افکار تردیدی نداشته باشید می توانید قطعاً بدانید که اشخاص آلوده بفرض و عناصری که بدست دیگران متحرک باشند در دنیای تاریخ هرگز دوام و بقائی را همراه نبوده و حقایق معنوی را حتماً به القای شبهات نمیتوان برای همیشه مستور و مکتوم داشت .

اینک در پیشرفت مقاصد ملی خود قلباً از حی ذوالجلال استعانت جست و به تمام هموطنان عزیز عموماً اطلاع میدهم که با مسبب حقیقی کودتا هرکس اعتراض و اشتباهی دارد بخود من مراجعه نموده و چون در ضمن تمام گرفتاریهای دیگر برای من غیر مقدور است که هر روز در جراید بمقام رفع شبهات خصوصی برآیم صریحاً اخطار می کنم که پس از این برخلاف ترتیب فوق در هر يك از روزنامه ها از این بابت ذکری بشود بنام مملکت و وجدان ان جریده را توقیف و مدیر و نویسنده از راهم هر که باشد تسلیم مجازات خواهم نمرد . دوم برج حوت ۱۳۰۰ وزیر جنگ - رضا

سردار سپه درین ابلاغیه که بوسیله نویسنده زبردستی برای خود تهیه دیده است

۱- از مهربانان بقلم حسین مکی نقل شد.

بجراید سخت تاخته و در آغاز و انجام ابلاغیه بآنها توهین روا داشته است ، و نیز چند جا بمسبب و موجب حقیقی کودتا ، آقا سید ضیاء الدین ، که مشارالیه را مانند سربازان مزدور قرون وسطی اجیر کرده و با وجود تردید و تأنی و مسامحه فراوان او را با خود بمرکز کشیده بود ، بد میگوید . . . بعضی اشخاص کوچکتر از آن بوده و هستند که يك اراده منظم نظامی را با اراده و عقاید خویش مربوط ساخته و . . . این معنی را چندین بار تکرار میکنند - و میخواهد بگوید که آقای رضاخان میرپنجه بوده است که نقشه کودتار را طرح ریخته و سید ضیاء را اجیر کرده و فریب داده بمرکز کشانیده است !

هر چند من تردید ندارم که سردار سپه قبل از کودتای سید ضیاء با خارجیان ارتباط داشته است و ما شمه ای از آن را نگاشتیم و بنا بروایت تلگرافچی اردوی قزاق مقیم منجیل سردار استاروسلسکی روسی بمشارالیه در ضمن شکوه از دسایس انگلیسها بر ضد خودش گفته است که : هر شب این صاحب منصب بعد از صرف شام که اردو استراحت میکنند سوار شده باردوی انگلیسها میرود و تا سحر یا تا پاسی از شب آنجا میماند لذا حق نبود برفیق دیپلمات خود که پایه و اساس حکومت و ریاست و پادشاهی او را با هوش و جسارت و زیرکی خود بنیاد نهاد این اندازه اهانت روا دارد !

۳۶ - مسافرت دوم احمد شاه بفرنگ :

شش ماه از افتتاح مجلس چهارم گذشته بود که سلطان احمد شاه بنیال مسافرت بفرنگستان افتاد .

اینجا شرحی است که در تاریخ مکی درج شده و ما عین آنرا بدلیل اهمیت پاره از موارد او نقل مینمایم ۱ :

« از روز ۱۳ ربیع الاول ۱۳۴۰ مرحوم احمد شاه بفکر مسافرت اروپا افتاد چه روز بروز در اثر رفتار و حرکات سردار سپه و سوء نیت او نسبت بمشارالیه این

۱- متأسفانه آقای مکی نوشته است که مأخذ و مدرک این روایت خاصه قسمت سفیر روس از کجاست .

فکر را تقویت میکرد و چاره ای هم بخاطرش نمیرسید که بعدها مورد ملامت و خرده گیری واقع نشود جز اینکه موقتاً باروپا مسافرت نماید و در این بین شاید افق سیاسی تغییر نماید و ملت بتواند سرداز سپهرا کنار بگذارد، رفته رفته خبر مسافرت شاه باروپا در تمام محافل پیچیده شد. رشتین نماینده سیاسی دولت شوروی بر اثر این شایعات نزد مرحوم احمد شاه رفته مدتی مذاکره نمود و هرچه خواست شاهرا متقاعد نماید که این مسافرت صلاح نیست موفق نگردید حتی بشاه از نظر خیر خواهی و دوام سلطنت اطمینان داد که دولت روسیه استثنائاً از ماده عهد نامه ترکمان چای راجع بحمايت خانواده عباس میرزا استفاده خواهد کرد و از شما کاملاً حمایت خواهد نمود معهنذا مفید واقع نگردید زیرا شاه مرعوب شده بود و هم از اظهارات سفیر شوروی اطمینان قطعی نداشت.

لذا رشتین هم در میهمانی که در سفارت افغانستان بر پا بود نزد بعضی از رجال ایران از مسافرت شاه و تفصیل ملاقات مفصل خود مذاکره و در پایان از شاه گله مینماید. درست يك ماه از این مقدمه گذشت و هرچه بمرحوم احمد شاه اصرار کردند که فعلاً مسافرت صلاح نیست نشنید و میخواست تصمیم خود را عملی نماید و بنا بر این روز ۱۳ ربیع الثانی عده ای از وکلاء مجلس شورای ملی راجع به حرکت شاه باروپا اظهار نگرانی کرده با آقای مؤتمن الملك رئیس مجلس مذاکره نمودند که شخصاً شاه را ملاقات و باو نصیحت نماید که از این مسافرت منصرف شود و اگر متقاعد نشد هیئتی رسماً از طرف مجلس انتخاب و نزد شاه بروند و مخالفت مجلس را بشاه متذکر شوند و اگر باز متقاعد نشد آنوقت مجلس در انتخاب نایب السلطنه و ترمیم کابینه نظر خواهد داشت.

همچنین عده ای از آقایان علمای تهران بشاه پیغام دادند که این مسافرت صلاح نیست و متوقع هستیم که از آن منصرف شوید. و سردار سپه بوسیله قائم مقام الملك بعلمای تهران پیغام داد که با مسافرت شاه مخالفت ننمایند ولی اغلب از آنها جواب دادند که نمی گوئیم شاه نرود ولی میگوئیم ملت ایران راضی نیست و صلاح مملکت و شاه هم در اینست که این اظهار عدم رضایت بشود و اگر سوء ترتیبی بر این مسافرت مترتب شد میتوان گفت این مسافرت بتحریرك اجنبی بوده است.

همچنین عده نسبتاً زیادی از نمایندگان مجلس شورای ملی هم تصمیم گرفتند که در صورت تحقق مسافرت شاه اظهار عدم اعتماد بکابینه قوام السلطنه نموده خویش را مبرا و مسئولیت را بگردن هیئت نمایندگان مجلس بگذارند.

خلاصه هرچه اظهار نارضائی و نصیحت بمرحوم احمد شاه کردند نتیجه نبخشید، و خیال مسافرت را از مغز خویش خارج نمی کرد، حتی عده ای از درباریان و نزدیکان و منسوبان شاه هم نزد مشارالیه رفته هرچه خواستند که او را از این تصمیم منصرف نمایند موفق نگردیدند و این مذاکرات همین طور دوام داشت تا روزی که از طرف شاه رسماً دستخط ذیل صادر گشت که روز ۲۶ جمادی الاولی بواسطه کسالت و برای معالجه باروپا خواهد رفت و تا مراجعت ولیعهد (در این هنگام مرحوم محمد حسن میرزا ولیعهد باروپا رفته بود) نیابت سلطنت بمعهدهٔ اعتضاد السلطنه خواهد بود.

دستخط احمد شاه:

از چندی قبل نظر بکسالت مزاجی و لزوم معالجه بمسافرت اروپا تصمیم گرفته بودیم لیکن علاقه مندی بامور مملکت ما را مترصد داشت که پس از استقرار نظم و تأمین آسایش عمومی این تصمیم را بموقع اجرا گذاریم. اینک که به عون الله تعالی انتظام کامل برقرار و نگرانیهای سابق مرتفع و امور دولت با موافقت مجلس شورای ملی قرین جریان است، ضرورت معالجه سرعت مسافرت را ایجاب نموده روز چهارشنبه ۲۶ جمادی الاول ۱۳۴۰ از تهران از راه بغداد بطرف اروپا حرکت خواهیم کرد و تلگرافاً مقرر داشته ایم برادر کامکار ولیعهد مراجعت پایتخت نماید و در غیاب ما مراقب امور مملکت باشد و قریباً وارد خواهد شد، تازمانی که ولیعهد وارد نشده است برادر خودمان اعتضاد السلطنه مقرر فرموده ایم که باتفاق جناب اشرف رئیس الوزراء مطالب مهمه را بعرض ما رسانیده و ما را از مجاری امور مطلع سازند، از خداوند متعال سعادت اهالی مملکت را مسئلت می نمائیم و اطمینان داریم در غیبت ما موجبات نظم و آسایش عمومی کاملاً محفوظ و برقرار خواهد بود و امر و مقرر میفرمائیم که عموم ادارات از قشونی و کشوری با حس شاه پرستی و وظیفه شناسی که در هر مورد از خودشان بروز داده اند طوری مراقب و ظایف خدمت باشند که در مدت غیبت ما وجهاً من الوجوه خلاف نظم و خلاف انتظاری در امور مملکت حادث نشود انشاء الله

تعالی پس از شش ماه خودمان هم بمملکت و پایتخت مراجعت خواهیم نمود.

۱۵ ماه جمادی اول ۱۳۴۰ - شاه

پس از نشر دستخط مرحوم احمدشاه روزنامه اتحاد مقاله ای تند بر علیه مسافرت شاه منتشر کرده و سردار سپه هم از این بابت عصبانی شده روزنامه را توقیف کرد.

* * *

بالاخره روز ۶ دلو ۱۳۰۰ دو ساعت قبل از ظهر موبک همایونی از تهران از طریق بغداد عازم فرنگستان گردید. معین الملک و حکیم الدوله و معیر السلطنه تا اروپا با شاه همراه بودند. و وزیر جنگ تاسرحد خانقین و موثق الدوله وزیر دربار تا کربلا شاه را مشایعت کردند.

ولیعهد باسلامبول احضار شده و شاه قول داده بود که او را روانه ایران سازد و از بغداد توسط تلگراف احضارش کند و شاهزاده اعتضاد السلطنه برادر شاه بسمت نیابت سلطنت در تهران معرفی گردید.

سردار سپه درین سفر خیلی حسن خدمت نسبت بشاه بخرج داده بود.

فعالیت های سیاسی :

در غیبت شاه فعالیت های سیاسی آغاز شد. از آن جمله مشار الملک در مجلس بتوسط بعضی از دوستانش عمل میکرد که حکومت قوام را ساقط کند و خودش رئیس الوزرا شود.

لیکن این دسیسه از پیش نرفت بلکه بضرر مشار الملک نیز تمام شد. چه چیزی نگذشت که مشارالیه را بجرم توطئه قتل سردار سپه و قوام السلطنه دستگیر و بخارج ایران تبعید کردند و تفصیل آن بقرار ذیل است :

کشف کمیته سری :

روز ۲۲ محرم عده ای از رجال و محترمین را بنام اینکه کمیته سری به منظور سوء قصد نسبت به دو نفر از اعضای کابینه سردار سپه و قوام السلطنه داشته جلب

و در تحت توقیف و بازپرسی در اداره قزاقخانه در آمدند و جمع کثیری را بنام اعضاء کمیته نامبرده بشرح پائین بازداشت نمودند :

- ۱- آقای ظهیر الاسلام، ۲- ضیاء السلطان، ۳- میرزا احمد خان برادر سالار فلاح، ۴- عون السلطنه، ۵- میرزا اسحق خان رهبر، ۶- سالار منصف و رزویینی، ۷- هشترودی، ۸- میرزا احمد خان تنکابنی، ۹- معدل الملک شیرازی، ۱۰- مشاور اعظم، ۱۱- مشار الملک (موقعیکه برای دستگیری مشار الملک میروند مشارالیه بدربار سلطنتی متحصن میگردد ولی بعد در تحت بازداشت در میآید)، ۱۲- نیر السلطان، ۱۳- نصیر الملک، ۱۴- معزز السلطان، ۱۵- منتخب السلطان و چند نفر دیگر که گویا از نظامیان هم در بین آنها بوده است.

برای بازپرسی از اعضاء این کمیته کیسیونی در اداره قزاقخانه در تحت نظر نمایندگان وزارت دادگستری و شهربانی و قزاقخانه منعقد گردید ولی در بازپرسی اولیه برخی از این عده با خشونت جواب داده بودند. بالاخره روز ۱۴ میزان در اثر بازپرسی برائت عده ای از آقایان حاصل گردید و آنها را در روز نامبرده آزاد کردند.

ابلاغیه حکومت نظامی :

برای استحضار خاطر عامه اعلام میدارم که در تعقیب اقرار اشخاصیکه مأمور سوء قصد بدو نفر از اعضاء محترم هیأت دولت حاضر بودند کشف توطئه و دسته بندی مفصل و خطیری گردیده و مباشرت و ریاست ظهیر الاسلام و مشار الملک در این دسته بندیها و اقدام باین سوء قصد بموجب دلایل و امارات کثیره و اقرار صریحه خود ظهیر الاسلام محقق گردیده است، هیأت استنطاقیه برای تکمیل این امر در صدد جلب مظنونین و استنطاق آنهاست البته پس از ختم استنطاق احاله امر بمحکمه و وسایل استحضار عامه کاملاً فراهم خواهد گردید.

سرتیپ دوم محمود آقا انصاری

رئیس کمیته نامبرده گویا چنین تصمیم داشته که پس از مبادرت و اجرای منظور خود از طرف عموم اعضاء کمیته یکنفر را بریاست وزرائی انتخاب کند و زمامداری را بعهده گرفته بقیه بعملیات خویش ادامه دهند.

بالاخره پس از مدتی مشار الملک و عده ای را تبعید و بقیه را پس از مدتی از زندان قزاقخانه آزاد نمودند ولی مشار الملک روز ۱۲ میزان که بین النهرین تبعید شده بود از آنجا تلگرافاتی بمجلس و سایر مقامات مخایره کرد و رسماً نسبت ببازداشت خود اعتراض

نمود و پس از مدتی اجازه داده شد که بتهران مراجعت نماید و چنانکه بعداً خواهیم دید در کابینه ایکه سردار سپه تشکیل داد عضویت پیدا میکند .
ضمن این بازپرسی و یا متعاقب آن کشف میشود که گویا تروریست‌هایی که میبایستی مبادرت بعملیات تروری نمایند از نظامیان بودند (معلوم نیست این عده تروریست جزو کیمته سری در بالا بوده و یا بشخصه قصد ترور کردن سردار سپه را داشته اند) دستگیر و بعنوان اینکه این نظامیان برخلاف دیسیپلین و مقررات رفتار کرده اند بنا بر حکم محکمه نظامی امر بتیر باران میدهد و ابلاغیه نیز برای گرفتن زهر چشم نظامیان و اشخاص ذی نفوذ صادر مینماید و سه ساعت بظهر مانده روز ۵ میزان چهار نظامی را تیر باران میکنند .^۱

۳۷ - امتیاز نفت شمال

در فصول پیشین اشارتی بامتیاز نفت شمال شد و نشان دادیم که در نتیجه این عمل چگونه دو دولت مقتدر همسایه از دولت قوام السلطنه که بانی این بنای شگرف بود ناراضی گردیدند .

اکنون ضروری میدانم که فصلی خاص در این موضوع باز کنیم . هر چند اگر بنا باشد داد معنی در مبحث نفت شمال داده شود باید کتابی مفصل در این باره نوشته شود ، بلکه کتابها هم نخواهد توانست داد این مطلب را کاملاً بر حق بدهد !

همین قدر باختصار باید بگوئیم که این عمل هر چند از پیش نرفت و با دسایس بزرگ اجانب و فریب خوردن بلکه حماقت بعضی از رجال کشور و خیانت برخی دچار شد . اما فهمانید که ایرانی در یافته است که باید جل و گلیم خود را بتوسط سرمایه دولت امریکای شمالی از آب بیرون کشد و مصلحت خود را در آن دیده است که با همدستی دولت اتازونی خود را از گرداب فقر که پیانی او را در آن هل میدهند نجات دهد !

شاید حس رقابت شدیدی که در بین دول ذینفع همه وقت موجود است در این وهله باعث بر آن شد که نگذاشتند ما (یعنی جمعیت اصلاح طلبان و مرحوم مدرس و قوام السلطنه) سال نخستین مجلس چهارم را بیابان رسانیم . . .

دولت قوام بوسیله مأمور امین خود ، میرزا حسین خان علاء ، در امریکا و بتوسط «مرگان شوستر» ، مستشار سابق مالی امریکا در ایران و مصارف هنگفتی که آن زمان بدویست هزار تومان سر میزد - توانست امتیاز کلیه معادن نفت شمال کشور ایران را بکمپانی معروف «استاندارد اوویل» امریکائی واگذار نماید و پس از ختم عمل که البته بعضی از نمایندگان که محرم تر بودند مطلع شده و اکثریت بی اطلاع بودند مطلب در جلسه خصوصی مجلس روز شنبه ۲۱ ربیع الاول ۱۳۴۰ قمری برابر ۳۰ عقرب ۱۳۰۰ شمسی در پنج ماده بفوریت مطرح گردید و همان روز بعد از احساس موافقت نمایندگان در جلسه آشکار که در عصر تشکیل گردید امتیاز نامه مطرح شد و تقاضای فوریت آن خواسته شد و همانروز بکمیسونیتهای مربوطه (کمیسئون خارجه - فوائد عامه - تجارت) احاله گشته در مدت تنفس موافقت کمیسونیتهای مزبور حاصل و بعد از تنفس باصل امتیاز نامه که مبتنی بر پنج ماده بقرار زیر بود رأی گرفته تصویب گردید :

متن امتیاز نامه :

۱- مجلس شورای ملی ایران واگذاری امتیاز حق استخراج نفت ایالات مفصله الاسلامی شمال

ایران را بکمپانی «استاندارد اوویل» امریکائی تصویب مینماید نقاط مزبور شامل ایالات : آذربایجان ، استر آبان ، مازندران ، گیلان ، خراسان خواهد بود ،

۲- مدت این امتیاز پنجاه سال خواهد بود .

۳- حقوق دولت ایران زائد بر صدی ده از کلیه نفت و مواد نفتی مستخرجه از چاهها قبل از آنکه هر گونه خرجی باو تعلق بگیرد خواهد بود .

۴- شرایط دیگر امتیاز از قبیل تسعیر سهم دولت و پرداخت آن و طرز نظارت دولت در عواید کمپانی و شرایط ابطال کشته این امتیاز و سایر شرایط دیگر را دولت پس از مذاکره تهیه و برای تصویب بمجلس شورای ملی تقدیم خواهد نمود .

۵- کمپانی مزبور حق نخواهد داشت این امتیاز را بدولت یا شرکت خارجی واگذار نماید و در صورت تخلف از این ماده امتیاز مزبور ملغی خواهد بود . . .

امتیاز مزبور بعد از صحبت‌های مختصر با توافق کامل مجلس بتصویب رسید و

مثل بمب ترکیب و آواز انفجارش را دنیای آنروز شنید، و مخالفت از طرف دو همسایه
بفور شروع گردید!

۳۸ - وجه خارجی امتیاز نفت

یادداشت های دولت شوروی :

روز ۲۳ ربیع الاول ۱۳۴۰ قمری برابر دوم قوس ۱۳۰۰ خورشیدی دو فقره
یادداشت اعتراض آمیز که یکی از آنها تقریباً لحن اولتیماتوم را نیز داشت از طرف
سفارت دولت شوروی بوزارت خارجه ایران فرستاده شد که اولی راجع بواگذاری
امتیاز نفت شمال بکمپانی استاندارداویل امریکائی و مفادش بقرار ذیل بوده است :

«بموجب فصل سیزدهم معاهده اخیر ایران و روسیه مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ دولت
ایران نباید امتیازات شمال را که دولت جمهوری روسیه بایران واگذار میکند بدیگری
بدهد و چون امتیاز نفت شمال را یکی از کابینه های ادوار فترت به خوشتاریا که تبعه
گرجستان است طبق ورقه ای که صورت امتیازنامه داشته داده است بنا بر این معادن نفت
شمال ایران چنانچه خود ملت و دولت ایران استخراج ننماید باید زیر خاک بماند.»
یادداشت دوم راجع بتسریع تصویب مجلس شورای ملی ایران در معاهده دولتین
ایران و شوروی بوده است.

قبل از اینکه جواب دولت ایران را ذکر نمائیم با توجه باین نکته و سوابق امر لازم
است گفته شود اصولاً چنین امتیازی (امتیاز خوشتاریا) از نخستین روز تحصیل بدون
رسمیت بود و صورت قانونی نداشت زیرا یکی از کابینه های ادوار فترت در نتیجه فشار
و تهدید و انواع ناملایمات و ناچاری با اطلاع باینکه امتیاز بدون تصویب مجلس شورای
ملی برخلاف اصل ۲۴ قانون اساسی است و از درجه اعتبار ساقط است اجباراً به
خوشتاریا واگذار نمود.

پس از آن کابینه های بعد عدم اعتبار آن مراسله و امتیاز را بسفارت روس و سایر
سفارتخانه های مقیم تهران اعلام نمودند حتی یکبار دیگر که همان کابینه روی کار آمد
خوشتاریای مزبور هرچه تقاضای تجدید امتیاز نامه لغوشده را نمود کابینه مزبور حاضر نشد
و الغای آنرا رسماً بسفارت دولت روسیه تزاری و بخود خوشتاریا اطلاع داد.
خوشتاریا پس از آنکه کاملاً از طرف دولت ایران مأیوس شد باروپا مسافرت

کرد و ابتدا با یک کمپانی نفت هلندی داخل مذاکره فروش این امتیاز نامه شد. کمپانی
مزبور بوزیر خارجه ایران مراجعه کرد، وزیر خارجه ایران نیز عدم اعتبار امتیاز مزبور
را بکمپانی هلندی اعلام نموده او را از خرید این امتیاز نامه بی مصرف منصرف کرد
خوشتاریا از این مرحله هم مأیوس شد و بفرانسویها برای فروش مراجعه کرد.

آنها نیز بوزیر خارجه ایران مراجعه کرده همین جواب را شنیدند و صرف نظر از خرید
آن کردند. تا بالاخره خوشتاریا بانگلیسها متوسل شد. لرد کرزن مراسله ای بوزارت خارجه
ایران نوشت همین جواب را شنیده ساکت ماندند. پس از چندی یکمرتبه معلوم شد که
کمپانی نفت جنوب این امتیاز را که اصلاً مراحل امتیازی را طی نکرده و بکلی از درجه
اعتبار ساقط بود خریده و بدولت ایران هم اطلاع دادند. دولت ایران پس از استماع
این موضوع فوراً همان جواب را بآنها داده حتی آخرین یادداشت سفارت انگلیس در
موضوع امتیاز خوشتاریا که بکمپانی نفت جنوب واگذار شده بود در اوایل کابینه اول
آقای قوام السلطنه بدولت ایران رسید و دولت هم با صریح ترین عبارتی عدم اعتبار آن
را بسفارت انگلیس خاطر نشان نمود.

با این کیفیت دولت شوروی یادداشت مذکور را داد و دولت ایران هم بوسیله
یادداشت ذیل جواب اعتراض دولت شوروی را داد :

جواب یادداشت های دولت شوروی :

روز ۲۸ ربیع الاول از طرف وزارت امور خارجه مراسله ای بسفارت دولت
اتحاد جماهیر شوروی فرستاده شد مشعر بر اینکه چون نوشته مزبور به هیچ وجه مدارج
قانونی را طی نکرده و بتصویب مجلس شورای ملی نرسیده است قانوناً باطل و از درجه
اعتبار ساقط و کان لم یکن بوده است و بهمین نظر بوده است که در موضوع اظهارات
کمپانی نفت جنوب بعنوان اینکه معامله با خوشتاریا نموده دولت علیه مکرر باطل بودن
نوشته را که در دست خوشتاریا بوده خاطر نشان ساخته و اعلام کرده است.

در جواب اظهار مراسله دومی مبنی بر اظهار تکدر از تاخیر تصدیق عهد نامه
ایران و روس وزارت خارجه مراسله ای بسفارت دولت شوروی فرستاد حاکی از اینکه
دولت بهیچوجه مایل بتاخیر انجام مطلب نبوده است و بمحض اینکه مجلس شورای ملی
از ترتیبات داخلی خود و تصویب پروگرام هیأت دولت فراغت حاصل نمود عهد نامه

تقدیس و ابراز احساسات نمودند و فرقه دموکرات ایران که از احزاب نیرومند و درجه اول آنروز به شمار میرفت اعلامیه ذیل را در تاریخ ۹ قوس ۱۳۰۰ خورشیدی در تهران منتشر ساخت:

يك قدم عملی یا کتیرات فقط شمال باکامپانی امریکائی
دولت ایران و آقای قوام السلطنه رئیس الوزراء حاضر در سنه ۱۳۴۰ هجری يك قدم رو بسعادت این مملکت برداشته و اتفاق آراء نمایندگان مجلس شورای ملی دوره چهارم آن قدم را عملی دانسته و منافع آن را نسبت باین آب و خاک سنجیده و رای اعتماد در این موضوع دادند.

سفارت جمهوری شوروی روسیه و نایب سفیر دولت بریطانی اظهار تکدر از این اقدام دولت نموده بالحان مختلفه یادداشت بدولت ایران میفرستند.

از شرح تاریخ گذشته این مسئله و بطلان دعوای پوسیده خوشناریا و ناحق گونی نمایندگان شمال و جنوب هم صرف نظر نموده و قضاوت این قضیه را بافکار عمومی باید واگذار کرد هیئت نمایندگان حزب دموکرات تهران با آنکه قبل از انتخاب نقطه ثقل حقیقی خود موظف بمداخله در سیاست مملکتی قانوناً نخواهد بود ولی از بابت اهمیت موضوع مهمترین خدمتی که از هیئت محترم دولت وقت بنفع این مملکت بعمل آمده ناچار است که اولاً اظهار عقیده نموده و علناً بگوید که بهترین اقدامی که در دوره مشروطیت برای سعادت ایران شده همین است.

و در ثانی هیئت محترم دولت را تهنیت گفته و خاطر نشان مینماید که پیاداش يك چنین خدمت مهم جمعیت دموکرات تهران تا آخرین دقیقه امکان حاضر است قوای خود را صرف پیشرفت این مقصود عظیم کرده و رسماً نسبت بیاد داشت های همسایگان در این موضوع اظهار تکدر قوی بنماید.

هیئت نمایندگان فرقه دموکرات ایران

۳۹- امیر مؤید سواد کوهی

یکی از نمایندگان دوره سوم مجلس شورای ملی امیر مؤید سواد کوهی بود. این مرد یکی از روشن فکران و کد خدامنشان و از رجال محترم و از خانواده

۱- از تاریخ حسین مکی - مهر ایران.

مذکور بمجلس تقدیم و از طرف مجلس بکمسیون خارجه ارجاع گردید در کمسیون اختلافاتی بین نسخه فارسی و روسی عهدنامه مشاهده گردید و نیز يك دو فقره اشکالی در متن عهدنامه بنظر کمسیون رسیده بود و چون کمسیون خارجه با اساس عهدنامه موافقت داشت برای ابراز کمال موافقت و نظر بعلاقه مندی که بحسن روابط دولتن داشت میخواست راپرتی بدهد که کاملاً موافق باشد این بود در صدد برآمد بوسیله مذاکرات خصوصی اختلاف ترجمه بین نسختن فارسی و روسی را اصلاح و رفع اشکال را نماید آنوقت راپرت خود را بمجلس تقدیم دارد و بهمین جهت از طرف دولت با سفارت روس برای رفع چلد فقره اختلاف راجع بعهدنامه مذاکرات شروع گردید نظر باینکه تأخیری که بملاحظات فوق پیش آمده بود حمل بر عدم میل دولت بتسریع انجام مطلب شده بود کمسیون حاضر گردید برای رفع این توهم راپرت خود را هرچه زودتر بمجلس تقدیم دارد.

اتمام حجت انگلیس:

متعاقب یادداشت های سفارت دولت شوروی یعنی روز ۲۵ ربیع الاول ۱۳۴۰ قمری دو مراسله شدید اللحن هم راجع باعطای امتیاز نفت شمال بکمپانی استاندارد. اوایل از طرف سفارت انگلیس بوزارت خارجه ایران واصل گردید مبنی بر اینکه چون خوشناریا امتیاز خود را بکمپانی نفت جنوب که از اتباع دولت انگلیس است فروخته بنا بر این دولت ایران حق ندارد که آنرا بکمپانی امریکائی واگذار نماید. عصر همین روز رئیس الوزراء (آقای قوام السلطنه) نمایندگان مجلس را برای تشکیل جلسه خصوصی و علنی خبر کرده و تا پاسی از شب در اطراف یادداشتهای اخیر دولتن روس و انگلیس مذاکره نموده بالاخره قرار بر این شد که دولت جواب یادداشت های دولت انگلیس را نیز هر طوریکه صلاح میدانند تهیه و ارسال دارد و چون مذاکرات طولانی شده بود جلسه علنی تشکیل نشد و این مذاکرات در آن جلسه مطرح نگردید.

تظاهرات عمومی برله امتیاز نفت شمال:

پس از آنکه امتیاز نفت شمال در مجلس تصویب و مفاد آن بوسیله جرائد منتشر گردید اغلب از ایالات و ولایات ایران بوسیله تلگراف این اقدام دولت و مجلس را

« راست پی » بود و ظاهراً این طایفه باقیمانده قوم و طایفه « پالانی » که یکی از طوایف قدیم سوادکوه بوده اند محسوب میشد و با رضا خان دیکتاتور ایران خویشاوندی داشت .

امیر مؤید پسران رشید و زیبا داشت و خود نیز مردی رشید و صاحب داعیه بود، اما داعیه او داعیه شرافتمندانه و وطن خواهانه بوده است ، بهمین سبب هیچوقت دست از پا خطا نمیکرد ، مگر درین اواخر که تهران در معرض هجوم قوای جنگلی قرار گرفته و مازندران نیز مغشوش گردید و بیم آن میرفت که بوسیله قوای سرخ تصرف گردد ، امیر مؤید در قلعه « خرش » استحکاماتی بنا نمود و محرك او نیز جمعی از احرار بودند مانند مرحوم حاج آقا شیرازی و مرحوم مستعان الملک لیدر های اعتدالی و و اتفاق و ترقی که بمازندران رفته و امیر مؤید را بقیام مزبور برانگیختند .

لیکن پس از فتوحات قوای دولتی در مازندران و افتتاح مجلس امیر مؤید نیز کناره گرفته و پس از آنکه بار دیگر مستعان الملک و دیگران او را بتسلیم اندرز دادند تسلیم بقشون شده با خانواده اش وارد مرکز گردید و دو پسرش (.....) و (.....) که رشید ترین اولاد او بودند وارد نظام شدند و بقسمت گرگان مامور گشتند و امیر مؤید نیز در تهران بی تکلیف ولی صورت آزاد میزیست ، تا آنکه سردار سپه بریاست وزرانی رسید و روزی شنیدیم که بامر سردار سپه دو پسر امیر مؤید را در گرگان دستگیر کرده اند و بسوی مازندران آورده و بلافاصله خبر آمد که آندو را بدون محاکمه و رسیدن ی بین راه که می آورده اند بقتل رسانیده اند ! این فاجعه علاوه بر اینکه مانند صاعقه بر امیر مؤید و ارد شد و چیزی طول نکشید که او را از پای در انداخت - در مسا و مردم نیز تأثیر سوء بخشید و یکی از علل استیضاحی که بعد ها اقلیت هجاس از سردار سپه کرد هرك این دوتن جوان رشید بود که بدون محاکمه و بزور و قلدری صورت گرفته بود !

بالاخره امیر مؤید در تهران بدرود حیات گفت !

۴ - سقوط قوام السلطنه

دولت قوام السلطنه پر کارترین و لایق ترین دولتهائی بود که بعد از کودتا

بوجود آمد و نظر بهمین صفت او دسایسی برضداو آغاز شد و درین دسایس هر دو همسایه ایران شرکت کردند ، انگلیسها بگناه اعطای امتیاز نفت شمال و روسها بتحرک سوسیالیست ها بر ضد دولت قوام قیام کردند ، و جراید دست چاپ در فحاشی و هتاکی را بروی دولت مزبور گشادند و هنگامه عجیبی بر پا کردند شك نیست که وزیر جنك هم ازین آشوبها پر بدش نیامد و شاید او هم دستی در کار داشت .

۵۵۵

قوام السلطنه چند کار عمده دیگری هم کرد که یکی عقد قرارداد رسمی بین دولت شوروی و ایران و دیگر معاهده افغانستان و ایران و چین بود . عهد نامه روس و ایران در ماه قوس ۱۳۰۰ خورشیدی در مجلس طرح شد و روز ۲۳ ماه شوردوم آن بعمل آمد سپس باتفاق تصویب گردید .

معاهده افغانستان و ایران هم در ۱۴ قوس شور دومش بعمل آمده تصویب گردید - و این دو معاهده بصحة شاه رسید و در تهران و پایتخت های دول مذکور مبادله شد . و معاهده ایران و چین در جلسه ۱۶ عقرب ۱۳۰۰ گذشت

هنوز شاه حرکت نکرده بود که بدون علل ظاهری و بدون اینکه اکثریت « اصلاح طلب » که تحت سرپرستی مرحوم مدرس و مؤلف این تاریخ و فیروز و تیمور و قریب سی و هفت نفر ثابت و ده دوازده تن متفرقه تشکیل شده بود راضی باشند دولت متزلزل گردید . روزنامه نوها در شماره اول صفحه ۱۴ درین باب چنین مینویسد :

« اکثریت دارای يك قیافه ثابت و جدی بود و بکاینکه آقای قوام السلطنه رای اعتماد داد و در مورد گذشتن پروگرام دولت و ماده واحده آقای مصدق السلطنه وزیر مالیه و تخمین های بودجه (چهار دیواری های اعتباری برای تطبیق دخل و خرج) و غیره مذاکرات عملی و جدی بروز میداد ولی بعد از کناره جوئی آقای قوام السلطنه که اکثریت و اقلیت مجلس هیچکدام با آن کناره جوئی همراه و موافق نبودند این قیافه تقریباً روی بزوال نهاد ، .

آنچه میتوان حدس زد اینست که قوام السلطنه اینجا هم کتک شاه و رفقای خود را نخورده است - زیرا دیدیم که دولت و مجلس و مردم از مسافرت احمدشاه راضی نبودند - و شاه اصرار بر رفتن داشت - میتوان احتمال داد که دست شاه درین

سقوط با سردار سپه یکی بوده است. و نیز فیروز و تیمور در میان اکثریت دستی درین کار داشتند و دیدیم که تیمور در کابینه بعد وزیر عدلیه دادگستری است!

بالاخره روز چهارشنبه ۲۹ دیماه ۱۳۰۰ در مجلس بین وزیر مالیه و بعض و کلا مشاجره در میگردد و با سوابقی که هنوز بر ما مستور است دولت قوام مستعفی میگردد. پس از کناره جوئی قوام شاه که هنوز حرکت نکرده بود به مشیرالدوله تکلیف قبول زمامداری مینماید و او پذیرفته کابینه خود را روز پنجم بهمن ۱۳۰۰ در قصر فرح آباد بشاه معرفی میکند.

۴۱- مشیرالدوله و بحران :

اشاره کردیم که مشیرالدوله پیرنیا دولت را معرفی کرد. و نیز میدانیم که شاه نیز بسفر رفت.

مطالب مهمی در جریان است :

دولت انگلیس مدتی است اقساط « موراتوریوم » یعنی وجوه استهلاکی قروض دولت را که بعنوان استمهال ماه به ماه بخود دولت میپرداختند از عمل گهرکات جنوب برداشت کرده و بدولت پرداخته بود. ولی اینک بانک شاهنشاهی حاضر شده است بدولت جدید پردازد. و نیز صحبت از قرضه ایست که گویا امریکائیا قصد دارند بدولت بدهند.

امتیاز نفت شمال در میان است، و تازه آغاز بحث و انتقاد و سوء نیت و خیال چرچر مداخل چیان در کار است.

بنابراین شکی نیست که مشیرالدوله مرد این میدان نیست، اینست یاد داشتی که روزنامه « نوبهار » در شماره اول صفحه ۱۵ تحت عنوان مسائل جاریه مینویسد :

« کابینه آقای مشیرالدوله يك اتحاد و ائتلافی را از تمام نمایندگان تقاضا نمود انتخاب يك کمیسیون دوازده نفری را از سه دست اصلاح طلب و اقلیت (سوسیالیست ها و رفقای ائتلافی آنها) و بیطرف که تازه تشکیل شده بود برای شور در قضایای مملکتی و موافقت عمومی مجلس با دولت تقاضا کرده و از طرف نمایندگان پذیرفته شد .

این ائتلاف غیر طبیعی و تظاهراتی که در ضمن آن از طرف دستجات میشد حزب اصلاح طلب را ضعیف نموده و حملات جراید که چندی ترك شده بود از نو شروع گردید و بالاخره قیافه مجلس بصورت بسیار بدی تبدیل یافت و طاقت منجر به ضعف دولت و کناره جوئی آقای مشیرالدوله گردید .

قیافه جدید و هیئت متحبه :

بعض حدیث بحران وقایعی در مملکت رویداد که مجلس ناچار شد دوباره يك قیافه جدی بخود بگردد و آن عبارت بود از شکست قوای دولتی در آذربایجان در برابر اکراد و سبیتو و هجوم الوار و زلفیهها بنواحی بروجرد و ملایر و محلات و خمین و عراق و غارت قره و حتی شهرهای آن نواحی و این قضایا نمایندگان حق ندادند که ساکت بمانند و نمایشی منظره کشتی گیری و زور آزمایی خطبا و لیدر های مجلس شوند. این بود که يك جماعت چهل و هشت نفری از میان سه دست اصلاح طلب و اقلیت به مستقل و هنرمند جدا شده و در يك جلسه مذاکرات کرده و متحد شده تصمیم گرفتند که باسرع ارفاق با آقای مشیرالدوله را که پس از کناره جوئی حاضر برای کار شده و دوباره در نتیجه حملات جراید و متینگ توبخا و سایر قضایا بکلی مستکف شده بود در راضی کرده و یا رئیس دیگری برای دولت انتخاب کنند.

بالاخره قوام السلطنه با اکثریت چهل و هشت نفر هیئت متحبه و دوازده نفر بیطرف و عدوای منفرد بریاست دولت انتخاب شده و بشاه اطلاع داده شد .

در شکم ایجاز فوق حکایاتی است - و آن چنین است که گذشته از اغراض خارجی آقای وزیر جنگ نیز بوسیله حکومت نظامی بجان جراید افتاده و آنها را اذیت میکرده است - انبار غله را ضبط کرده و مالیات غیر مستقیم و خالصجات را نیز توسط خدایار خان تحت نظر میگیرد - بر اثر این حرکات فرخی مدیر طوفان و جمعی دیگر از روزنامه نویسان و آزادیخواهان جوان در سفارت روس و شاهزاده عبدالعظیم بست میشینند و الفسای حکومت نظامی و اجرای قانون اساسی را خواستار میشوند.

مرحوم مشیرالدوله درین مورد اقدامی میکند که باین نتیجه جمعی از احرار در مجلس برای همین تقاضاها متحصن میگردند.

حسین مکی در این مورد چنین مینویسد :

این اقدامات ظاهراً در سردار سپه اثر کرد و شب ۲۱ رجب عده ای از علما و روضه خوانها را بمنزل خود دعوت نموده شرحی در باب خدمات خود بیان کرد و در خانه اظهارات خویش گفت حال که عده ای مفسده جو نمیگذارند که من برای کشور کار کنم استعفا خواهم داد.

۱- معروف است که الوار در این نواحی گردوی کال را از درخت چیده با پوست گاز میزدند و میگفتند آیش گه - و لرها ایشان لگ لگ را با جوجه های آنچوان روی سر نهاده در بازار میگردانیده و جار میزدند که: آی بلبل باغی باخاموش!